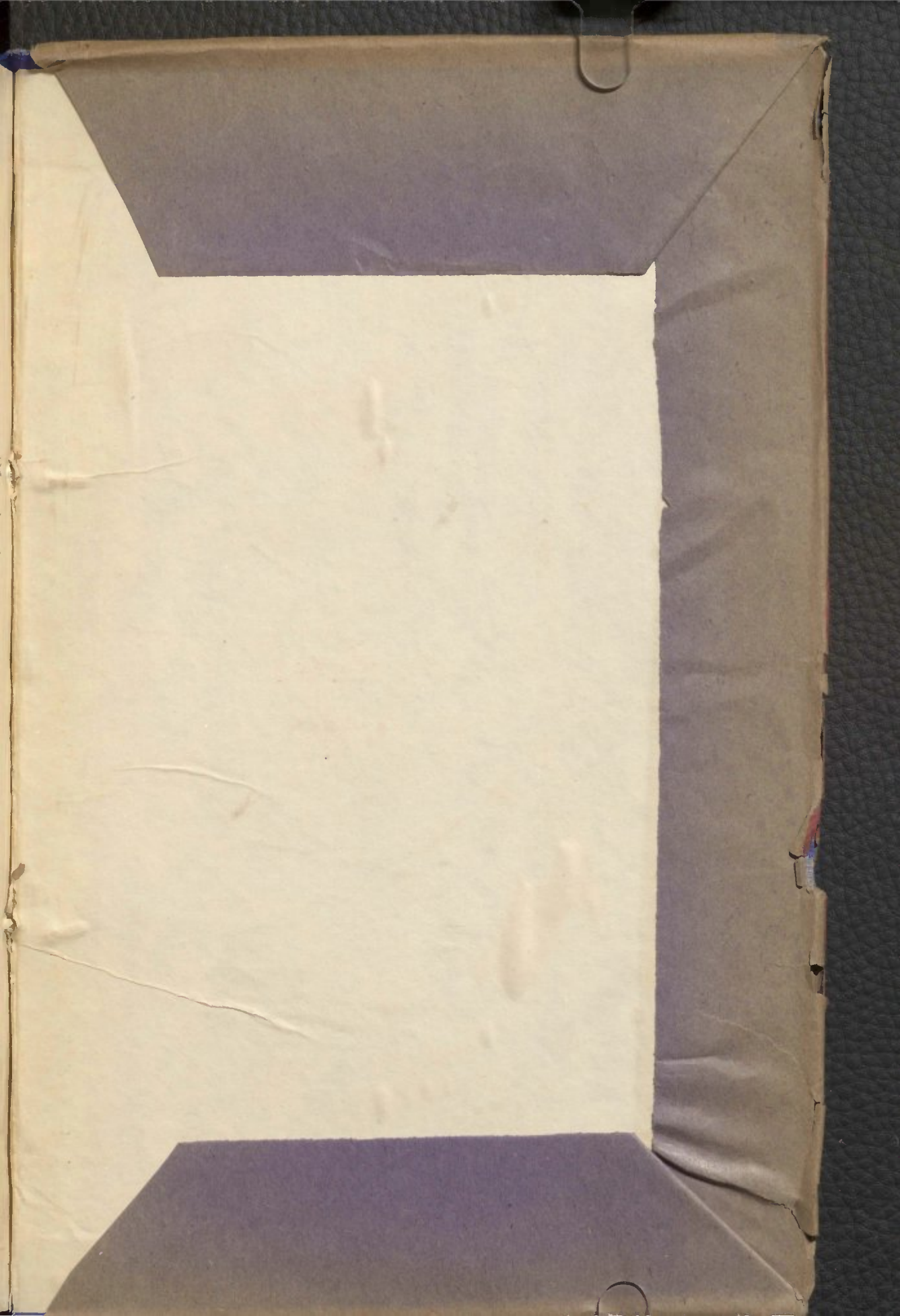


Risala-i-
Ikhtiyarat.



26

Lavārij al-Banāt

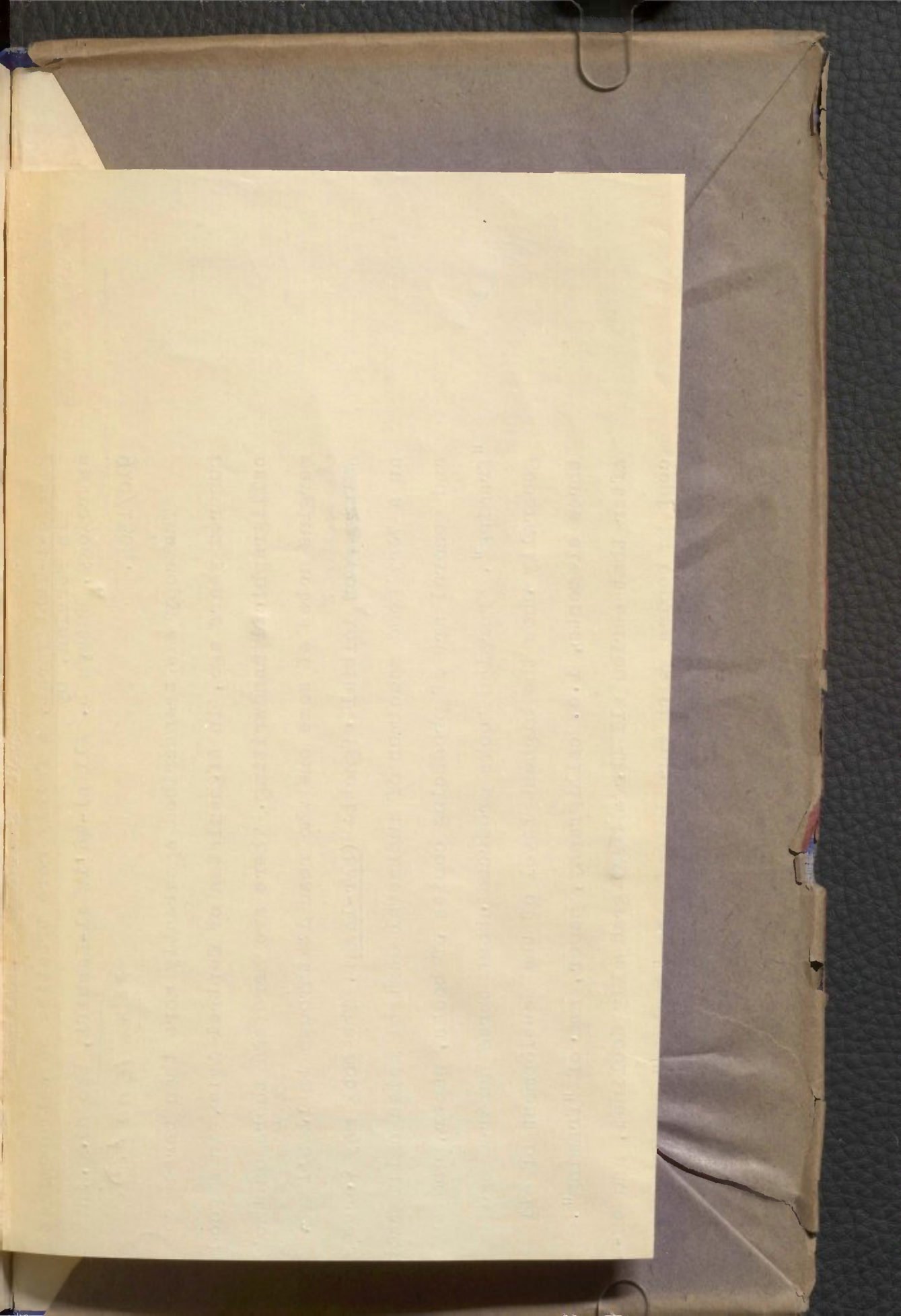
166 Verses

Risala-i-Ikhtiyarat, a fairly rare treatise on astronomy and
in Persian, by
astrology, [^] Husayn b. Ali al-Wa'iz al-Kashifi, who died in
910/1504. → Ca. 1500 A.D.

This copy was transcribed apparently more than three
hundred years ago, in Afghanistan or Central Asia, in a good
calligraphical handwriting. There are here and there on the
margins notes of some one who read it through in 1160/1747
^{An excellent} ~~very good~~ initial vignette (sar-lawh). The book may serve
as a very good specimen of mediaeval Central Asian calligraphy
and general art of producing copies of books, paper, and
"framing". Persian books produced about three hundred ago
generally show the highest level of the development of all
three elements, i.e. calligraphy, paper, and of "framing".
After that period all three ~~have~~ gradually declined, and ex-
cept in copies which were intended as "de-luxe", they became
(nowadays) entirely degenerated.

[W. Stronach]
formerly Curator of Persian
Ms. in the Imperial Library, St. Petersburg

Bombay, Sept. 10/33.



THE UNIVERSITY OF CHICAGO
CHICAGO, ILLINOIS

TO: [Illegible]

FROM: [Illegible]

DATE: [Illegible]

SUBJECT: [Illegible]

[Illegible]

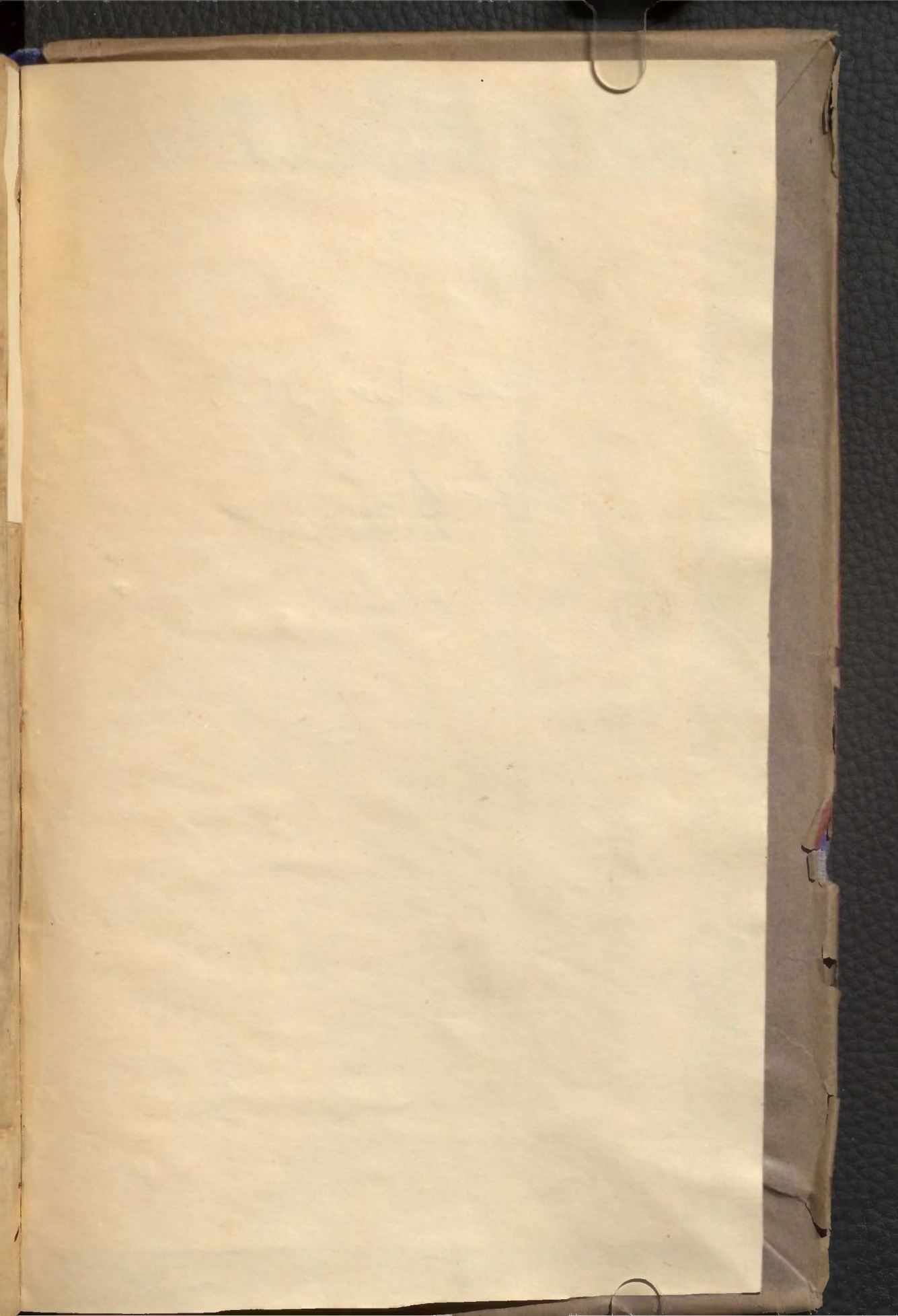
[Illegible]

[Illegible]

[Illegible]

رسالة أختبأرات

عبد بن علي الكاشغري



کتابخانه عمومی

بسیار از این کتاب در دسترس است
بسیار از این کتاب در دسترس است

بسیار از این کتاب در دسترس است
بسیار از این کتاب در دسترس است

بسیار از این کتاب در دسترس است
بسیار از این کتاب در دسترس است

بسیار از این کتاب در دسترس است
بسیار از این کتاب در دسترس است

بسیار از این کتاب در دسترس است
بسیار از این کتاب در دسترس است



الحمد لله الذي بيده حكمت لازمة الاختيار وبقبضة قدرته اعتمدت
 الاقدار والصحة على رسوله وجمية محمد الامين المختار المنعوت
 باشارة وزك بخلق شيار ونختيار واپسلام على آله الامجاد والاطهار
 وصحة الاحين والابرار ما دار الفلك اله واروسار اللامع سيار
 سدر اداي ثمانى قادر مختار جلت عظمتة وعلت كلمته كه دست
 اختيار از تقلد اعمال كارخانه ابداع وشيت و تصرف در حسن زمانه
 اميرار قدرت و ارادت او كوتاهست كه بفعل الله ما يشاء بحكمه ما
 واثار انوار ثوابت و سيارات اطوار او دار افلاك ديار است
 بر صنياع قدرت و بديع فطرت او كواه ان في ذلك لذكرى لمن كان
 القى اليهم ويشجور سال صلوات صلوات بر اقدارهم و مشاهيرهم

ساکنان مساکین وین و فاجان سناج یقین که سلطان امان و
 و طوالت آفاق ولایت بودند یکتا الخیرین آن بسیار روح
 سبحانی اندی امری سازد و بروج و الفیاض و اطیب پسران خلف حضرت
 محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و با بلای نسیم تجلیت قاجات و تمام
 دعوات رایجات بروضات زامره از امیر تحقیق علوم و مشایخ مالک
 اما بعد چنین گوید قیصر خیر حسین بن علی البیهقی با کمال شیفته
 آمد الله باللطف الفی که چون بدو دستگیری رفیق تو نیستی و پای مرد
 معاون تحقیقش رساله که آثار انوار آن احاطه جهات پسته نموده
 در علم نجوم ساخته و پرده خسته شد بدین ترتیب که از رساله
 زحل اقتحاج جواب مدخل این علم شریف بر وجهی مستحقان
 باب ای بابهای اعمال و احکام باطل و جوهر کشت از کتاب
 از حسن حسان رقام تقریری مل جدول پیدا و تقیما بر نام مستظهر در
 فانت بر روز جلوه جسد نمودار شد و برکت نمود و معانی
 جوهر اصداف عمل نواله داشتند اشقام دست نکوت

اصحای کالنجوم

المستور

خام



...الذي ...
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...
 ...



ساکنان مساکن دین و باجان مناج یعنی که مطالع افکار است
 و مطالع آفاق و لایث بودند علی الخصوص آن بسیاره افواج
 ایشان الذی آنرا سازه برچ و الخ از ابرو قطب سپهر حفظا حضرت
 محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و با بلوغ نسایم تجلیت فایض و شایم
 دعوات رایجات بر وضات زامره از امیر حقایق علوم و مشاییر حکاک
 اما بعد چپس کویذ فقیر حقیر حسین بن علی البیهقی بابکاشیف
 امد الله باللطف الخفی که جن بدد و پستیاری رفق تو شیتن و پای مردی
 معاون تحقیق شش رساله که آثار انوار آن احاطه جهات پسته نموده
 در علم نجوم ساخته و پرده خست شد بدن ترتیب که از رساله
 زحل افتح ابواب مدخل این علم شریف بر وجه پستفحان
 باب های باهبای اعمال و احکام با سهل و چو میر گشت و از کتاب **المشتمل**
 اثر چپس حسان را قام تقوی عمل جدول تشبیها و تحقیقا بر مناسبت ظهور و
 فانت بروزر جلوه جلا نمودار شد و برکت نسخه مواعیل المریخ
 جوامع اصدا فاعمال موالید در رشته اشطام بدست فکرت نظام

اصحان کالنجوم

المشتمل

حیام

هر چه تمام تر پذیرفت و صحیفه بنیفته لوائح الشپس باشعرا شعرا لطایف
 آثار انوار احکام سپین عالم را بر عالمیان چون روز روشن کرد ایند
 و من ذقر سماج از نیر و مباحثم احکام موالید حال و مالا بهستی
 میرجه کا قلم بتکم گشت و در پاجه سماج عطا رو خنایای زوایای ضعیف را
 از تحقیق سبایل طالع مسأله و بدست غوامض آن انکشافی تمام و در صوح
 مالا کلام بخشید وقت آن آمد که با مدار پسال لوائح القمر اغمه تحقیق
 اختیارات و اذنه ذقایتق آن باید فارسان مضامیر دانش انوزی
 و شسواران میا و ن حکمت پروری رسد و بدن لامع جهان افروز
 پسبعه کاشیفه که لمعات سبعه بسیاره پر توی رشعاع سموع لموع
 امرا را ایشان تواند بود در رسم تمام و سمت امکان پذیرد و نبی عالیله
 بشهرت و منطه رویت این بضاعت فرجاة وقتی بدولت مشبول
 خواهد رسید و این ذباله حقیقت کاهی پر تو نور سبعل نور خواهد یافت
 که شرف مطالعه خدام آستان سعادت فرجام آصف آیام دستپور
 الانام مجاهد الام اشترقا و غر با معاذ الوزراء و رانته و کسبا نقطه

دایرة الایالات منبسطه ذروره الجلاله مدبرانین العدل الاضاقا
 الفلیکه مقرونین الفضل بالاشراقات الملیکه من الممالک الخاقانیه
 امین الخفرت السلطانیته بیت عند البین لاطین عزیز مطاع
 لدی الخواقین یکین امین نظم شسوار عصر رفت که در مضار قدر
 این ایام یام ریاض الحکام است آصف جم جاه مجدالد محمد کاف
 در مقام احترام از زمره خدام است لازالت بنیان دولتت موطه
 الدعیام وارکان حشمت موده المعالم مشرف کرد و نظر از تضاد
 بعین الرضا مخلوط و مخلوط شود اگر چه عقل دورین سقین میداند و سرد
 رنمای تحقیق می شناسد که اهدا این تحفه محقر که حکم نقل التواریخ
 دارد عایت مباسطت و نهایت جزالت منی الحقیقین نسخ منبر
 استحقاق نظر خداوندی که محک علوم و تقاوه ارباب
 فهو م است ندارد فنا مارجا و اتق و یقین صا و قسیت که بوار
 نسکین یوازی عواطف درویش پروری انظار میان اشارت توجه
 این مختصر خست محل رضا و منافع تسول رسانند شاید که مقصدی

تالیف این مجموعه با فاضلات مرضی فاضل و اشرفیات
 عاظت نیز مقدم پس از خنثی نمودن واد بار با وج غوت و اشرفیات
 مترقی کرده در محض الطاف و انصاف آثار و عین اعطاف لایح
 الانوار بقسطی تم احسن و قسیمی اسم اشمل محتظی شود مشعر
 منی انال الذی املت بر ان ان لم امل منک ما املت من امل
 کرم بگویم چشمی شکسته و در برین فلک شوم بزرگی و شتری بسواد
 و من ابد نیل المطالب و المقاصد و سو مراد کل طالب و مقاصد وضع
 اساس این رساله بر مقتدای و دو مقاله و خانه لایق افتاد و جناب
 در فهرست موضوع می شود مقدمه در تعریف اختیار و موضوع و مبادی
 آن و نوایدی که بر این استعمال آن مترتب می شود ششم بر سه فصل
 فصل اول در تعریف اخبارات فصل دوم در موضوع و مبادی
 این علم و سیم در فایده اختیار مقال اول در بیان شرایط
 کلیه اخبارات و آنچه احتیاز از آن لازم باشد و آنچه پس از
 کمال اختیار بود و این مقاله نیز بر سه فصل استمال ادراک فصل اول

در شرایط که اختصار بی آن نشاید فصل دوم در آنچه اختصار از آن
 در اختیار لازم بود فصل پنجم در شرایط که پسب کمال اختیار بود
 مقاله ثانیه در اختیارات جزئی و آن صد و پنجاه و یکم اختیارات
 که بر ترتیب لایق ایراد کرده می شود و در مبدأ مقاله در جدولی
 مفصل خواهد شد تا هر اختیار که مطلوب باشد بزودی منظر اطلاع
 در این مختار در بیان اختیارات متفرقه مشتمل بر بیست و یک فصل
 اول در اختیارات در اتصال سهم کواکب فصل دوم در اختیارات
 نزول قمر در بروج خاصه البسیز و اختیارات بر حالات او فصل پنجم
 در اختیارات قمر کجول او در منازل فصل چهارم در اختیارات منازل
 کجول او بر کمان فصل پنجم در اختیارات منازل بنسب حکما
 فصل ششم در اختیارات منازل جهت فتح قلاع فصل هفتم
 در اختیارات درجات مخصوصه فصل هشتم در اختیارات درجات
 بنسب قهرانی فصل نهم در اختیارات نزول کواکب در حد و یکدیگر
 فصل دهم در اختیارات کجول کواکب در وجه یکدیگر فصل یازدهم

کواکب

در اختیارات ایام در پیش بدو نوع فصل دوم در اختیارات ایام
 فصل سیزدهم در اختیارات شکر میدوز و تحقیق مواضع آن فصل چهارم
 در اختیارات ساعات بخت غیر اوقات فصل نهم در اختیارات
 ساعات بقول ابو معشر فصل شانزدهم در بیان اختیارات ماهی فصل هفتم
 در اختیارات ثمنی بذب حکما، مند فصل ششم در اختیارات
 کلکی بذب جوکیان فصل نوزدهم در اختیارات بجز کجی فصل پنجم
 در نکات غریبه و نوا در اختیارات و بعد از تالیف این جزوه شروع
 میروم در مقدمه کتاب بعون الله الملك الوهاب مقدمه در تالیف
 اختیار و موضوع و مبادی نواید آن شامل در فصل اول در تالیف
 اختیار صاحب روضه المخبین آورده است که اختیار پیدا کردن و سیرت
 مسعود است چنانچه منتهی که مناسب آن باشد و نزدیک بدین سخن است
 آنکه حکیم فصل کجا که بسیار گوید اختیار سعادت و قتی مختار بود
 که آن وقت موافق مطلوب و مقصود باشد و مهارت حساب
 غرض ما خداوند طالع مهارت پیسنیده و امام علامه فخر المله و الید

(۵)
الرازی قدس پسرده فرموده که اختیار عبارتست از بزک زدن و قستی که
آن بهترین وقتها باشد که یافته شود از آن اوقات که موافق مقصود
وی بود در آن مدت که آن وقت در وی طلب کنند و محصل این
تعریفات همانست که اختیار طلب وقتی است مسعود و مناسب
مطلوب و موافق مقصود و صاحب کفایت و تعلیم آورده است که اختیار
گزیدن مزاج آسمانیت برای آغاز کار نماز زمین تا حکم آن کار بر وفق آن
مزاج حاصل آید اگر آن کار در وقت آن مزاج کرده شود و بدین سبب
واجبت که نخست در اسپسباب کلیه آن کار تا مثل نمایند و از مبادی
باز جویند که آن مهم از جمله ممکنات است یا پیشجلیات اگر ممکن باشد
انگاه اختیار کنند تا فایده بر آن تهرت کرده و در اختیارات
با جزئی آورده است که چون برای کسی احتیاست ما رمی کند اگر طالع انگش
معلوم باشد باید که اول در طالع اصل و آنها و تجویل آن نظر کنند
که بر آن مهم دلیل مست یانی مثلا شخصی را احتیاست ما تزویجی می باید
اولا باید دید که در طالع او بر تزویج و لیسلی مست یانه اگر آن

قیام باشد نگاه در اختیار آن شروع باید نمود و الا در آن عوض نباید
 کرد و تا محال طلب نگردد باشد و توضع اوقات ننموده و اگر طالع
 اصل معلوم نباشد طالع مسله را قیام مقام طالع اصل در نزد شریطی
 که در رساله منابع عطارد مذکور شد و هم حکیم اسمعیل ابن جنزری
 فرموده است که سلطان ممالکین سپهر ماضی انار الله بر نامه سخنان را
 امر کرد که خنیت سار سفری کنند و در آن اختیار میان این ضاعت نباشد
 رفت تا بر یک اختیار اتفاق نمودند و بعد از اتفاق سلطان از
 ازان سفر پیشانی افتاد و فتح و عزمیت نمود و همه رنج ایشان ضایع
 شد پس شریطان بودی که از روی طالع اصل و آنها و تجول باد پشاه
 بدیدندی که تا این سفر وقوع خواهد یافت یعنی تا این رنج نکشیدند
 و در بعضی از کتب اختیار مسطور است که چون حکما در طالع ذو القمرین
 هیچ دلالت ندیدند بر سفر و دلیل نخستی نیز در طالع بود قریب
 سه سال اجازت ندادند که سفر کنند و اختیار را موقوف داشتند
 و او نیز چون صورت حال معلوم کرده بود از سخن حکما عدول ننمود

یان

همه

فصل دوم در موضوع و مبادی این علم موضوع هر علمی آن چیزی باشد
 که در آن علم از عوارض ذاتی او بحث کنند خواجه در علم طب
 از احوال بدن اینان از خفیت صحت و مرض و موضوع این علم
 افلاک و کواکب است از آن روی که از قوت بقل ازندان چیز را
 که اختیار برای او کرده باشند و مبادی هر علمی آن باشد
 که موقوف علیه شروع باشد در مسائل آن علم و مبادی این علم بر آنست
 که امام آورده است قضایا، تجسری بود و قضایا، مهتسبونی
 مجربات و پس خواجه مذنب جمعی است چه مقرر است که هر گاه
 قریب صاحب طالع متصل نباشد کواکب غرض از پیارات
 هر اینکه یک ایت از متصل گردانند کوی که از ثوابت که بر مزاج
 کواکب العرض باشد تا مقصود حاصل گردد و معلوم است که بختر به
 معرفت طبایع پستارگان ثابتند زیرا که گشتیرین ^{طی}
 در صحت تجربه آنست که یک فعل از یک کواکب در یکد وجه بارها
 پند و این وستی ممکن باشد که هر بدان وفا کند که ثوابت

دو دور یا بیشتر کنند و مقررست که یک دوره ایشان تقبول
 اصح در سیت و چهار هزار پال تقریبا تمام شود بس عمر تجربه
 احوال ایشان و فائز و آنچه از طبایع پستارگان ثابت
 معلوم است جز لویح و الهام بچشم فهم در نیامده و این از قبل
 بمقولاست بس تحقق شد که در مبادی این علم تقضیا یا مقبول
 حاجت جنبانچه تقضیا یا مجرب **فصل سیم** در فایده اختیار و اجازت
 قبل از مقصود تمهید مقدم کردن که در ظهور فایده مفید باشد
 بدانکه حکم بطلیسو پس در نمره آورده است که انما یتبع بالاختیار
 اذا كانت قوة الوقت زايدة علی فضل ما بین العوامین فاذا كانت
 منقصة غیره نظیر اثر الاختیار و انجان یا یتبع فیها دیالی **الصالح**
 و خواجه نصیر الدین قدس سره در شرح این کلمه میفرماید که طالع
 که همه دلایل او مسعود باشد و قوی صاحب آن طالع را نیز
 بنود در همه سعادات و خیرات و هر طالع که همه دلایل او منقوس
 و ضعیف باشد خداوند آن طالع را مانند می نمود در شر

و شقاوت و این هر دو یا نسیر موجود باشند یا در الوجود بس که
طالع را در لایل از نمود و صنف بود و بعد از تکاف و لایل نسیر و شتر
هر حال که بران قرار گیرد آنرا اقوام آن لایل خوانند و چون نسبت
شخصی اختیار کنند آنرا طالع اصلی باشد و طالع تجویلی یا دلائل
حاضر در ایامی که اختیار در آن ایام کنند و هر یک را قوامی باشد
بس اگر قوامین یعنی قوام طالع اصل و تجویل در طرف سعادت
متساوی باشند سعادت اختیار موافق آن منضم شود انتفاع آنکس
با اختیار در غایت قوت باشد و اگر قوامین در همین طرف شقاوت
باشند سعادت اختیار از قدر تفاوت زیادت باشد همچنان
باشد که اول اما اگر سعادت اختیار مساوی قدر تفاوت باشد
از آن اختیار اثر سعادت محسوس نشود و اگر کمتر از آن باشد بچنین
و اگر چه هر دو صورت استعمال اخبار مودی اصلاح باشند و برین تمایز
باید کرد آنجا که یک قوام در طرفی بود و دیگر قوام در دیگر طرف
یا هر دو در طرف نخست باشند و حکیم احمد مند پس در شرح این کلیه

بن

ایرا کرده که چون دلایل طالع شخصی و قوت اجبار متفق باشند
 در صلاح حال صاحب اختیار پفراید و اگر مختلف باشند بر یکدیگر
 غلبه کنند و آنچه قوی تر بود و قوت او ظاهر کرد و زبر که
 صاحب اختیار یقین ماند و احتیاط را بدان حیرت سودمند که برین
 از اغذیه وادویه و جناب که دار و بتن دراید و تن را صحیح یابد
 بروی نگاه دارد و اگر صحیح نیست با بدن را با اعتدال باز دارد و اگر
 تن بروی غلبه کند اثر وی در تن سبب پدید نیاید اگر چه اندکی
 از بیماری نکند همچین طالع وقت اجبار با طالع اصل مولود یا برج
 اشها یا طالع تحول از سه قسم بیرون نبود یا سرد و سرد باشند
 یا سرد و پیش یا یکی سرد و دیگری خش اگر سرد و سرد باشند مرانیه سعاد
 بی عظم حال شود و اگر سرد و خش باشند بی شک نخوتی بزرگ پدید آید
 و اگر یکی سرد باشد و یکی خش پس این نیز بر سه قسمت یا سرد غالب بود
 یا خش یا سرد و متعادلی باشند اگر سرد غالب باشد آنچه از وی
 برابر است با سباب نخوت بود و دفع آن نخوت بکند و آنچه غالب است

سبب حصول سعادت شود و اگر نخس غالب بود آنچه از وی ما پس با
 سعادت مساوی نباشد منع آن سعادت بچند آنچه زیادت بود
 سبب حصول نخوست گردد و اگر مرد و متساوی باشند آن شخص را
 نه سعادت حاصل آید و نه نخوست و چون این قاعده معلوم گشت ظا
 شد که این اختیار نیک سودمندست زیرا که طالع اصل بارج اشها
 با طالع تجویل نیک باشد و طالع اختیار که در رعایت سعادت بود
 بدان پیوندد و هر آنکه سعادت زیادت گردد و اگر آن طالعها بد باشد
 طالع اختیار بغایت مسعود بود آن نخوستها را زایل گردانند
 و باشد که سبب فرید سعادت گردد پس اختیار کردن نزدیک عقلا
 اسم مهمات بود و احدی علم کمال بصواب **مقاله اول** در بیان
 شرایط کلیه اختارات و آنچه احتراز از آن لازم باشد و آنچه
 سبب کمال اختیار بود و این مقاله نیز بر فصول اشمال دارد
فصل اول در شرایط کلیه که خست ما بر بی آن نشاید بلکه
 شرایط کلیه اختارات منقشت بجای سلطنت حکما پستاد البشر

پیت

خواجہ نصیر الحق والدین محمد الطویسی روح الله روحه از برین نسق
 نظم مندرموده اند **نظم** اختیار هر چه خواهی هفت خیر آوری
 تا بود کار تو نیکو دین می دان محض **حاله** مسعود باید حال **چ** و صواب
 حال طالع صاحبش پیت الغرض حسب غرض **و** این هفت شرط است که چون
 وقت مساعت کند رعایت مجموع لازم باشد **اول**
 صلاح حال **تسمه** و این بر شرایط دیگر مقدمست در جمیع اشیا را
 از برای آنکه او نزدیکترین پستار کانت زمین تا اثر او
 درین عالم زودتر و بسیار ترست از دیگر کواکب **اما** آنکه گفتیم
 تا اثر او زودترست درین شبه نسبت که حرکت قمر سریع از
 حرکات دیگر پستارگان است و حوادث عالم چو پسته
 متجددی گردد پس اضافه این حوادث بر حرکات سریع قمر کردن
 انسب بود دیگر آنکه قمر از غایت سرعت حرکت انوار پستارگان
 بگذرد **پس** آنجهست که رواند و امتزاج اشیا سبب حدوث حوادث
 گردد بزودی **اما** آنکه گفتیم که تا اثر قمر درین عالم زیادهست

آنکه

آن نیز از غایت وضوح اجتماع شمس ندارد شد زنگ که فتن
 میسوزان شعاع او و تاثیرش در کمان و سبب رکام فزونی شدن
 چون پرتو او بدماغ رسد بسیار ظاهرست دیگر از تاثیرات
 او آنست که چون اجتماع روی با استقبال نهادن درین محل ^{بعضی}
 زاید النور گویند تا رسیدن با استقبال باقی باغله که بدو نسبت
 چون نهند در وی جانوری پدید آید مانند مدتی و آنرا از کید مگر بریزد
 و چون ماه از استقبال بازگردد تا اجتماع درین اوقات هر ریشنی
 و غله که بدو نرسد و برزند در وی جانور پدید آید و کجندی هم برین حال
 بماند و این بحر نسبت دیگر بوقت آنکه ماه را با نقاب اجتماع استقبال
 باشد مصروع بر اصع اشد زیادت از اوقات دیگر چون این
 دو وقت درگذرد سبب تر کرد و دیگر روز اجتماع و استقبال آب
 دریاها و آب رودها در اضطراب افتد تا آنکه ماه از انقباض
 بر گردد ساکن شود و بسرزود در بای محیط از طلوع و غروب قمر
 ظاهرست و کرة بعد از خرمی مشاهده کرده اند که چون ماه از اقیانوس شرق

ظاهر کرد و آب در یای محیط بساغل بر آمدن کیسره زنا گفته که قمر
 بوسط السماء رسد باز چون از میان آسمان درگذرد آب باز بس شدن گیرد
 و بتدریج میسیر و در تاجون قمر باقی منوب تخفی شود باز بر آمدن کیسره
 و چون قمر از تدا الارض درگذرد آب دیگر باز گردد و باز بس شود
 تا چون تسه باقی مشرق رسد باز آن آب باز آمدن کیسره
 دیگر چون قمر از پستماره بر گردد و دستاره دیگر بویند که طبعش ضد
 آن پستاره اولین باشد در هوا تغییر پیدا آید و بجای رطوبت و یابس
 بجنبش در آید و از و باد و باران و نجس تمقضای وقت باشد ظاهر کرد
 بس بگذرین دلیل روشن شد که تاثیر قمر درین عالم اکثر و اسپرغ از
 تاثیر دیگر کواکبت لاجرم صلاح حال او در اختیارات اولی باشد
 در روضه المنجین آورده است که صلاح حال تسه مفرد او در هر اختیاری
 که بود ضرور است چه دلالت بر احوال جزئیة از همه پدید آید و میرغ ترا
 و مراد از لفظ صلاح بیع الاطلاق با حصول سعادت است با عدم
 نجاست اما سعادت قمر از سعادت وجه است گفته سماوی

صاعد باشد و آن بعد از مجی و رت اوست از نقطه راس تا وصول
 او بنقطه ذنب **انکه** در برجی پیشقیم الطلوع باشد و آن از سمت
 تا جدی **انکه** در وندی از اوتاد اربعه باشد الا در طلوع و در مایل الا
 نیزین که باشد و حکیم اسمعیل بن خزلی گوید که ماه و خداوند خانه اوشید
 که در اوتاد و اوستند که کار بفساد و انجام و در اکثر اختیارات در پیش
 طالع نیز نشاید و این سخن از غایتی خالی نیست و اعتماد نشاید چه
 احوال اکثر اکابر بر خلاف اینست **انکه** خداوند خانه وی بوی طاهر بود
 چه اگر میان ایشان طهر نباشد دلیل دشواری و رنج بود در آن عمل
 و با تمام تر سپید مکر سعدی او را مد کند و نظر خداوند خانه بوی
 از وند با مد تا ایمان تر و تمام تر باشد **انکه** از سعدی برشته بود
 و بعد دیگر متصل بود **انکه** در روز تحت الارض بود و در شب
 فوق الارض و این را جز گویند **انکه** انشی عشریه موضع اوباسعدی بود
 که آن سپید موافق آن عمل باشد یا انشی عشریه آل سعد با ویک بود
انکه منتقل باشد از سیله معلوی یعنی از پستاره بر کرد و پستاره

این ملاحظه بیا کرد

شمس

باید که در این

پیوند که فلک پستاره متصل الیه بالای فلک پستاره منصرف
 عنه الا در حدود و شرب مهل که این حال بر عکس باید **اگر** در خانه
 سعدی بود یا در شرف وی یا در حدوی **اگر** بوی **اگر** بود نظر بسد
اگر در درجات مخفی و غیره باشد **اگر** سیرع البیر بود یعنی سیرش از
 سیر وسط که آن است زیادت باشد **اگر** زاید النور باشد زیادت
 نور موقت است که از تربع اول شمسی در گذشته باشد و تربع
 دوم برپسیده و نقصان نور موقت است که از تربع دوم در گذشته
 باشد و تربع اول برپسیده و بعضی گفته اند **اگر** از اجتماع تا استقبال
 زاید النور است و از استقبال تا اجتماع ناقص النور **اگر** زاید الحساب
 بود و آن وقتی است که در نطق بیسم و چهارم باشد از خارج و در
 نطق اول و دوم بود از تربع و نقصان حساب وقتی که در نطق
 بیسم و چهارم باشد از تربع و در نطق اول و دوم باشد از خارج **اگر**
اگر زاید بود در عدد و آن رستی باشد که در نطق اول و دوم باشد
 هم از خارج و هم از تربع و نقصان عدد وقتی که در نطق بیسم

و چهارم باشد هم از خارج هفتم از تیره برتر آنکه در خانه
 یا شرف یا مثلثه یا نسج خود باشد آنکه مقارن مسعود یا کواکب
 مسعود بود **ع** آنکه در شرف ششم باشد **ط** آنکه از کواکب یا کواکب بود
ز آنکه متصل بود کواکب مؤثره در آن حال در اقویب تر عظیم
 می باشد چنانچه اتصال آفتاب کواکب مذکوره موجب قوتست
 مرورا اما نحوست قمر از نسبت و دو ده است آنکه تحت الشعاع بود
 یعنی میان وی و آفتاب کمتر از دو و از ده درجه باشد از درخت
 ۱۶- آنکه منخسف بود **ح** آنکه بر مقابله آفتاب بود **د** آنکه بر تنوع آفتاب بود
 در مقابله و تنوع و مقارنه نحو کواکب باشد **و** آنکه از محورین النجین
 بود **د** آنکه میان او و ذنب و از ده درجه باشد یا کمتر بعضی مطلق
 عقدتین گفتند و آن معمول برست **ح** آنکه در طریقه مختومه باشد
ط آنکه بیوت و حد و نحو پس بود **ع** آنکه با اثنی عشره یا نحو کواکب باشد
 یا در مقابله آن **ا** آنکه در زایل شوند باشد مذکور در سیم که آن
 فرج اوست و از همه بدتر آنکه در هفتم بود **د** آنکه بطی السیر بود یعنی

غریب

میرش از بیرون وسط کمتر بود **۶** آنکه وحشی السیر باشد یعنی سرجی در آید
 و بیرون رود که با سرج کوبک اتصال نکند بعد از آنکه درج فوش
 وحشی باشد بجز آنکه **۷** تسهرا از جهای در فوشین زمانه وضعی دارد
 چه از مینو پسر و بیرون آید و بوال می رود اگر در جزا وحشی بود
 ضررش کمتر بود چه از خانههای غریب جزا مر تسهرا مناسب است
 که از شرف بیرون آمده و بجانه متوجه شدن **۸** آنکه خوبی ابط باشد
 یعنی از نقطه ذنب تجاوز کرده باشد و بنقطه راس بر پییده بود
۹ آنکه در جدی باشد که دبال اوست **۱۰** آنکه در ششم
 یا ششم یا دوازدهم باشد از سهم السعادة **۱۱** آنکه ناقص النور بود
۱۲ آنکه ناقص العدد بود **۱۳** آنکه ناقص الحساب باشد
۱۴ آنکه درجات منظمه و قیمه و درجات آبار بود **۱۵** آنکه خالی
 السیر بود یعنی در او ایل سرج کوبیکه پیوندد و در آن سرج دیگر هیچ
 کوبک اتصال نکند **۱۶** آنکه بعید الا اتصال باشد یعنی در برجی آید
 و با وایل سرج هیچ کوبک را نپنزد و در او آخر پیوندد و آن دلیل

تغیوت و تعطیل کارها باشد شرط دوم صلاح حال آن است که قمر
 در ریت و آن از پسر وجه باشد باید که سعدی در آن موضع بود
 یا بد و **طاهر** - باید که خداوند آن خانه ناظر بود بجاه چه اگر پیش بود
 باید که از او تا ناظر بود **ح** باید که از نجو پس و نظر نجو پس سلیم باشد
شرط پسیم صلاح حال صاحب آن خانه که قمر در ریت و آن نیز
 از سه وجه باشد باید که در موضعی نیک حال بود و سود بوی طار
 و نجو پس از وی ساقط که گفته که چون **تسهر** محمود باشد و صاحب
 خانه اش مذموم اول آن کار پسندیده بود و آخرش نیکو میده
 - باید که بقوتهای ذابته چون بودن در خانه یا شرف یا ^{مشنه}
 یا حد یا وجه یا پیر ربی که سایر باشد با وج یا وجود در شمال یا ^{میشفا}
 و سرعت پیر ز یادتی آن آرا پسته باشد و بقوتهای **ع** یعنی
 چون بودن در او تاد و یا بل و فح و حیرت و مانند آن **مزن** **ح** باید
 قمر بوی **طاهر** بود و این اصل تمام است در همه علمها شرط چهارم
 صلاح حال طالع و آن از نشت وجه است **!** سائتگی او در عرض را

چنانچه کارهای ثابت را بروج ثابت است و کارهای منقلب را
 بروج منقلبه و آنچه میان دو تن باشد و کارهای را که نبوت کنند
 بروج دو جسدین باید که بطبع موافق عمل مقصود باشد چنانچه گاهی را که
 تعلق آتش دارد بروج آتشی و اعمال آینه را بروج آبی و پیش
 علی هذا **۲** آنکه مراعات زمان نیز کرده شود چنانچه کارهای که
 در روز خوانند کرد بروج نهاری اختیار کنند و کارهای بیله را
 بروج لیلی و از برجهای دوازده گانه اول نهاری است و دوم
 لیلی و گفته اند برجهای نازی کارهای روز را اینک است و برجهای
 آینه کارهای شب را **۳** آنکه مراعات طبقات خلق کنند
 چنانچه کارهای ملوک را برجهای ملوک لایق و بیله هذا القیاس
 نسبت سایر مردمان و دیگر کارهای را که تعلق بر بدان دارد بروج
 مذکور اختیار کنند و انما شئ را بروج نوشته و صفات بروج از تذکر
 و تمانینت و نهاری و لیلی و طبایع و جهات مرکب استونی
 در رساله مواجب زحل مسطور شده از انجا تحقیق توان نمود

تا آخر

آنکه طالع از برجهای پستیقیمه الطولع باشد تا آن کار بر مراد با تمام رجب
 و آنکه مسود را در طالع خطی تمام باشد چنانچه طالع یا اثرش یا حد
 ایشان باشد آنکه مسود بوی ناظر باشد و نحس از وی ساقط که نظر
 نحس بطالع دلیل دشواری باشد و نظر مسود دلیل ربحال آن کار
 باشد و اگر هم مسود ناظر باشد و هم نحس دلیل توسط بود **ح** آنکه
 او تا وی بسودار پیسته باشد و نحس از آن ساقط در عایت این معنی
 بعد از طالع اولی بعاشم باشد پس بسابع پس برابع مگر در امور سلطان
 که اول بعاشم مگر و بس بطالع و سابع و رابع شرط **خ** صلح صاحب
 طالع و آن از پنج وجه است **۱** آنکه ناظر بود بطالع و هیچ وجه
 ساقط نشاید چه اهل این صنعت متفق اند بر آنکه طالع اختیار نزنند
 و خداوندش بشاید روح بس ماید که روح به بدن متصل باشد
 تا هم حیات اطلاق توان کرد و از نیستی که طالع را پیت الحیوة خوانند
 و بطلبوس گفته است که هر ان پستاره که ناظر نباشد نجاه خود همچنان
 باشد که کسی از منزل خود دور مانده بود او را بجا نطقت خانه قیام کرد

پت

حال

متعمر بلکه متعذر بود پس باید که صاحب طالع ناظر باشد
 بطالع بهر نظر که باشد و اگر خشن بود باید که بنظر مودت بطالع نگردد
 چه نظر خویش از تنگت و تسدیس و نظر سودا از مقابله و ترس بد
 نباشد - **اگه** سود بوی ناظر باشد **اگه** سهم السعادة مقارن وی باشد
اگه نغمه ناظر بود اما اگر خشن باشد باید که نظر او مستهزل او نماند
 طالع نبود **اگه** قوی حال باشد تقوی قایم یا غرضی شرط هشتم
 صلاح حال کو کب عرض است یعنی پستاره که تعلق مطلوب داشته
 باشد مثلا کارهای سلطانی را آفتاب و شمل و منفعت را زحل
 و تجارت را عطارد و بامانی برین قیاس و آن از شش وجه است
اگه ناظر بود بطالع اما اگر خشن بود باید که از مقابله ترس
 ناظر نبود - **اگه** ناظر باشد بخانه حاجت بخانه آفتاب بعاشق
 و عطارد و تباضع **اگه** ناظر باشد بصاحب طالع که در روز و صه آورده است
 که نظر خداوند حاجت که از او کوب الوض کویند بخداوند طالع
 بهتر باشد از نظر او بطالع و حکیم ما شاء الله صریح برین گفته است

اگه قوی

۱ آنکه قوی حال بود و در خطوط خویش باشد ۲ آنکه از نخست
 وضع یسلم بود باید که نماز حتی محمود بود میان چنان حاجت خدا
 و ند طالع اصل صاحب اجتناب و خداوند طالع اجتناب که دلیل حسین
 عاقبت باشد شرط مقتضای صلاح بیت الفرض یعنی خانه که تعلق بهم مطلوب
 داشته باشد چنانچه در وقت را و نهم سفر را در تمام اعمال و اشغال را
 مانند آن و آن زنده و چه است ۱ آنکه در خانه حاجت سعدی قوی
 حال بود باطنش باشد بود - باید که خانه حاجت در اصل طالع
 مولود مسعود بود و باشد و قوی حال - باید که از خانه حاجت
 از طالع اصل صاحب اجتناب ساقط نباشد و در صلاح حال
 گو کب الفرض و بیت الفرض و خداوند او است مقصبا باید نمود که حکما گفته اند
 چون خانه غرض و خداوند او توباه باشد صلاحیت دیگر و لیلیا
 هیچ سود ندارد و فایده ندهد و الله اعلم **فصل دوم** در آنچه احتراز
 از آن لازم باشد به آنکه چیزهایی که در اجتناب از آن اجتناب
 باید نمود و آنرا مخدورات کلیه گویند چنانچه شرایط **فصل سابع** را

چهارم

مشروطات یکله وان سی و شت چیز است **۱** خبر باید کرد از آنکه ماه در
 طالع باشد خاصه در شب الادرع و ثری که چون ماه مسود بود در طالع
 باشد این معنی زود داشته اند **و حکیم فایق یعقوب بن یحیی کند**
بیج وجه جایز ندارد بودن شمس در طالع و گویند که مصادیقته دارد
 با طالع و بعضی از حکما گفته اند چون ماه در غایت تری است و قابلیت قبول
 اثر دارد بر سرعت لاجرم اثر چاهوت و نحو پست زود در وی پیدا آید
 پس وقتی که در طالع باشد تغییر نامی عظیم در مزاج انگیز ظاهر کرد و بعضی
 گویند بودن شمس در طالع جایز نیست چه او در طالع طبیعت زمره دارد
 و زمره در طالع مذموم نیست **و ابو معشر در اختیارات** سفر خاصه شمس
 در طالع جایز ندارد و در بودن شمس در طالع نیز خلافت **اکثر مخجبان**
 رواد داشته اند بودن شمس را در طالع و بعضی جایز ندارند و حق آنست که
 بودن بیج نیز در طالع اختیارات مناسب نیست و این را با بیع که
 نتیجه خاطر یکی از فضلاست بدین حال ایما می بکنند **نظم**
از قول حکیمان کجبان در سمر **تیر که بود بطلع اندر ضررست**

این که رجمان از این پیشین با خطر **ک** اندر درج طالع هر روزه خورست
خدر باید کرد از آنکه ماه از طالع ساقط باشد **د** خدر باید کرد از
مازحت ماه با مریخ در اول ماه و اول روز **د** خدر باید کرد از آنکه
قمر مریخ زحل بود در آسمان ماه یا آخر روز **د** خدر باید کرد از آنکه
ماه را با خداوند خانه او نظر عداوت باشد جهان دلیل مضادت
و خصومت بود در آن کار و در کار نایب زمان سهل تر باشد
د خدر باید کرد از آنکه ذنب در طالع باشد یا در خانه حاجت نایب
تفاتیق یا با ماه یا با کواکب الغرض **د** خدر باید کرد از آنکه خداوند طالع
با پستاره حاجت راجع باشد بمحرق یا محصور بین النخسین یا مجاسید
کید یا مغرب **د** خدر باید کرد از آنکه نحوس در او نادر باشد خاصه
در طالع و اگر چه پستاره حاجت باشد که نحوست و ند صاحب
اختیار را از مطلوب باز دارد **ط** خدر باید کرد از آنکه خداوند ششم
در نوب باشد که صاحب آن اختیار را آفت رسد **د** خدر باید کرد
از آنکه خداوند خانه ششم از وی ساقط باشد و منحوس بود

اقت

که دلالت بر فساد اختیار کند و صلاح حال تسهیر درین باب سودمند
 نیاید **ما** خدیر باید کرد و اگر نجوست قمر مهرو چه که باشد **د** خدیر باید کرد
 از آنکه صاحب بیت الغرض در او تاد باشد اگر سخن بود اما باید که بطا
 لع ناظر باشد از جای عیش و تاسع نیالت یا خاپس کرد و قعی طلب
 شرفست نه کند **د** خدیر باید کرد از آنکه اگر حسد او ند طلوع خپس بود
 از و تد بطالع مکرده که آن دلیل فساد اختیار بود و صاحب اسرار انجم
 آورده است که نظر صاحب طالع که خپس بود و بطالع از غیر وقت باید
 و شقوقش از طالع بهیج وجه نشاید **د** خدیر باید کرد از آنکه طالع یکی از درجا
 آبار باشد یا صاحب طالع سینه در یکی ازین درجات بود
د خدیر باید کرد از روزهای شوریده و آن بوقت رایج شدن سپاهگان
 باشد یا بسو طیا اختراق ایشان یا روزی که درو تغییر کلی باشد
 چون بلای عطینسم یا جرنی یا چاری عام و مانند آن **د** خدیر باید کرد از آنکه
 طالع بر جی باشد از بروج معوجه الطلوع خصوصاً در مهمات ملکی که آن
 کار بر پسن استقامت نرود **د** خدیر باید کرد از آنکه تسهیر در بروج معوج

از در چهار ابار

باشد که از نظر سعه و خطی تمام داشته باشد و زاید النور بود
 چه اگر ناظر نجو پس باشد پنج مضاعف کرد و کار دراز شود و کلفت
 و مشقت روی نماید **۶** صبر باید کرد در ایام محس و آن بهفت روز است
 قبل از کسوف و هفت روز بعد از او و سه روز پیش از خسوف و سه روز
 بعد از او **۷** صبر باید کرد از ساعات سبت آفتاب که منسوبست بآن مایل
۸ و حکیم اسمعیل ابن سمری در اختصارات خود ساعات سبت را
 ساعات مخترقه گوید آورده است که استخوان این ساعات اتفاق
 کرده اند که آغاز هیچ کاری توان نهاد از مهمات ملکی درین ساعات مخترقه
۹ و حکیم ابو معشر را درین باب بهمانقتی تمام است و می گوید که
 هر کاری آغاز کنند از کارهای بزرگ درین ساعات چون برکت بستن
 و روی برب آوردن و علم بر بستن و در دست زواریت نشستن و غیر آن
 جز پیشانی باز یار و بخرند امت می نماید و بهتر چیزی اختیار کنند را
 آنست که حال این ساعات را تحقیق بدانند تا ماشناخته کاری آغاز نهند
 که عاقبت بوجاهت انجامد و کیفیت استخراج این ساعات و احوال آن

ساله

هر میسکن مشتری به بطی کامل سمت مثبت یافته **حذر** باید کرد از آنکه
ماه از کوکب علوی منصرف باشد و کوکب سفلی متصل که آن دلیل
زیر آن آمدن مطلوب باشد و انصراف از کوکب ساعد و اتصال او
بکوکب ثابته یعنی حکم دارد و اگر از کوکب بر کرد که در وقت باشد
و کوکبی سپونند که از طالع ساقط باشد یعنی منعی دست دهد و اگر این صورت
در اختیار حرب بود روا باشد بر دلیل قوت شاخص و ضعف خصم و باشد
حذر باید کرد از آنکه طالع اختیار ششم و ششم و دوازدهم طالع اصل
صاحب اختیار باشد که آن سبب بیماری و خوف غلبه اعدا باشد
و در طالع تجویل و انتهائیز همین حکم است و اگر طالع اصل معلوم نباشد
طالع مسلم بدل آن بکار دارند **حذر** باید کرد از نحوست طالع اجتماع
مقدم که حکما گفته اند چون طالع اجتماع مقدم نباشد و نحوست بر آن
مستولی باشد بر نیز باید کرد و از کارهای که دوام آن مطلوب باشد
حذر باید کرد از تاشیشات که در آن ساعت که تمر بدان در جات
میرسد نفاقت سخن و مذموم و ناشایسته است و فاشیشات

مرا که حران باشد و عرب تا سیست کویند و آن شست تا ششین شد
 نواشیش اول از اجتماع در بعد دوازدهم درجه است و مایشین
 در جل و نجم و ثلث نودم و رابع صد و سی و پنجم و مخالف صد و دهم
 و آن نقطه استقال است و نواشیش اول از استقال در قرب جل و نجم
 درجه است و دوم نودم و سیم صد و سی و پنجم و چهارم صد و شصت و هشتم
 و پنجم صد و شصت و نهم که نقطه اجتماع باز رسد و تفصیل نواشیشات و کیفیت
 این بناط آن از ساله میامن المشرق می موضع کرده که خدر باید کرد و از
 ایام ناقصه و آن از اول روز پست و منقتم ماه عرب بود تا نیمه روز چهارم
 از ماهی دیگر و بعد از آن تا تمام بایزه روز ایام زیادت بود پس از
 ابتدای روز دوازدهم تا نیمه روز نوزدهم ایام نقصان بود و بعد از آن
 تا آخر روز پست و ششم ایام زیادت بود که خدر باید کرد و از ایام
 گروه و اتساع ماه عین بود که نهم و یازدهم و پست و منقتم است
 که خدر باید کرد و از ایام مذمومه و اتساع ماه عربی باشد و آن روزها
 حران ماه بود چون هفتم و چهاردهم و بیست و یکم و بیست و هشتم

صد و نشت و هشتم م

و با بلیان دین چهار روز اختیاری سازد و اندازند **از** حدزاید کرده
 از ایام منجوسه در ماههای فارسیه و آن هفت روز است که از برای
 همه کار نابد است و چهار روز دیگر که در هر روزی کاری معین مجتوب
 و خواجه نصیر الحق و الدین آزاد در سلک نظم کشیده اند و حوفا

بقول جوف صادق خلاصه ساد است	ز ماه فارسیان هفت روز مجتوب است
نخت روز نهم بار پنجم و بس از آن	چو روز نهم در هر روز سازد مجتوب است
و اگر ششم است یک جمیت چهار	چو پست و پنج که آنهم بخش مجتوب است
بخ عبادت کاری کن درین ایام	اگر چه نیک و بدت بخور از مجتوب است
بماند پست و سه روز تا یکشنبه چهار	که در عوم شایع خبر مجتوب است
ولی چهارم و ششم سفر مکن زنها	که خوف ملک دین بر و دوش مجتوب است
بروز پانزدهم شش یا پشاه	اگر چه شک و دشمن تو نرم جان مجتوب است
گریز نیز درین روز نمانند	که ره خوف و هوانی خلاص مجتوب است
مکن دوازدهم با کسیه منظره	که در خصومت این روز صلح معده مجتوب است
زر و زرمای پست و دهمین چهارم است	دین جواج و در سلک بخش مجتوب است

خدر باید کرد از وقت انصراف ماه از محاق از شهادت مریخ
 و اتصال بدو خاصه از مقدار نیا تریع **قط** خدر باید کرد و از وقت تقابل
 از شهادت زحل و اتصال او بقر که آن دلالت کند بر غایت تباہی
د خدر باید کرد از نخست قران یعنی چون اجماع در حسرت قران علوین
 واقع شود تا اجماع دیگر و گفتند اند تا وقت استقال از چنگلی ابتدا آت
 خدر باید کرد و اگر ضرورت باشد قوت آن اختیارات از چوپن باید است
 اما اگر است آن سعیدین در آن حسرت بوده باشد و کس نپوشی باشند
 آن نخست زایل شود و آن ماه کار نامشایسته باشد **و** خدر باید کرد
 از آنکه خداوند طالع با کوکب الغرض یا صاحب بیت الحاجه با خداوند
 خانه مشرغبی باشند که عاقبت آن کار و خیم بود **د** خدر باید کرد
 از آنکه قمر در مقابله زحل بود یا در نسیع مریخ یا در تلیث مشتری در حال
 یا در تسید پس زمره بد حال از برای آنکه در موضع بروج این
 این کوکب را با قمر همین نظر نیست بس وقت اخبارش بد که چون
 آن کوکب منحوس بود قمر را با او همان نظر باشد که نخست

مضعف گردد و بعضی نطفه سعیدین را درین محل جایز داشته اند
 و حکیم پسخری این قول را پسندیده و حق انبیت که چون در اصل وضع
 قمر را با سعیدین همین نظر است و در اختیار نیز همین نظر بوده و سعیدین
 قوی حال باشند در سعادت پفراید و اگر بد حال باشند هنوز از
 سعادت چیزی باقی مانده **له** خذرباید کرد از انصراف ماه از
 نحس مگر در وقت فرار که آن بهتر باشند **له** خذرباید کرد از انقضاء
 ماهه نحس مگر که آن نحس قوی حال باشد و او را شهادتی باشد
 نزدیک ماهه جماعه خداوندخانه وی بود که انگاه دلیل حصول
 مراد باشد اما پس از خصومت و بی رضاء خداوند حاجت **له**
 خذرباید کرد از کونست اجتماع و در طریقه محترقه عیسی چون حسرت و
 اجتماع از نوزدهم درجه میزان باشد تا سه درجه عقرب در آن ماه
 از ابتداء کار ما اجتناب باید کرد که آن بلا بی بزرگ آرد **له**
 خذرباید کرد از ابتداء امور چون اجتماع در اول روز یا اول سیال
 بوده باشد با شهادت تیغ **له** خذرباید کرد از افتتاح اعمال

چون استقبال چون در آخر روز یا آخر سال بود با شهادت
 زحل **ط** حذر باید کرد از شهادت سهم رحل و سهم مرج و نظر خداوندان
 ایشان سهم حاجت و خداوندان اینست آنچه در باب اختیارات
 از خود کردن لازم است **فصل سیم** در آنچه سبب کمال اختیارات
 باشد و آن مفهده نوع است نوع اول آنچه تعلق با ابتدآت و اشهادت
 امور دارد درین باب اصل تمام ملاحظه حال اجتماع و استقبال مقدم است
 باحوال قمر و آنچنان بود که بسز و مقدم در طالع اختیار از سه حال سپردن
 بناشد یا در او تاد باشد یا در یایل یا در زایل اما چون بسز و مقدم
 در یکی از او تاد باشد خالی از آن نیست که قمر در آن اجتماع یا استقبال
 یا سعدی بوده است یا با بخشی یا فاع بوده از انصال سعد و سپس اگر
 یا سعدی بوده باشد و بعد از انصراف از و سعدی دیگر سو پسته
 دلیل خوبی آن کار بود هم در ابتدا و هم در انتها و اگر نجسی سو پسته
 باشد دلیل خوبی ابتدا و تنهایی آنها بود و اگر با نجسی بوده باشد چون
 از بر کشته بود و سعدی متصل شده باشد دلیل تنهایی است ابتدا

و خوبی اشتهای بود و اگر هم نجسی پیوسته بود دلیل تنهایی آن کار بود هم در ابتدا
 و هم در اشتهای اما اگر حسرت و مقدم در یکی از پیوسته تیال الاوتاد بود
 اقسام چهارگانه مذکور میانه باشد اگر در زایل الوتد بود اقسام اربعه
 ضعیف باشد الا در جابت شمر زیرا که اولاً سعادت هر چند
 بد حال تر باشد نجس است ایشان بیشتر بود و اگر قمر بعد از انصال
 فارغ بوده باشد و جزو در دتد بود دلیل توسط آن کار باشد
 مال نیکویی و اگر در یایل الوتد بود آن کار بر درجه توسط باشد
 و اگر جزو در زایل بود اندکی بضعف یایل باشد و گفته اند که طالع
 و صاحبش و سهم سعادت و خداوند ساعت و آن پشماره که
 قمر بدوی پیوندد دلیل تنهایی کار باشد و برج چهارم و صاحب
 آنی عشرتیه ماه خداوند خانه ششم و خانه چهارم از درجه ششم
 و صاحب سهم السعاده و دلیل کارهایی ناهننا بود بس اگر خوبی ابتدا
 و اشتهای خواهند ملاحظه این دلایل کنند و ایشانرا مسعود سازند
 و در مواضع نیکو نهند و در کتاب سمران نجوم آمده است که در اجتناب

از اصلاح ارباب عواقب غافل باید بود از برای آنکه اعمال تمام
 نکرد و الا بعواقب ر صاحب سراسر آید آورده است که صلاح
 حال و لایل ابتدای صلاح و لایل عاقبت سبب تلف صاحب اختیار
 بود و در جامع مذکور است که حکما متفق اند بر آنکه ماه و لایل ابتدا
 و خداوند خانه او و لایل عاقبت بس در ابتدای کار با حال ماه با صاحب
 پست ای یکی از چهار قسم تواند بود اول آنکه ممرد در و تدی بود از
 او تا و طالع و خداوند خانه وی بوی ناطر باشد و این دلیل خوبی
 ابتدا و تبائی اشها بود دوم آنکه ممرد در و تدی باشد اما صاحب پست
 از وی قطع باشد و این دلیل خوبی و تبائی اشها بود سپنجم آنکه
ممرد در و تدی نبود اما خداوند خانه وی ناطر باشد و این دلیل تبائی
 ابتدا و خوبی اشها بود جهارم آنکه ممرد در و تدی بود و نه خدا
 و خداوند خانه وی بوی ناطر و این دلیل تبائی اشها و ابتدا باشد دوم
 آنچه تعلق با حوال و لایل اختیار دارد و باید دانست که دلیل طالع
 گوئی باشد که مستوی بود بر طالع و شهادت او پیشتر باشد و در

ابتدا

طالع

برمان الکفایه آورده است که دلال طالع نه اند بر ترتیب اول حساب
 طالع بس صاحب شرف بس صاحب حد بس صاحب شسته ادلی
 بس صاحب وجه بس صاحب نه بر بس صاحب انی عشریه طالع بس
 گوگبی که درجه طالع بومی متضاد باشد بس گوگبی که در طالع بود این
 جمله هر کدام را که شهادت پیشتر باشد وی دلیل بود و اولای عشر
 و سابع و رابع و سایر پوت بدین سپهر پیدا توان کرد و این ادلا را
 بر هر وجهی که مقتضای مقام باشد از ضعف و قوت رعایت باید نمود
 نوع پنجم آنچه تعلق بملاحظه طالع اصل دارد یا طالع اختیار حکما گفته اند
 اگر ممکن بود طالع خستیمار باید که طالع اصل باشد یا غاشم اصل
 بشرطی که از نحو پس پاک بود و بسعد و مزین و اگر سینه نشود و حاوی عشر
 اصل را طالع اختیار باید کرد و طالع تحول بدل طالع اصل حکما توان
 داشت و هیچ اتهامی نه توان اگر ششم و هشتم و دوازدهم
 اصل نباشد و پاک باشد از نحو پس و بعضی نحس و تاسع
 و ثالث طوالع را رد داشته اند که طالع اختیار بود و گفته اند

ثلث

بیاید که بیت تا گوئی که والی سبک از طالع ثلثه است سعادت
 یا بخش اگر پستاره سعد بود باید که در یکی از او تا طلوع اختیار باشد
 یا در مایل بهتر آن بود که فوق الارض باشد مسعود و قوی حال
 و سالم از نجومس و اگر پستاره بخش بود در مایل باید کرد حسب اگر
 در وقت افتد حاجت معوق بماند و در زایل خود نشاید و گفته اند
 باید که میان طالع اختیار و طالع صاحب اختیار مازحتی محمود و شاکستی
 مسعود باشد و اگر در طالع تجول همین معنی دست دهد موجب
 زیادتی سعادت گردد و نوع چهارم آنچه نعتن بد لایل حاجت دارد
 بدانکه دلیل حاجت گوئی بود که در خانه حاجت باشد یا او در خانه
 خطی باشد و گفته اند دلیل حاجت فرست سهم الحاجه و صاحب سعادت
 ایشان را گوئی که دلالت بران کار دارد چون پس بر امور سلطانی
 در حل بر کارهای و تقایف در احوال آنست که بزرگترین دلیل
 خداوند بیت حاجت بود پس صاحب شرف او پس صاحب
 خدا و پس صاحب سهم حاجت پس قمر بس سهم الحاجه پس گوئی

که در پیت الحاحه بود بس کوبگی که پیت الحاحه ناظر باشد
 بس صاحب ساحت بس کوبگی که با طبع دلیل آن کار است
 و چون این اولامسو دباشند و در مواضع نیکو افتند آن حاجت
 بروفق مطلوب همیا کرد و کفته اند خداوند پیت صاحب حاجت
 از طوائف شسته و از طالع خست بسیار باید که در برجی که طالع اصل بود
 باشد نمانند که حاجت تمام نشود بی ریختن و کفته اند اگر در برجی
 کنند که طالع تجویل بود حاجت تمام کرد اما کم نفع باشد
 و در برج آنها میانها باشد در نفع و در جامع شامی آورده است
 که اگر طالع اصل دلیل فساد حاجت باشد باید که غنایت اصلاح
 خانه حاجت از اختار مصروف داری و خداوند آنرا تو می حال
 کردانی و کفته اند که در طالع اختیار مراعات اصلاح کوبگی باید کرد
 که در طالع اصل دلالت کند بر حصول آن حاجت که اختار بخت
 اوست و این از جمله ارکان اختیار است مثیایکی را طالع سنبله است
 و صاحب طالع و صاحب شرف عطار و در خانه منقسم است

و صاحب شتری و خداوند شمش زمره و شتری در طالع
 و عطار در او تپس که چهارم طالع است بطالع طاهر این طالع دلا
 میکند بر وقوع تزویج بس در اختیار تزویج بعد از صاحب طالع
 اصلاح شتری باید که صاحب سابعیت و حارستی محو و میان
 شتری و عطار در نگاه باید داشت و عطار باید که مقبول بود از شتری
 و اصلاح زمره نیز درین باب از همانست که کار تزویج منسوب
 بدوست و باقی برین قیاس نوع **خیم** آنچه تعلق مقصود اختیار
 دارد باید که در اختیار ساری که بخدمت عرض و مقصود اختیار کنند
 ملاحظه کنند تا اختیار نیکو آید مثلاً در اختیار عقد نکاح حسب صورت
 متصورست شاید که این عقد برای غرمت می بندد که مرکز زانی
 و پست ندهد و شاید که خواهد که زفاف برودی و او نام ناید و را
 که نخواهد که زفاف زود باشد و محنت که غرض ازین نکاح فرزند
 باشد و شاید که خواهد که فرزند در میان نبود و مانند این
 پس باید که تفحص عرض او کنند تا اختیار مایم مقصود و وسیع بود

تیکانه

مع رایت

و دیگر جنابچه جابجعی مختلف الاعراض روی سفردارند و هر یکی را
 در آن سفر مقصدی و مقصودی دیگر است پس اگر نیز یک را بوی
 اختیار کند آن اختیار مناسب اغراض ایشان بنقد نوع ششم
 آنکه تعلق به سهام دارد بدانکه اختیار احوال سهام از ارکان کمال اختیار
 است حکما گفته اند بهترین اختیاری آنست که سهم السعاده بماند
 ناظر باشد و خداوند سهم السعاده قوی حال بود و آن سهم که مستوی
 بدان حاجت که مطلوب اختیار کننده است مسعود باشد و رعایت
 حال سهم الغیب و خداوند از این نیز باید کرد و از ملاحظه سهم ششم
 و سهم الزمیه و خداوند از این غافل نباید بود و گفته اند
 اگر خداوند سهم السعاده ساقط باشد از طالع هیچ منفعتی حاصل
 چون سهم السعاده بماند ناظر باشد و اگر صاحب سهم السعاده را
 از طالع اصل یا تحویل یا در طالع اختیار یابد یکی از او نماند
 بغایت پست بوده باشد اما بشرطی که آن کوکب سعد با مسعود بود
 اما اگر خپس یا منحوس باشد در یا علی نهادن اولی بود نوع ششم

آنچه تعلق برانات واد و اروا آنهاست و تحویلات دارد باید که
 یاری خواهند نمود و ندان دور ما و آنهاست که شهادت ایشان را
 در اختیار تمام است و باید که هر کوی را که بوقت توان صغری
 قوی بوده باشد در اختیار نیز قوی حال باشد در موضعی محدود و کوی
 که در تحویل سال قوی حال بوده باشد اینجا نیز همچنان باید غلام
 زحل کوید صاحب تحویل را ایضی ده در طالع اجبار و اگر طالع سال را
 حاجت سازی زودتر مقصود حاصل کرد و نوع ششم آنچه
 تعلق با اجتماع و استقبال دارد و بدانکه اجتماعات و استقبال
 را در اختیار بسیار است تا حدی که گفته اند که آن برج که اجتماع
 یا استقبال در وی اتفاق متبایه طالع باشد خانه دوم بجای
 پست المال و هم برقیاس سوپت دیگر را اجتناب باید کرد پس چون
 خواهی که بعد از اجتماع یا استقبال اختار کاری میکنی چند کن با جای
 قریب طالع وقت برج باشد یا آن کار خباخته اگر برای جنبه تیار کرد
 شود باید که موضع تسمیر طالع وقت خانه چهارم باشد

اقتد

*فصل در طالع
 و استقبال
 و اجتماعات
 و اجتناب
 از کارهای
 خرابه*

از برج اجتماع یا استقبال مقدم و باقی بر بقایس و گفته اند که
 اولای فلکی در وقت اجتناب از انقضای فلکی در وقت
 اجتماع یا استقبال همان دلالت کند بر حال آن کار و باید که سعی را
 که در اجتناب از رعایت می کند سعی باشد که در وقت اجتماع
 یا استقبال مقدم پیشوی بوده باشد و اگر جناب آن سعد خدا
 و ندهد می باشد که اجتماع یا استقبال در وی واقع بوده باشد
 بهتر بود و در جامع شامی آورده است که بهترین اجتماعها آن باشد
 که با شهادت سود بود و خصوصاً زمره و خوبترین استقبالها آن بود
 که با شهادت سود بود و تخصیص شتری جبرین وضع دلالت کند بر صلاح
 حال کار و در آن ماه و گفته اند بهتر است که اجتماع یا استقبال در
 برجی بوده باشد که طالع صاحب اجتناب بود و در اجتناب
 باید که خداوند خدا و ندهد اجتماع یا استقبال در موضع نیکو باشد از
 طالع و بطالع طمس و باید که خداوند جزو مقدم در و تدنای طالع
 اجتناب باشد یا در خانه و شرف خود یا در حدود و سعود که آن

قوی حال

که آن دلالت بر تمام آن کار و تقاضا
 و دوام کند و باید که از باب
 مسئله اجتماع یا استقبال در موضع
 نیکو باشد

سجده مکرر نشود

دلالت کند بر صلاح حال کارنا در آن ماه و گفته اند بهتر است که اجتماع
 یا استقبالی در برجی بوده باشد که طالع صاحب اختیار بود و در اختیاری
 رات باید که خداوند خدا و ندر اجتماع یا استقبالی در موضع نیکو باشند
 از طالع و بطالع طاهر و باید که خداوند جزو مقدم در وقت نامی
 طالع اختیار باشد یا در خانه و شرف خود یا در حد و حدود که آن
 دلالت بر خوبی آن کار کند احمد عبد الجلیل گوید که هر گاه که نیرین
 مجتمع باشند در درجه شرف شمس تا دیگر اجتماع در تمامی اختیاریات
 سعادت عظیمه روی نماید اما بشرطی که چون شمس از آفتاب منصرف
 شود و درجه ثور رسد ابتدا کند نفع **بهنس** آنچه تعلق با سیاه
 دارد و در جامع شناسی آمده است که منقته اول از ماه موافقت مکرر کاری را
 که بر اوستی عدالت کند و منقته دوم مناسبت خصومت و مباحثه می
 را و منقته سیم شاید سع و شری را و بکارهای شوار قمام نمودن و منقته
 چهارم لایق بود مکرر کاری پوشیده و پنهان را بس از منقته
 پنجمیناری که لایق باشد باید کرد و بعضی این معنی را از ضعفی بجای

تا اینجا

ندیده اند نوع **مسم** آنکه تعلق با اوقات دارد از فصول و اوقات باید
 که در اختیار هر کاری ملاحظه اوقات بکنند چنانچه مثلا اختیار قصد و مسهل بود
 غلبه حرارت و برودت نشاید و در ایام با جو خون بر نباید گرفتن
 و نیست روز قبل از طلوع شویمانی و نیست روز بعد از آن مسهل بنا
 خوردن و برین قیاس در رعایت این نوع دقیقه نامرعی نباید گذاشت
 مگر یکی ازین مهات ضرورت باشد و بی آن صحت متصور نباشد
 که اختیار درین اوقات جهت دفع ضرر جایز باشد نوع **بازوسم** آنچه
 تعلق بساعات دارد بدانکه ساعات را در اختیار اثر قیاس
 بسن باید که ملاحظه آن کرده شود و چنانچه کارهای خیر را ساعت
 مشتری اختیار کنند و اعمال سلطانی را ساعت آفتاب و علی بن القیاس
 در عاده ساعاتی نیست که بعد از ساعات نسبت آفتاب بود نماید
 و آنچه است که بعد از ساعات نسبت دوازده ساعت دیگر نصیب
 زمره است و آن شایسته بود و عملهای زمره وی را و بعد از آن
 دوازده ساعت دیگر نصیب عطار و است و پسندیده است

کارهای عطاردی را و همچنین حال ثانی کوکب و اجتناب ساعات
 علی حده در خاتمت سمت اصدار خواهد یافت نوع دو از دو سه آنچه
 تعلق به برج دارد ملاحظه کیفیات برج را مدخل تمامست در اجتناب
 برای آنکه کاری که می کند اگر از آن قبل است که بزودی سپری خواهد
 شد چون پنج و شری و سفر و مانند آن برج منقلب باید اختیار کردن
 جهت موضع تسمر و جهت طالع وقت و از برجهای منقلب قوی تر جدی است
 پس سرطان نیز آن را بعد از نزدیکترست و ثابت تر عمل است و اگر
 کارهای بود که پای داری شاید چون نهانماندن و آنچه در آن ثابت
 مطلوبست قمر در برج ثابت باید و اسپد از همه ثابت تر باشد
 و دلو نیزه تر و ثور خوش حال تر و شایسته تر و عقرب پس بگردد اگر
 کار است که پس از این باشد چون شرکت و مانند آن قمر در برج
 مجسده باید و حکما گفته اند چون بوقت اجتناب قمر در برج منقلبه بود
 بزودی پس در آن کار که مطلوبست پدید آید خصوصاً چون
 خسی نظر افکند و چون ضرورت قمر در یکی از این برج منقلب بود

افشد باید که جهت تاخذ او
 طالع در بر می ثابت افقد و چون
 در برج ثابت بود کار خلاف برج

و با آنکه بزودی سپا نکند امید خیر در او پیشتر بود و چون قمر در برج
 مجسده باشد در میان کار نویی از نمون پدید آید و آخر الامر جهان
 باز رود که بوده باشد و گفته اند کارهای عظیم را بر جای کواکب
 علوی باید و کارهای حقیر را بر جای کواکب سفلی و در کارهای سداطین
 بروج ملوک بکار باید داشت و بر جای ملوک مثلثه ناری است
 و ضد آن مثلثه آبی باشد و گفته اند مهم بزرگ را بروج آمره باید یعنی
 پستیقیمه کارهای خرد را بروج مطبوعه شاید یعنی مجموع نوع سیزدهم
 آنچه تعلق بخدود دارد و در باب اختیار اعتباری عظمت
 باید که درجه طالع و مواضع نیرین و کواکب الغرض حد و مسود باشد
 و در باب حد و موافق آن کار باشند و خداوند آن حد و پیکد گیر
 و به نیرین ناظر بنظر سعد تا آن مهم موجب فحواه با تمام رسید
 نوع چهارم آنچه تعلق به نیرین دارد و چون مدار علیه اختیارات
 قمر است و بعد از آن سپس بس موضع ایشان از طالع میگویند باید و باید
 که در حد و مسود باشند و با یکدیگر ناظر بودت و بیاتی حالات ایشان

اینست که باید
 در حد و مسود
 و با یکدیگر ناظر بودت

گفته است نوع ناپزدهم آنچه تعلق ثوابت دارد و باید که در اختیار
 مددخواستن از کواکب ثابتة فروگذار و از برای آنکه چون کواکب
 الغرض مسود نباشد و بصلاح آوردن وی منقدر بود می نماید که در
 یکی از ثابته که بر مزاج آن کواکب بود و بر مزاج سعدی بر درجه طالع
 یا حاشیة یا آنچه که خوانند نهند تا آن عرض زودتر تا تمام رسد
 و مراد درجه طلوع اوست اگر در طالع بود و درجه ^{در حاشیة} یا اگر در
 عاشر افتد و درجه غروب او اگر در سابع باشد نه درجه تقوی او این
 درجات را در مئاریخی با قانوسین که در درجات مسطور است
 استخراج باید کرد و در اتصال قمر و سهام حاجات پسکی از ثوابت
 که در قدر اول و ثانی باشند و بودن ایشان را در وقت عاشر بسیار
 اودا و خالصنی عجیب و فایده عظیم است احمد بن حنبل کوفی که چون
 اجتماع واقع شود در جزوی و یکی از کواکب ثابتة که در عظم اول باشند
 آنجا بود تا دیگر اجتماع بر اختاری که مناسب طبیعت آن کواکب
 باشد در رعایت قوت و کمال بود نوع شانزدهم آنچه تعلق بخوابش

کواکب

حر

باید که نجسهای ری خواهد در وقت احتیاج جبابه خواجه نصیرالحق و الدین
 در شرح شمره بطلمیوس پس می آورد در کلمه دوازدهم که استخادم
 النخوس فی الاختیارات واستعمال فی الموضع الذی الذی یلیق به
 کما یصلح الطیب الحاذق من السموات فی الدوار می گوید که او در
 موله مخدرات بکار دارند و دفع ایلام را بر وجهی با میزان حسپری
 که دفع مخدرات کند و اگر چه مخدرات را از سموم شمرند همچنان مخم باید
 که در اختیارات نحو پس را بکار دارند و در مواضع که بان لایق
 بود مانند خانه دوازدهم در دفع اعدا و مستم در دفع خصوم و از ازل
 مطلوب و خانه مطلوب دور دارند و از او تا دساقط کردند
 تا در حصول مقصود خلل نیفتد نوع غمگین آنچه تعلق با صلاح دلایل دارد
 و آن از ارکان معوض است و است که شاید که تا خیر میسر نشود و او
 که دلایل بصلاح آید بس حکما این را جا ره کرده اند و گفتند
 که چون یکی از سعیدین در طالع یا وسط السما باشند دفع پنا د
 دلایل بکنند و این سخن نیز در یک حکیم عمر فرخان طبری پسندیده است

حضرت

و دی گوید این نوع اختیار در کار ثانی درست باشد که در وی طلب
 ثبات و دوام کهنند چه در چند روز معدود اثر این اختیار طلب
 کرد اما آن کار تا که دوام وی مطلوب باشد تمام نکرده الا
 وقتی که قمر از پنج پستها پاک کرده و در **روز ربو**س میگوید که چون تاخیر
 اختیار ممکن نبود تا وقت صلاح ماه را از طالع ساقط کنند **سعدی**
 در طالع نهند و ازین بخت غافل نباید بود که چون شهر را نیکو حال
 شود که او را از طالع و سپار او تا و از صاحب طالع خانه
 حاجت و خداوندش ساقط باید کرد و اگر چکلی مبریز نشود باید که
 از دم و بازو هم ساقط باشد عاصمی که بی از قدما می علمای این فنست
 می گوید که چون در طالع خستیمار بعضی از دلایل بصلاح شود آورد باید که
 مرد و غیر را پسندید که نظری باشد که آن دلیل است بر کمال قوت آن اختیار
 خصوصاً که قمر بارا پس باشد ابو یعلیٰ جیاط گوید که چون اصلاح
 قمر متقدر بود و بخواست او دفع پذیر نباشد خستی نیکو حال را خداوند طالع
 باید کرد و در طالع باید پس داد و حق است که اگر قمر نیک حال باشد

بطالع و صاحبش ناظر باید و اگر بد حالست ساقط و نظر نرین نکند بگر
 و بصاحب طالع نبودت مصلحتی قوی است و بودن سهم سعادت
 در موضع مطلوب بغایت نیکوست و بودن سعدی در طالع
 یا پیت ای چه اصلاح همه پند و مانجند و این فقیر در اختیارات
 مهات کلی ملاحظه کرده که چون سعدی در طالع بوده با وجود بیاری
 از دلایل مفسده و نیاز نیکو داده و مصیبتی ظاهر بر آن متنب
 بنوده این بود آنچه پسب کمال اختیار باشد و ازین جمله که در فصول
 ثلثه ازین مقاله ذکر کرده شد مگر آنکه خاطر قوی و طبع راست باشد
 استنباط اختیارات جزئی تواند نمود چه در اختیارات جزویه
 گفته می شود فرع این اصول است صاحب کفایته التعلیم گوید که مرجع
 اختیارات جزویه دلایل کلیه است و بدین سبب است که هر کس که
 دلایل کلیه بشرط نگاه دارد و از دلایل جزویه پستغنی کرد و اما چون
 اوقات بعضی با پیشتر از این دلایل و استنباط این مسائل نمیکند
 لاجرم در مقاله ثانیه اختیارات بعضی از جزئیات که احتیاج بدان

بیشترت آورده میشود برترتیب سوت طالع ملقط از کتب فاضل
 چون کتاب المعانی و رساله الاتصالات و اختیارات المتعلمین
 و جامع ثنائیه و مجمل الاصول و کفایه التعلیم و روضه المتبحرین
 و اختیارات علییه و کتاب النکت و شرح ثمره بضری
 و شرح کاتب و اختیارات محی الدین مغزنی و اختیارات باخزنی
 و تحفه الملوک و اختیارات طبری و غیر آن از رسائل منفرد و اسد
 ولی التوسیق و مستحق رجا المایین تحقیق مقاله ثانیه در اختیارات
 که برترتیبی لایق ایراد کرده می شود در جدول نهاده
 آمد تا باز یافتن بر طبلان آسان باشد بدون اهد و توفیق و سونها
 ۱ افساح و ابتداء کار با **ط** نگاه داشتن و نرسیدن **ن** **ل** که بهتر بنا به وری **ن**
 - بگر با به رستن **ک** فرد خستن غلها **ا** فرزند کجبت دادن
 ۲ موی سپر باز کردن **کا** نگاه داشتن آنچه بخورند **لط** ابتدای شبیه خستن
 ۳ نوره بکار داشتن و پاکیزگی **ک** وقت خوردن آنها **م** نقل و تحویل کردن
 ۴ ناخن جبین **ک** عمل محبت و غلبت **ما** اخراج مودنا آفتون با وارد

و موی لب باز کردن **که** عمل عداوت و غیب و ستمی **ه** پناه افکندن **ن** **ن**
ر آستن با ندام کردن **که** تقوید نوشتن **ز** بناشجی سر راه و حصار **و**
ج کشتی ساختن و خرید **کو** عقد الپان کردن **د** ویران کردن **ب** **ب**
ط کشتی در آب افکندن **ار** کخستین نهان شدن **ه** خریدن باغ و بون و صنایع **ز**
ع روی کشتی رفته تصد کردن **ه** پوشیده کردن کارها **و** کندگی زرد جاها **و** **و**
مو خریدن آنچه بسکین را شاید **ما** صناعت زرو و سیم **کط** سپردن کارها **نا**
ـ صنعت اکبر **ل** زیارت اجباب **ان** **ح** آب راندن در جویها **ب**
د خریدن چنینها **ما** تعلیم رقم و امور دینی **مط** درخت نشاندن **ن**
د نوشتن چیزیها **ـ** تعلیم ادب و دپیری **ه** تخم افکندن **ن**
ه شرکت کردن **د** تعلیم رود و انجالی **نا** تخم قمر بر کوه کردن **ن**
و مال تجارت و پستیان **لد** تعلیم سپاحت **ند** با جارتان زمینها **ب**
ر دام خویش از کسی **له** نامه نوشتن **خ** و فینه نهادن **ن**
ع دام کسی دادن **لو** رسول فرستادن **ند** و فینه بردن **ن**
نه و دیوانه شدن **نه** **ع** چکان زدن **صه** غوغاه و بیفتی کردن **ن**

فی نادران آب را حشمت **عو** طیب عطر آستین **صو** داروی که علت بقی بیاید
تر وقت مباشرت **عز** هدیه فریستان **صی** دارو در گوش و پستی جانید
نط برون آوردن طفل دهان **حس** احتساب ذریت کرد **صح** علاج سفیدی و ورم چشم
ع طلب فرزند کردن **عط** ابتدای علاج **صط** دپت کاری چشم باین
سه شیر دادن کودک **ف** علاج اعضا **قه** حقتن کردن
سا فرزند بدایه سپردن **فا** علاج اجناس امراض **قا** دانغ خفان
سار شیر باز کردن کودک **فد** علاج بیماری پیدم **تد** نصد کردن دندان کند
سح کودک کهواره نهادن **فی** علاج و سپیدی **عفی** حجامت کردن
سد نوبریدن پوشیدن کرد **فد** داروی مسهل خوردن **قد** خون سار برداشتن
سه بهمنی رشتن **فد** داروی که سود آورد **قه** خستنه کردن
سو نرد با حشمت **فو** داروی که ضعف آورد **قو** چهارپای خیس کردن
سر شطرنج ختن **فر** داروی که بلغم آورد **قر** بنده حسردین
سح چهارپای خریدن **سوار** **فی** داروی که اسهال عظیم کند **تد** بنده منسوخ
سط چهارپای خریدن **سوار** **فی** داروی که کار میانه کند **قط** بنده آرد کردن

ح تا شاگردن بر خشکی **ص** داروی که اخلاط کم آورد **ح** نکاح کردن
ع تا شاگردن بر آب **ص** داروی که علت زرد چشم برود **ق** زفاف کردن
ع تماشا کردن **ص** حب خوردن **ق** قباله زن و جوان نشستن
ح شراب ریختن **ص** مطبوع خوردن **ق** بجنک رفتن
ع شراب خوردن **ع** جوارش خوردن **ق** تاخن و بشیخون بردن
ق سلاح خریدن **ق** استفتاح خراج و محتای **ق** حاجت خواستن **ق** لوک کاب
ق ویران کردن **ق** حصار **ق** طلب عمل کردن **ق** دوستی قریب نمودن
ق در پستانداری شکر **ق** ولی **ق** حسد داشتن **ق** پیرون شدن **ق** بید
ق طلب دیده و کم شده **ق** رستن **ق** بمعل **ق** صید مرغان
ق نساظره و بماشته کردن **ق** دیدن **ق** لوک و کاب **ق** صید بهایم و سباع
ق و صیفت پاره نشستن **ق** صیفت نامه **ق** عرض کردن **ق** و در قریب سلطان **ق** صید کردن در دریا
ق سفر کردن بر خشکی **ق** بار دادن **ق** عرض شکر **ق** مرغی شکاری **ق** دیدن **ق** خستن
ق سفر کردن در آب **ق** بگومت و امارت **ق** نشستن **ق** سک **ق** یوز خریدن **ق** نم کردن
ق کشتی در آب روان کردن **ق** نظر کردن در کار **ق** عای **ق** کوه نشستن **ق** سب **ق** خستن

قله در سحر شدن **قله** قصه مخصوص سلطان زرع کرده **قن** است ارباب صفت دادن
قله بیعت قبول تخت تاج **قلع** محاسبه و کلا **قنا** طرح عداوت نزاله کنند
قلم لوا پستن **قلط** ابتدا اعمال اشغال دیوانه **قن** بند کردن در بس انداختن
قمر لوکشان **قنم** اوقات دعا کردن **قنجر** طلب صلح کردن
 افتتاح و ابتدا کارها مشروطات وی بخت است باید که طالع و جایی
 ماه برج شنبه طلوع باشد تا آن کار آسان بر آید - باید که قمر شمالی
 صاعد باشد **د** باید که صاحب طالع باطل ناظر باشد تا آن سفلی زود
 با تمام رسد **د** باید که سعدی در طالع یا در خانه حاجت باشد
د باید که خدایند حاجت در وقت باشد و مسعود بود تا آن کار زود بر آید
 و نیک بود و مخدورات وی چهار است **د** نشاید که کسنی در طالع با در
 یکی از او تا د بود - نباید که صاحب طالع راجع **د** و نوحه و مخترق **د**
 چون صاحب حاجت پستاره کس باشد زو ابند که در وقت افتد که
 آن حال دلالت بر تاخیر و تعویق مهم گشت **د** خدرا باید کرد و از آنکه
 و نوب در طالع یا در خانه حاجت یا در مجامعه نیزین که آن بخت

باشد

ناپسندیده باشد و احد اعلم - بگر با به زفتن مشر و طات می ده است
 باید که قمر در برج آبی یا آتشی باشد خصوصا حاصل و عقرب و صاحب مهر السراج در برج
 بادی نیز روا داشته است و حکیم شمره روان الجبلی آورده است که قمر در خا
 نه های مریخ یا شتر می باید که نهایت پسندیده است اما بشرطی که زحل
 متصل نبود بهتر است که اگر قمر در سرطان باشد یکی از سعیدین گردد بشرط
 که آن دلیل زیادتی آسایش بود **۷** باید که قمر در سیم طالع وقت باشد
۵ باید که اگر قمر در حوت بود بر سره بوند و تا کمال مطلوب بحال آید
۶ باید که طالع وقت یکی از برج آینه یا آتشی باشد و اگر ماه در عقرب
 بود باید که متصل باشد مریخ بشرط نمودت و مریخ نیز در یکی از او تا د
 باشد که آن دلیل زیادتی حال بود **۸** باید که سعیدین در او تا د باشد
۲ باید که صاحب طالع و قمر از کجاست تنها پاک بوند **۹** باید که سعید
 بطالع ناظر باشد **۳** در سر السراج آمده که باید که قمر در دوازدهم آفتاب
 باشد و بعضی گفته اند آفتاب در ثانی یا ثانی در عشر طالع باید
۱۰ و مخدورات و می خست **۱** روان بود که شمره نزار عطار دریا نزل بود

و با فرزی گفته است که اتصال قمر زحل و زهره روانه و وجه اتصال او
 بدین دو کوب درین اختیار کرده است و از اتصال دیگر کواکب باکی
 نبود و سبب منع اتصال زهره با کنگه کوب زینت و نظافت معلوم
 گرانگه اتصال موجب غلبه رطوبت باشد بر بدن و غلبه رطوبت پی
 اعصاب و آن مودی ضعیف و ملال بود - نشاید که قمر در برج حاکم
 و با وی باشد و گفته اند در خانهای زهره و زحل نشاید اگر ماه در برج
 منقلب بود نشاید که عطار در طالع باشد که مینے مراد زود پیردن آید
 و نباید که ماه متصل بود زحل و زحل در و تندی باشد که آن دلیل دشمنی
 و شامت بود و خدر باید کرد و از آنکه قمر با ثواب متصل بود خصوصاً
 از فو پس که جر کر ماه نشتر شود و حرارت پدید آید و گفت اند
 اگر این اتصال مریخ باشد دلالت بر غلبه حرارت و صفا کنند
 موی پیر بزرگ و مشروطات وی بخیت باید که شمر در برج
 مجسده باشد الا سبله و محمد ایوب در میزان و دلو و او دارد و حکیم
 کوشیارگوید در برجهای آسینے باید - باید که قمر منقلب بود شتری

ان

باب پنجم

که آن موی شبادی برآید باید که قمر و صاحب طالع هر دو مسعود باشند
 و بهتر آنکه قمر بزهره پیوندد و با اتصال محمود تاخر می آفراید در میثاق
 صفای پیدا آید و موی نیکو بیابد اما بشرطی که قمر از میزان با اولیو بزهره نبرد
 باید که ماه یا خد و ند طالع از صاحب ششم ساقط باشد
 و مخدورات وی چهارست ۱ نباید که ماه در برج منقلب باشد
 خاصه جدی زیرا که موی دیر برآید و در غنیمت برآید و در برج ثابت نیز
 نشاید و در میزان و قوس است - اتصال ماه نرحل روان بود که سبب
 ملال گردد ۲ نشاید که قمر با یکی از نحسین در طالع وقت باشد خصوصا
 میخ که زبان رسانند ۳ خدر کند از اتصال قمر میخ که آن دلالت
 بر نزاع و خصومت کند در آن حال ۴ نوزده بجار دشتن و پاکیزگی تن
 مشروطات وی نه است ۱ باید که ماه تحت الشعاع باشد
 از اقناب منصرف شده و اگر منصرف نشده باشد باید که بسجده
 متصل بود تا آن موی دیر برآید و شاد می آید ۲ باید که قمر در برج
 آبی بود و قمر ابو مبع در برجهای ارضی جایز داشته است و صاحب

اسرار نجوم گوید که **م**تسر در بروج عطارد و مشتری شاید **د** باید که ماه
 متصل باشد پستارگان **ب**بط یا مخرق یا راج ناموی دیر برود و کم براید
د باید که خداوند طالع منحدر بود از وسط السماء بود الارض **ه** بهتر آنکه قمر در
 عقرب باشد **ج** یا **ط** سر و از جل ساقط **د** باید که قمر سعیدین ناظر باشد
ب باید که سعیدین در او نهد طالع باشند تا زیان نرسد **ح** اگر **م**تسر
 تحت الشعاع نبود باید که از آفتاب ساقط بود تا نوره بدن را نسوزد
ط باید که قمر ناقص الضو باشد ناموی کم براید و مخدورات **و** سی است
 که قمر بافتاب ننگردد و در برهما کثیر الشغف باشد چون حل شود و اسپد
 و جدی **ه** ناخن سعیدین مشروطات **و** سی نیست **ا** باید که ماه در خانه های
 زمره یا مریخ یا فحشاء شمس یا خانه خود بود و ازین جهت **ب** ثور و عقرب
 و سرطان بهتر است - **د** باید که طالع وقت یکی از بروج ثابت باشد
 الا دل و از منقلب سرطان نیز جایز است **د** باید که ماه زاید باشد
 در نور یا در حساب **ب** باید که قمر متصل باشد پستاره مشتری که آن
 پستاره در حساب بود **ه** باید که صاحب طالع مسعود و قوی باشد

و بطالع ناظر که آن دلیل سلامت و عافیت باشد و مخدورات وی
 چهار است **۱** خدر کند از آنکه ماه در جوزا بود بجهت ناخن دست
 یا در حوت باشد بجهت ناخن پایی و آنکه این بروج جای قمر نشاید حکمت
 آنست که دست منسوبست بمرج جوزا و پایی بحت و بودن قمر در
 برجی که منسوب بعضوی باشد مانند مرسا سبیدن آسن را بدان عضو بخند
 بعد ازین پایید و درین اخصت شمار بودن قمر در میزان و دلو بکثر و **۱۰** شدت
 نشاید که مریخ مقارن قمر باشد یا در طالع بود که خطر زدن گو
 از ناخن بود **۲** خدر کند از مقارنه ماه بزحل خصوصا در برج سوا یله
 که امکان فحاشی بود و زحل در طالع وقت هم چنان دارد **۳**
 روان باشد که ماه پستاره راجع شوند و خاصه جون در مبط بود که
 دلیل است بر آنکه آفتی در ناخن پدید آید **۴** موی لب باز کردن
 مشروطات وی همان مشروطات ناخن چندانست و آنچه خاصه اوست
 آنست که باید که قمر متصل باشد بعطار و یا شتری یا زهره در یکی
 از خانه های ایشان باشد و مخدورات وی نیز همانست الا آنکه درین

اختیار قمر در جوزا و حوت نماید و در حمل جایز نبود **د** آسن بنام بردن
 مشروطات وی نخبیت **ا** باید که ماه در برجی باشد که منسوب بدان
 عضو نبوده که آسن بدورد و علت درین بمانت که خواهد در شرح
 ثمره آورده است که چون قمر در برجی باشد در طوبات بدن متوجه
 بدان عضو گردد و بدان عضو پنج باشد و غلبه بر طوبات اقسای تعفن
 مواد کند بس جراحت رسانیدن با حصول طوبات افزونی
 و استعداد تعفن مودی بضر باشد و در سپاه مواسب زحل میشود
 که منسوبست بجل کردن ثبور و همچنین منسوبست بطالع کردن باین
 تا آخر و کوشیار گوید که اگر سعدی قوی حال در آن برج باشد یا شمس
 آسن بدوردین روا باشد **ب** باید که ماه ناقص النور باشد و از نحوس
 بیسم بود **ب** باید که ماه متصل باشد ششمی و ششمی فوق الارض بود الا
 در دوازدم و در اختیارات بطری آمده است که زمره درین معنی
 بهتر از ششمی باشد خاصه وقتی که زمره بطی السیر باشد **ک** باید که قمر
 با شتاب ناظر بود و نور از وی متبول کند که آن دلیل بر زودستی

که منسوب

باشد باید که یکی از سعیدین در طالع وقت باشد و مخدورات
وی سیر خیر است **انشاید** که ماه مقارن آفتاب باشد **نباید**
که قمر به ترسع و مقابله میخ بود که کوشت از اندام برود و از آن
جراحت ضرر رسد و گفته اند نظر مودت میخ خزر نکند **خزر کند**
از آنکه قمر با زحل بود که دلالت بر بطوالتیام آن جراحت و **سبب**
بجرات حساس کند و نیکو نبود **کشتی** یا **ختن** **خزید** مشروطات وی **منقست**
باید که هر دو سعد در و تد باشند و اگر یکی در عاشر بود و **یکی**
در رابع بهتر بود **سعیدین** بماه ناظر باشند **باید** که ماه
زاید النور و العدم باشد **باید** که ماه در حد و سعود بود **و**
باید که صاحب طالع مسعود باشد و زاید النور و سیرع السیر و در و **تد**
و صاحب چهارم سیر **باید** که قوی حال باشد و مسعود **باید** که **انما**
در مثلثی یکی از سعیدین باشد و مخدورات وی پنج خیر است **انشاید**
که میخ قمر ناظر بر بود و خصوصاً از و تذکره آن دلیل تباکی را باشد
و اگر درین حاله در برج آبی بود دلیل هلاکت کشتی بود از غرق

و اگر در برج خاکی بود و دلیل شکستن کشتی باشد - بناید که ماه در و لو
باشد بمقابل آفتاب یا مریخ یا تربع ایشان که دلیل و خاست قوت
بود **۶** خدر بید کرد از بودن مریخ در وسط السماء که دلیل صاحب ^{ست}
یا حادی عشر که دلیل مال دست ازین معنی هم در وقت عمل کشتی
دوم در وقت رکوب در کشتی دهم در وقت کشتی در آب
افکندن عاقل بناید بود که وی دلیل تسلط در دانست بر کشتی بودن
مریخ در غیر آن دو خانه کمتر مضرت رساند شاید که کواکب ثابته
که بر مریخ اند چون قلب العقب و اس الفول و دوران و منکب
الاسد مقارن باشند با طالع و حادی عشر و حادی عشر که آن دلیل سخن
کشتی باشد با آنچه در ویست **۷** نشاید که مریخ در یکی از اوتادین
باشد که آن دلیل تبا شدن کشتی بود **ط** کشتی در آب نماندن
بدانکه ماه و طالع هر دو دلیل اند بر کشتی و خداوند طالع دلالت کند بر آب
کشتی و گفته اند حمل دلیل است بر روی کشتی و ثور بر جایگاه نشستن
در کشتی و جوزا بر کنارهای او و سرطان بر سر و پهلوی او

و آسد و جدا و پسنبله شکم او که در آبست و میزان جانب او
و عقرب جو بهای او و قوس پس با زبان او و جدی پسنبله او
و دلو خانه او و حوت دنبال او پس ازین جمله آنچه خواست
مسعود کن ماه و صاحب آن خانه و مسعود و چون این معنی مفهوم شد
بدانکه مشروطات جزئیة او چهارست **۱** باید که مرد و مسعود نظر نمایند
بطالع - باید که نرین متصل باشند بعدین **۲** باید که ماه با عطار
باشد و عطار و نیک حال بود **۳** باید که شمس در اول حمل باشد
یا در وسط ثور یا در آخر جوزا یا در سرطان یا در وسط
سنبله یا در اول میزان یا میان عقرب یا آخر جدی
یا در دلو اگر سعدی بومی طاهر باشد و محمد و نرین چهارست
آشیا بد که نحوس در او تا د طالع باشند خصوصاً در وسط السماء که
دلیل در ماندن یا غرق شدن باشد و در او تا د نرین نیز نشاید
نشاید که ماه در قوس و حوت باشد **۴** خدر کن از بودن مرغ در
عاشق و حادی شکر که آن دلیل تلف مال باشد که در گشتی بود و نشاید

که طالع حدود پنجو پس باشد که خطر کلی رسد **ر** روی کشتی برجه کندن
مشروطات او چهارست **ا** باید که ماه و طالع بروج ثابته باشند و مسعود
- باید که نیزن پاک باشند از پنجو پس **ب** باید که زمره مشتری در او نماند باشند
خاصه در طالع و عاشر **ک** ملاحظه ساعت کو کبی سعد که در اولی باشد که آن
دلیل سلامتی سگان کشتی بود و مخدورات اضداد اینها باشد و دیگر گفته
نشاید که مرغ در وسط السماء و بیت الرجا باشد **ا** صناعت زیرم مشروط
او خجست **ا** باید که ماه در بروج باری بود **-** باید که تسه با ثواب با مرغ
ناظر باشد بودت **ب** باید که صاحب طالع صاعد باشد **ک**
باید که قمر یکی از سعدین متصل بود به اتصال که باشد **ب** باید که قمر در بروج
مجبده باشد و بهتر آنکه پتقیم الطلوع بود و مخدورات وی است
که نشاید که قمر در بروج آبی باشد **-** صنعت کسیر مشروطات وی با نروده است
ا باید که او تادار بعد از پنجو پس خالی باشد **-** باید که جایه بروج و و
ب باید که طالع نیز یکی از بروج مجبده بود **ک** باید که صاحب طالع در
یا حادی عشر بوده **ب** باید که ماه با ثواب و مشتری ناظر بود و نظر نمود

د باید که طالع اجتماع یا استقبال مقدم مسعود بوده باشد
ب باید که صاحب طالع جزو مقدم مسعود باشد ج باید که طالع و جای
ماه برج آتشی بود ط باید که طالع وقت و تندی باشد از طالع جزو مقدم
باید که قمر از سعدی منصرف شده باشد و بسعدی متصل بود یا باید که عطارد
مسعود و قوی حال باشد د باید که خداوند خانه نیرن مسعود باشد
ه باید که قمر در برج ستیقیم الطولع بود و باید که در اعمال و نسبی صلاح
حال شمس رعایت کند و در اعمال نفسی صلاح حال قمر باشد که در هر
عملی اتصال قمر با گوئی که مناسب است در لون ملاحظه کند خباثت اگر عمل
در چیز نام، ابيض اللون میکند چون رصاص و سفید آب و مانند آن باشد
که قمر زرد سره پیوندد و اگر عمل در چیز نام، زرد و سپیخ میکند چون سحر
و مردار پینج باید که قمر با قناب متصل بود از تثبیت و یا تسدیس
و اگر عمل در چیز نام، سپیاه میکند چون آهن و اسرب اتصال قمر زرد
باید تا بنک آید و اگر عمل در چیز نامی ملون کند باید که قمر بطاره پیوندد
تا موافق بود و اگر عمل نیز آنها و تصدیقات میکند قمر را برنج متصل کرد

بمطردت بشرطی که مریخ قوی حال بود و مخدورات وی تهنیت است
نشاید که عطارد و مریخ پس بود - بر پر نیزه از آنکه طالع ریح مریخ الطلوع
باشد - حذر کند از آنکه طالع حد نحو پس بود که روان بود که صاحب
طالع در معاشرت و مقارنه نخبین باشد یا با ذنب مجاسد بود - بر پر نیزه
از آنکه خنسی در طالع باشد و ذنب نر نشاید - نشاید که خداوند طالع
نخبین ناظر باشد بنظر دشمنی نشاید که نیرن از طالع وقت سیاق
باشند - نشاید این عمل در ساعات سبت که مهم نریان آورد
و پیشتر آن باشد که با تمام نرسد - حسد یکنی ما درین باب
علی الاجمال باید دانست که ماه از آن وقت که از اجتماع باز کرد
تا تریع اول دلیل بود بر عدل و انصاف در معاملات و از تریع
اول تا مقابله دلیل بود بر حصول مقصود با بیع و از مقابله تا تریع ثانیه
دلالته کند بر نیکویی حال مشتری و از تریع ثانی تا مقارنه نیک باشد
خریدن چیزی نامه نهان و گفته اند تسه دلیل بیع است و گوئی که تفر
ارزی منصرف شدن باشد دلیل باع و گوئی تسه بد و متصل بود دلیل

شترتی و اگر قرار درین وقت انصراف و اتصال نباشد بطالع و خدا
وندشش نکرده که مرد و دلیل اند بر فروشنده و غارب و حبش
بر خرنده و وسط السما بر ثمن و دند الارض بر بیع از هر جنس که باشد
بس در خرید و فروخت مجلا ملاحظه این لایان باید کرد و ترجمه ازین جمله
خواهد بود زمین باید ساخت اما خریدن **ع** علی التفضیل **م** مشت **ط** طست
ا باید که ماه در برج پستقیمه بود که خرنده را فایده بسیار رسد -
باید که قمر زاید النور و العبد بود **ب** باید که سهم السعاده در خانه شترتی
بود متصل سعود و اگر در وقت تقدیر بهتر باشد و خرنده را پیش از
فروشنده نفع بود **ب** باید که سعود متصیل باشد تا در آنچه میخورد سود کند
ه ماد که دوم و حبش نیکو حال باشد **و** باید که مرغ از عطار و ساق
باشد **ب** باید که ملاحظه کالاه حسریدنی بکنند اگر برده باشد موضع
قمر و طالع برج آسمی باید کرد و اگر پستور بخرد و همین **ا** اگر صنایع و عقار
بود ارضی باقی برین قیاس و هر یک علی حده در باب او گفته
خواهد شد **ح** باید که گوکب ساعت سعود باشد و مخدور است

وی چهار است **۱** شاید که ماه در برج معوج باشد که آنستند
زبان افتد - نباید که قمر مجاسد و سب باشد که عاقبت بخت
انجامد **۲** خدر کند از آنکه قمر ناقص النور و العدم بود و متصل بنور
که خسرا ن عظیم افتد **۳** روان بود که قمر برین میسوزد که مرغ در بیع
و شری دلیل خصومت و شغب باشد و عاقبت بترج انجامد **۴**
نور خستن چیزها مشروطات وی هست **۱** باید که ماه از سعدی منصرف
باشد و بسعدی متصل در جامع شباسی گوید که قمر از سعدی منصرف
باید و نجس ناظر فرود شدند را بهتر بود - باید که قمر در شرف
باشند خود بود **۲** باید که جای قمر و طالع برج معوج باشد تا فرود
نفع رسد **۳** باید که ماه ناقص النور و العدم باشد تا جانب بائع راجع بود
۴ باید که دو کوكب که قمر از یکی منصرفست و دیگری متصل بدوستی
بهم میسوزند تا میان بائع و مشتری موافقی افتد و رضا جانین بحال
۵ باید که شایسته و صاحبش مسعود و قوی حال باشند **۶** باید که السعاده
ناظر بود مسعود و ساقط بود از نخوت پس **۷** باید که صاحب

طالع در وقتی باشد خالی از خویش و بگو کبی راجع متصل بود **ط**
باید که عطار و سیرع السیر بود و مسعود باشد **ب** باید که شتر با عطار
باشد و مخدرات وی سپهر است **ا** نشاید که طالع و موضع
قمرین مستقیم باشد که فروشند رازیان رسد - نباید که عطار
تحت الشعاع و بطی السیر باشد **د** خرد کند از آنکه شتر از سعدی
باز کرد و بخشی بپزند و بر قول **اصح** **ه** شرکت کردن و مشروطات
وی شستنت **ا** باید که او تا در بعبه نیکو باشد بجهت آنکه طالع دلیل
انگن پس باشد که ابتدا کند با بناری و انگن پس بس شتر باشد و آنکه مال
پشتر دارد **و** و منعم دلیل دیگر انبار بود **و** **ه** و هم دلیل آنچ میان ایشان
خواهد بود و اندازه شود **و** چهارم دلیل عاقبت کار پس این چهار خانه
راسع و باید کرد و خداوند ایشان را در جاهای قوی میدهند **د**
- باید که طالع و جای ما بروج و چپیدن باشد جان دلیل بود بر آن
و اعتماد و ثبات شرکت **و** بعضی از حکما سعد و جدی را و داشته اند
و حکیم سجری در جامع شاهی آورده است که در وقت شرکت کردن

اگر قمر در حمل باشد زود جدایی افتد خصوصا که کهنی ناطق بود -
 و در ثور عاقبت کار بد بود و فایده حاصل نشود و در جوزا دلیل
 دوپستی امانت بود و در سرطان دلیل دردی و غدر و خیانت بود
 و در اسد نیکویی و منفعت بود و در عقربنده سود بسیار سد و برضای
 یکدیگر از هم جدا شوند و در میزان زود کار مرد و تنهایی انجامد و در عقرب
 دلیل جنک و ناخوشی بود و در قوس دلیل منفعت اما با خصومت
 و در جدی زود و از یکدیگر گشت و شوند و اگر بسعدی نظر باشد بیشتر بود و در دلو
 زبانی رسد و در حوت مرد و را پستی درزند و نظر سود در دلایل خیر
 پنهانید و از دلایل شر نقصان کند و نظر کج و پس در دلایل شر نفع
 و از دلایل خیر نقصان کند بهترین نظر با دین باب آنست که سعود با قمر
 باشند از مثلثه بطالع یا مابه که دلیل نیکویی منفعت و شادی باشد
 اگر خداوند خانه ماه ناطق باشد مابه بنظر مودت دلیل کند که ایشان
 بوقت مفارقت از یکدیگر راضی باشند و در آن شرکت سود کنند
 و نظر صاحب طالع بطالع همین حکم دارد بهتر آنکه صاحب طالع در طالع

یا در طالع یا ناطق باشد

باشد تا فایده باشد و عند الضروره چنانچه بطالع باید و باید
که طالع و ثانی و بنقتم مسعود باشند خاصه شنبتری باید که قمر زاید الی
والعدو باشد تا هر دو شریک را فایده رسد **2** سم السعاده در
دوم باید در هجم با سعدی و محذورات اضداد اینها باشد
3 با جهات دیگر نباید که بخپس در او تا باشند - حذکن از آنکه خدا
وندخانه ماه بیا از مقابله و تبریع کرد با ساقط باشد ازو که آن
دلیل خصومت و منارعت باشد در وقت مفارقت **4** بر پر
بیزد از آنکه مستر و صاحب طالع با رحل بود که آن دلیل دروغ
و حیانت باشد **5** ر و اینو که خداوند طالع میخ پونند و خصوصاً
از نظر عداوت که آن دلالت کند بر نزاع و خصومت و نظرسین
بطالع دلیل اقراق و کذب و نزاع باشد **6** مال تجارت و پیشانی
مشروطات وی نخبیت **1** باید که ماه و عطارد و مری و مسعود باشند
- باید که ماه ببطارد و متصل بود **7** باید که بیت المال و بیت الرجا
و خداوند مری و نیکو حال باشند **8** باید که قمر در جوزا یا پسند یا ثور

یا سرطان باشد **باید** که تسمر در خانه امید بود ساقط از مرغ نامراد
 تمام یابد و مخدورات و می اصدا و اینها باشد **وام** خواستین
 مشروطات وی ده است **ا** حکما گفته اند اصل الباب درین اختیار
 است که قمر بسعود نظری باشد بجهت آنکه طالع دلیل **وام** پیشتر
 باشد و سابع **وام** و سن و قمر و عطارد و دلیل نفس **وام** بس چون قمر را
 بسعود انصالی بود در آن **وام** سهویته بود - حال عطارد و نحسین
 ملاحظه باید کرد که بسعود متصل بود و از نحوس ساقط **باید** که ماه در عطر
 یا نحوس امید یابد و یا عوت باشد **باید** که طالع بی ازین جهتها باشد
باید که ماه ناقص النور و الحساب بود **باید** که ماه متصل بود و بطار
 و مسعود و از نحوس بری باشد **باید** که صاحب طالع و صاحب
 سابع مساکی یکدیگر باشند و از نحوس پاک بوند **اگر** قمر با عطارد
 بود و عطارد دور از مرغ آن **وام** بزودی گذارده شود **ط** نه بهتر
 آن بود که عطارد در طالع بود و سعدی بد و نامشروع و نحسین از و
 ساقط و خداوند منعم با او ما خداوند خانه او قوی تا آن کار با سابع

دلیل

۵۶

تمام کرد و درین حال قمر نیز در طالع رواداشتند **اند** اگر خواهد که تمام
ستون نهان **اند** باید که ماه تحت الشعاع بود منصرف از آفتاب
و متصل سعیدی و مخدورات وی هفتست **انشاید** که ماه مریخ ناظر باشد
خصوصاً از تربع **باید** که قمر در مقابل زحل و آفتاب بود **و** حذر کند
از آنکه ماه مقارن زحل باشد و این از نهمه بدترست **نشاید** که عطارد
بزحل مگردد که در ادای آن دام تقویق **تا** خیر افتد **و** رواند که عطارد
مریخ پیوندد که آن دلیل خصومت باشد **و** **نشاید** که قمر چون از
حق پیرون آید مریخ پیوندد که آن دلیل آشکارا شدن در زبان
مردم افتادن بود **و** به پر سیزد ساعت زحل و آفتاب که
بغایت ناپسندیده باشد **و** **دام** دادن **که** بیشتر و طاعت وی
و چیز است **باید** که ماه بیشتر نیاید **نشاید** که آن دلیل شادی زود
یا قن **دام** است **باید** که عطارد **بیشکی** نیز از سعیدین پیوندد تا آن
دام نجوشد لی باز رسد **و** مخدورات وی هشت است **نشاید** که
قمر در قطر خمرقه باشد که آنرا موضع **نظم** گویند **نشاید** که ماه عیدیم

وام

العوض باشد **خدر** کند از آنکه **مهر** خست نبوی مابط باشد **رود** انود
 که ماه در اول درجای جوزا و اسد و قوس باشد **نشاید** که طالع
 یکی ازین درجات مذکوره بود **خدر** کند از نخست قمر و عطارد
 و مازحت ایشان باز حل که آن دلیل مطلق باشد **نباید** که ماه
 و عطارد و مریخ پیوند که آن دلیل خصوصیت باشد **بر** پیروز
 از ساعت آفتاب و مریخ که در آن **سج** خیزنود **بط** نگاه داشتن
مال و بستن زندان مشروطات وی چهار است **باید** که خانه دوم
 و صاحبش بصلاح باشد **باید** که مشتری قوی حال بود که او بالطبع
 دلیل مالست **باید** که دلیلها در برجهای ثابت باشند و طالع نیز
 برج ثابت بود **باید** که مشتری ماه و سهم السعاده و سهم المال
 و طالع از نخست پاک باشند خاصه از مریخ و محذور وی اضرأ
 اینها باشد **فرختن** غلما مشروطات وی شش است **باید** که قمر
 زاید الیسر باشد **باید** که موضع تسمر بر وجه زایده بود **باید** که
 طالع نیز برج معوج باشد **باید** که صاحب طالع هر دو یکی ازین برج

یعنی برجی که ارتفاع اقباس
 در زیادت میشود

بوده باید که عاشر و خداوندش از نخست دور باشد **۱** باید
که قمر با عطار و باشد و عطار و مشتری و سیرج الیر بود سالم از
نخوسات و مخذورات اضداد اینها باشد **کما نگاه داشتن آنچه بخزند**
مشروطات و مشتری **۱** باید که مشتری در یکی از بروج موجه باشد
- باید که قسم مقارن عطار بود و مرد و ناقص السیر باشند **۲**
باید که خداوند وسط السماء و در باشد از خو پس **۱** باید که عطار و
بیز از خو پس سلیم بوده **۲** ماه باید که در یکی از دو ربع منته
باشد **۳** باید که صاحب طالع ناقص باشد در سیر **۴** باید که ماه
و طالع از نظر نر حل پاک باشند **۲** باید که طالع از خو پس
بری بود و مخذورات اضداد اینها بود و دیگر گفته اند که
قمر در بروج پستقیمه بود و زاید بود در حساب که مرجه و خیر کند
ظاهر شود در ان اطلاع **۱** یا **نیک** **۲** وقت خور وینها مشروطات
وی یازده است **۱** باید که سعدی در طالع وقت باشد تا غذا
موانق آید و مرجه خور و زیان ندارد **۲** خداوند خیم در طالع باید

خصوصاً که گوکبی سعد بود **د** اگر قمر در پنجم طالع مسعود بود موافق
تر آید **د** اگر مشتری در پنجم باشد غذا نیکو منضم شود و تن را باعث دل آرد
د اگر قمر در حمل و جدی باشد متصل ششم یا ششمی خصوصاً در حمل و جدی
گو سفید خوردن مینیکو باشد کسی را که از همه چیز پیر میکند **د** اگر قمر در سنبله
باشد متصل گوکبی سعدی خصوصاً زمره نوع میوه ما و تر خوردن
موافق باشد و زیان ندارد **د** اگر قمر در جوزا و میزان و دلو باشد
متصل بوطارد گوشت مرغ خوردن مناسب باشد **ج** چون قمر در ثور باشد
با اتصال زمره گوشت کاه خوردن باین ندارد **ط** چون قمر در میزان و دلو باشد
و از رطل متسبول خوردن شیر و مایه را موافق بود **د** اگر قمر در حوت باشد
متصل مشتری خوردن مایه تازه و شور را مناسب بود **د** اگر قمر متصل باشد با
یا مریخ از تلبیث خوردن آنچه ناکوار بود زیان ندارد و زود بکوارد
و مخدورات وی نه است **ا** نشاید که در طالع وقت نحسی باشد
که غذا موافق نیفتد - حذر کند از آنکه خداوند خاص نحس بوده باشد
یا منحوس که موجب ممالک کرد **د** نباید که قمر در پنجم طالع منحوس بود

که البته خورنده را تب کیره چون قمر در پسبنده باشد منجوس مرغ یا
 زحل متصل آنچه خورد زبان دارد و از امعاء دشوارگذرد اگر قمر متصل باشد
 بزحل به اتصال که بود گوشت نمک سود و قدید خوردن مضر است
و اگر قمر تبسع زحل یا مقابله او باشد گوشت وحش انواع صیدها
 خوردن بد بود خصوصا که قمر در اسپد باشد اگر قمر توپسین بود
 و منجوس و طالع هم توپسین بود و مرغ در دم طالع باشد خوردن گوشت
 شکاری بسیار زیان دارد و انواع عقلمها از وی پدید آید و شاید که پستی
 تمام آرد **و** اگر قمر در اسد بود متصل مرغ طعامی که بطبع گرم باشد
 زیان دارد و مضر تباه کند **اگر** قمر در حمل باشد از برودت و پستی
 مضر است **رسد** **و** اگر قمر در حوت باشد این عمل در پامی پدید آید
 و سایر بروج و لیس سایر اعضاست **و** فی الجمله درین ابواب
 ملاحظه سعادت و نحوست قمر باید کرد در اتصال سعید و نحس
 نیکو تا آنجا بدینگونه حسن سری نرسد **و** عمل محبت و غزیت دو سی
 مشروطات وی چهارده است **باید** که طالع و برج و وجه دیدن

متصل مرغ و طالع هم گرم
 خورد در مضر و غزوات
 پدید آید و پستی **و** اگر متصل
 بزحل باشد

باید که ایرک در ساعت زمره کنند خاصه در روش باید که زمره
خالی باشد از نجو پستهها باید که زمره ناظر بود بطالع و قمر باید که زمره
خداوند حد طالع باشد و باید که زمره متصل بود بوطار و صلاح حال
عطارد در عایت باید کرد که در همه عملها مدد و معاونت است اگر عمل از
برای ذکور کنند طالع و خلیه و نذش بزرگ باید و بجه انانث نش
ط جون غنیمت خواهد کرد برای کاری بنگر و تا آن کار که ام پستاره
حاصل شود و بکدام عضو تعلق دارد پس بسم آن پستاره را بر آن عضو
مسلط باید کرد تا مقصود حاصل گردد و هر چند و هم قوی تر بود کار زودتر
برآید و این سخن اگر چه زیادت در علم نجوم و اختیارات نخل ندارد
اما چون کار بر اختیارات خود آورده اند بنا بر تبلیغ ایشان ذکر کرده
میشود و دلیل آنست که غنیمت در حق وی خواهد کرد و باید شناخت
تا اگر پستاره او مذکور بود آن کار در ساعت پستاره مؤنث کنند
و اگر مؤنث بود در ساعت پستاره مذکور کنند که زودتر فایده دهد
باید که دلیل غنیمت کننده قوی تر باشد از دلیل آنست که غنیمت

برای اوست تا کادر بر او برود باید که قمر در آخر سرطان باشد
با اول ثور یا میان سپینله و صاحب سر السرا بر که بدتر از همه
آنست که قمر در منزل نثره باشد باید که قمر در حد زمره بود از برج
منقلب تا عمل زودی فایده رساند و خلف نکند و در توقف نیفتد
باید که آفتاب مع الراس باشد و ابو معشر گوید که قمر با زنب
باید درین نوع از عملها و این سخن از غایتی حالی نیست و محدود است
وی چهار است نشاید که این عمل در ساعات و ایام زحل و مریخ نکند
باید که نحسین زمره و قمر مکرر نشاید که زحل و مریخ در او تاد باشد
خز کند از آنکه نحسین بر مواضع سعیدین پستولی باشند که عمل عدو
و غزیت بیشتر و طات وی دوازده خیر است باید که طالع برج
منقلب باشد باید که ماه نیز در برج منقلب بود و جدی از جمله مناسب
تر بود باید که یکی از نحسین بماه ناظر بود و نظر زحل اولی بود این کار
در ساعت زحل باید که در خصوص روز زحل باشد که زحل در وسط
السماء باشد و قوی حال بود باید که نیرن زحل ناظر باشند باید که

نیرین از یکدیگر ساقط باشند و بعضی متقابله جایز داشته اند
باید که طالع وقت حد زحل باشد **ط** رعایت بروج باید کرد و درنگ
و تانیث جناح در عمل محبت سبق فکر یافت **ص** صاحب سر السیر
گوید در اعمال بغض باید که **ت** سر بار اس باشد **ا** اگر عمل تفرقه و طرد
میکند رعایت احوال مرغ کند جناح در زحل شرح داده شد **د**
تسلیط باید کرد **پ** ستاره عمل را بر عضوی باطلی که متعلق بدوست
بوسم درست جناح سا بقا مذکور شد **م** مثلاً مرغ زار بر خون کار و قمر
بر بلغم و قس **ع** بدو این عمل خاصه حکما کنند **س** و محدود است
وی دو چیز است **ح** حدز باید کرد از ساعات زمره و عطار در وقت
عمل نشاید که **ت** سر ناظر بود یکی از سفین منسوبت که **ت** تعویذ بوستن
مشروطات و ششیت **ا** باید که صلاح حال **ت** سر و عطار و بکند **د**
باید که **ق** مر بطالع ناظر باشد **د** باید که عطار و صالح الحال قوی و مسعود باشد
ی باید که **ه** سره قوی حال بود و قمر بدو متصل **ب** باید که طالع یکی از
بروج پیغمبر باشد **و** باید که صاحب طالع محصور بین السعیدین باشد

و اگر باره پس بجای سده بود و ششتری متصل با تقبال محو و یکوتر بود
 و محذورات وی آنست که نشاید که عطارد و منجوس پس باشد و قمر در زمره
 ضعیف حال و از یکدیگر ساقط **کو** عقد الیسا کنون مشروطات وی چهارست
باید که طالع برج مستقیم الطلوع باشد **باید** که سعیدین بطالع ناظر باشند
 یا بصاحب طالع **باید** که عطارد و ششتری پیوند و بنظر مودت **باید**
 که کو اکب سعد در او تاد باشند و محذورات وی سه است
باید که طالع برج موع الطلوع باشد خذر کند از آنکه قمر ضعیف حال بود
باید که از آنکه سعیدین از طالع ساقط باشند **باید** که کرختین و نهان
 مشروطات وی چهار است **باید** که ماه از اجتماع بازگشته بود
 و هنوز تحت الشعاع باشد و اگر چنین نیاید فوق الارض باید متصل سعید
 که تحت الارض باشد **باید** که خداوند طالع و رب پیت قمر سینه
 تحت الشعاع باشند یا متصل یکدیگر که تحت الارض بود **باید** که
 که نیرن و خداوند طالع در وقت الارض باشند **باید** که قمر از بخشی
 منصرف بود و سعید می متصل که کار بر او ساخته شود و محذورات

وی دو چیز است **باید** که نیرین بطالع یا صاحب طالع نظر خدا
وت ناظر باشند **باید** که نیرین یا صاحب طالع با خداوند خانه
قمر و وسط السماء باشند که آن دلیل ظاهر شدن باشند **پوشیده** کردن کارها
مشروطات وی چهارده است **باید** که ماه تحت الشعاع باشد **باید**
باید که خداوند طالع نیز تحت الشعاع باشد **باید** که نیرین از طالع
ساقط باشند **باید** که نیرین از یکدیگر ساقط باشند **باید** که نیرین تحت
الارض باشند **باید** که قوسی و یا بل تخصیص کواکب الفرض تحت الارض
باشند **باید** که مزاج از طالع ساقط باشد **باید** که ماه متصل باشد
بخداوند خانه خود یا بصاحب رابع **باید** که صاحب طالع از وسط السماء
ساقط باشد **باید** که ماه متصل باشد **باید** که عطارد تحت
الشعاع باشد **باید** که خداوند چهارم ساقط بود از خداوند عاشق
و از صاحب طالع تا نیک پوشیده ماند **باید** که اگر خواهد هرگز آشکار نشود
باید که قمر وی با جمیع هماده بود و در رابع طالع بود **باید** که اگر خواهد بعد از
مدتی آشکار شود **باید** که قمر از اجماع منصرف بود و صاحب

طالع فوق الارض متصل سعیدی تحت الارض و مخذورات وی
اضداد اینها بود **ک** باید اگر **ک** کان یا مشر و طالت وی منقست باید که ماه
در یکی از برج منقلب باشد - باید که نیرین پیکدیکر ناظر باشند
از مودت **ب** باید که طالع وقت مسعود باشد **ب** باید نیرین بطالع
ناظر باشند بودت چه نظر دلیل بود ز ظهور و شهرت و سقوط و لا
کند بر جمول و تحفا بهتر آنکه آفتاب ناظر بود بصاحب طالع از تثبیت
و باید که یکی از نیرین در وسط السماء باشند **ب** باید که اکثر که اکفوق
الارض باشند خصوصاً پستاره عرض و مخذورات اضداد
اینها باشد **ز** زیارت اجناس مشر و طالت وی منقست باید که ماه
قوی حال باشد - **ب** باید که برج پسیم مسعود باشد **ب** باید که خداوند پسیم
در وقت باشد یا در یابی **ب** بهتر آنکه برج پسیم خانه سعیدی باشد
و باید که خداوند طالع پیوسته باشد بصاحب پسیم نظر بودت
و باید که ماه بزمنه متصل باشد که آن دلیل بر ثبات وی مخرم کند
و دوستی زیادت شود **ا** اگر برادران از وی بهتر اند **ج** اصل

آورد و اگر کمتر اند عطار دورا و اگر بدیدن خواهران سیر و زهره را
 و همچنین طبقات را ملاحظه باید کرد و گوکب آن طبقه را اصلاح
 آورد و مخدورات وی آنست که خداوند سیم از طالع ساقط باشد
 یا از خانه خود یا از شکر که آن دلیل است بر عایت بودن فرد
 ✓ تعلیم فقه و امور دینیه و مشروطات وی چهار است **۱** باید که سیم و صا
 مسود بود - **۲** باید که طالع بی از دو خانه مشتری بود **۳** باید که زهره
 که گوکب طلست پنجه حال بود در سیم یا ناظر بسیم **۴** باید که مشتری
 و سیرین قوی حال باشند و در مطلق آموختن باید که عطار مسود و **۵**
 حال باشند تا در آموختن بیست کند و در علوم دقیق نظر رود و
 مخدورات وی آنست که شاید که پیشین در او تا باشند خاصه
 در طالع **۶** تعلیم ادب عطار در ملاحظه کند - **۷** باید که قمر در برج انسی باشد
 و بهترین خانه عطار است خصوصاً **۸** باید که قمر عطار در **۹**
 بود **۱۰** باید که عطار در سیم سیر بود در برج سقیمه **۱۱** باید که عطار در
 مشتری بودند و تقارن تا تثلیث یا تسدیس **۱۲** باید که مشتری در

مشروطات وی یازده است **۱** باید که
 نیکو حالی مسعودی **۲**

ر باید که عطارد در
طالع باشد

از او تا د طالع باشد که فرج اوست یا در یکی از او تا دج باید که طالع
در برج السی باشد و بهتر آنکه پسندیده بود چه خط عطارد در او بیشتر
باید که خداوند طالع در برج السی باشد تا طالع که آن دلیل کمال
حدس باشد باید که عطارد نیز در برج السی باشد و اگر در خانه
و شرف خود بهتر باشد اگر قصد نظر و تیسق دارد در علم جهان
که دلایل علم که مشتری و عطارد است بیکدیگر ناظر باشند و جای آنها
بیکدیگر نیز نظر مودت و محذورات وی دو است آنکه نشاید که هیچ
در طالع بود که خواننده دشمن آن علم شود نباید که زحل در طالع
بود که مرجه بخواند فراموش کند و بعضی گفته اند ناچارست از نظر
زحل بطالع نظری پسندیده که آن دلیل فکر و تیسق است و حکیم با جز
آورده است که یکی شیخ الریس را گفت ترا عطارد در طالع نیک
حال افتاده است تا منصب تو درین علم بدین درجه رسیده شیخ
انکار عجبی نسیم کرد گفت از عطارد چیزی ضعیف تواند بود در مشتری
در خانه علم افتاد و زحل تربلایش او را مشتری برسد و اصابت داشت

از حل ز بکرت دقیق **تعییم** رود و اعلا مشروطات وی سه چیز است
 باید که طالع یکی از برجهای میوایی بود - باید که ماه متصل باشد بطار
 یا نمره یا از یکی منصرف باشد و بدگیری متصل یا در خانه یکی بود بدگیری
 متصل بهتر آن باشد که سفیلین قمر در یک وقت باشد تا آنچه خواهد بود
 پیا موزد و مخدورات خلاف اینها بود **تعییم** است مشروط
 وی نه است یعقوب قهرانی گوید باید که جای ماه جوزا یا سرطان
 یا سنبله یا قوس یا حوت باشد که این برج آتشگنده را مانند پرو با
 چه دلالت بر مواضعی کنند از بدن که مناسبستی این صنعت دارند
 مثلا دو دست که این صنعت بدو است آید منسوب بخورا باشد
 و سرطان بکیند وجه مناسبستی یکی آنکه برج آتست دوم آنکه منقلبست
 سیم آنکه بخته سرعت سیر صابش و سنبله بخته آنکه خانه عطار است
 و عطار و دلیل صنعتها دماغ آدمی که واسطه تن است منسوب
 بدوست و قوس نیز دلیل حرکت و مردوران که درین باب بکن
 اعظم اند منسوب بدو و حوت هم بر حسب آبی و مرد و قدم که دفع

آب پریشان کنند نسبت بد و دارند باید که طالع نیز یکی از بروج کوه
 باشد باید که ماه از کواکب پس معتقدین دور باشد باید که صاحب
 طالع نیز از نخست سالم بود باید که شمس و عطارد و زحل و عطارد
 از رجعت و اخراق دور باشد که عطارد در وسط السماء باشد
 و بعضی بجای عطارد شمس را گفته اند باید که سعد در طالع باشد
 یا در او تا و طالع یا او تا و قمر باید که قمر بسعدین متصل باشد بودت
 ط سخری گوید وقت تعلیم سپاحت از رسیدن آفتاب بود به
 پانزده درجه جزا تا رسیدن به پانزده درجه پس بنده و اگر ماه در
 طالع وقت بود باکی نبود و آخر از از اضداد این مشروطات
 باید نمود **له** ماه شستن مشروطات وی است و سه است کوشیار
 گوید طالع برج منقلب بود محمد یوب گوید طالع باید که برجی باشد
 که عطارد در آن نصبی بود - باید که شمس نیز در یکی از بروج منقلب بود
 باید که عطارد را طالع یا عاشر خطی بود و اگر این پیش نشود باید
 ماه یارب بیت قمر در خطی از خطوط عطارد باشد باید که عطارد در ^{حظ}

نوشین باشد و اگر در پسند بود بهتر در حالت کند بر یافتن مراد و رسیدن
مبصود **ه** باید که طالع و حسابش از نجوم سالم باشند **د** باید که خدا
و ند طالع در وسط السماء بود یا روی بوسط السماء از د متصل بود **ح**
وسط السماء باید که عطار و مشرقی بود و مستقیم در او تا باشد
و مقبول از خداوند خانه **و ح** باید که ماه با عطار و مسعود بود **ب** متصل
ط محمد ایوب گوید درین اختیار آن بهتر بود که شمس از آفتاب برگردد
و عطار و پیوند یا از عطار و منصرف شود و با آفتاب متصل گردد
که بسیار فایده رسد **ا** اگر نامه برای حاجتی می نویسد باید که ماه
متصل بود بدان پستاره که بدر آن کس باشد که مکتوب الیه است
و مقبول بود آنرا پستاره خواجه نامه سلاطین یا باید که ماه با آفتاب
متصل باشد و نامه تفصیلات را بیشتر و باقی برین قیاس **ا** باید
که گوکب دلیل از رحمت و اتراق و سایر مناجس دور باشد
ه اولی آن باشد که ابتداء نامه نوشتن وقتی کنند که ماه در
صدی از حد و عطار باشد **د** باید که ماه زاید السور و الحساب باشد

د باید که قمر صاعد بود در شمال آنا به نحوی برسد **ب** باید که او تا د
از نحو پس باک باشند و سعود بدیشان ناظر خصوصا بطالع **ب** باید
که قمر در برج پستقیمه باشد **د** باید که قمر بیس لیسر بود تا نامه زودتر
ع بهتر آنکه خداوند طالع سعوی بود و در عاشر باشد ناظر بسعد
و دیگر **ط** باید که خداوند سابع بصاحب طالع ناظر باشد بود
ح باید که این عمل در ساعت زنده و شتری کند شتر طی که ایشان
در طالع نهند یا وسط السماء **کا** باید که طالع حدی از حد و سعود بود
و حد عطار دینکو تر باشد **ک** باید که قمر و عطارد هر یک در حدی
باشند یا در یابی اکثر این مشروطات کماست و تعلیم و مجامع
را بنایت پسندیده است **م** و مخدورات و می نخت **ن** نشاید که
عطار در راجع باشند یا تحت الشعاع یا نحو س که آن دلیل
سامت و ملالت بود در آن کار نشاید که در یکی از او تا د
نخی باشد که آن دلیل توقف و تعویق بود **و** خدر کن از سعادت
زحل و مریخ که کار بر مراد نرود **ی** نشاید که قمر تحت الشعاع باشد

که آن ماه بکتاب الیه ترسد بعضی گفته اند که باید که ماه در
خانه شتری باشد و سر این سخن نیک طاعت **لو رسول فرستاد**
درین اختیار و در حال نگاه باید داشت یکی حال رسول و میزان آن
برایش سرفست و بجای او ذکر کرده خواهد شد و دوم حال
مرسل در رسول و مرسل الیه اما مرسل دلیل وی طالع است و صاحب
و آن کوکب که قمر از وی بازگشته بود و دلیل رسول نهم طاعت
و خداوندش و قمر و عطار و دلیل مرسل الیه تقم است و صاحب
و آن کوکب که قمر بدوی بپندد و آن کوکب که مدبر انکس است و شرط
کلی است که دلیل فرستنده رسول قوی باشد اما مشروط
جزئیة وی بایزده است باید که قمر متصل باشد بکوی که مرسل الیه
با او مناسبتی دارد چون شتری و زرا و علما را و زحل مشایخ و دما
را و باقی برین تقابیس و نظر قمر بدان کوکب بودت باید
از خانه یا شرف خود باید که قمر و آن کوکب که تعلق مرسل الیه
دارد مرد و حایج سعود باشند و از نخوس سالم باید که قمر در

از حمل و جوزا و سرطان و پسنبله باشد که بسیار پسندیده بود
و در ثور و اسپد و میزان و قوس دلومبانه بود و در بواقی
بد باشد **باید که طالع وقت برج آبی باشد** باید که موضع شهر
برج پستقیمه الطلوع باشد **باید که قمر متصل باشد** زمره **باید که**
قمر در حساب و نورزاید بود **باید که** او تا د طالع از خویش پاک باشد
باید که خداوند طالع و ماه و عطار و از مناجیس سالم باشند
باید که عطار در وسط السماء باشد مسعود و قوی حال **باید که**
صاحب طالع بر صاحب سابق متغلی باشد یعنی در دهم یا یازدهم
وی باشد و مخدورات وی و چیز است **باید که** قمر در عقرب
و جدی باشد خصوصاً با اتصال **باید که** قمر در وبال یا بیسوط
باشد یا در موضعی بضعیف حال **باید که** قمر در بناه و ری و زیتان
مشروطات وی چهار است **باید که** قمر سریع السیر باشد تا آن که بزیر از
جوارح بسلامت ماند **باید که** طالع وقت برج آبی باشد **باید که** قمر
در برج آبی بود متصل زمره تا هر جا باب رسد **باید که** طالع

برج سقیم الطالع بود تا کبوتر راه کم نکند و مخدورات وی هم
جماد است **۱** نشاید که قمر کبوتری محرق متصل باشد که کبوتر را خط بود
- نباید که قمر بطارد سپونند که عطار دکو کبوتر بسیار آفتست **۲** خد کند
از اتصال قمر مرغ مخصوصا که مرغ در برج هوا بی بود که کبوتر را
از مرغان شکاری آفت رسد **۳** به بر نیزه از پو پستن قمر زحل
که کبوتر راه کم کند و بچکن که از شنسی پاک شود **۴** فرزند کتیب دادن
مشروطات وی دوازده است **۱** باید که طالع وقت برج اثنی باشد
خصوصا خانه های عطار **۲** باید که طالع و صاحبین ی شنید از نحو **۳**
باید که خداوند طالع متصل باشد بسعدی در وسط السماء جادی **۴** شر
باید که ماه مقبول بود از عطار **۵** باید که خداوند خانه عطار **۶** عطار
ناظر باشد **۷** باید که صاحب بیت قمر خداوند خانه عطار سپونند **۸**
باید که خداوند خانه ماه باده ناظر باشد تا کار تعلیم با سبایی
از پیش رود **۹** باید که ماه و عطار در مردواخرین ساقط باشند
۱۰ باید که قمر زاید النور باشد تا زود چیزی آموزد **۱۱** باید که عطار **۱۲**

مستقیم و مشرقی و مساعد بود **با** بهتر آنست که صاحب طالع
در عاشر باشد و سفود بوی **جانب** باید که قمر مقارن عطارد
بود یا متصل بوی که سعید بن بدیشان ناظر باشند بسیار زیاده و فرزند
در کتب آرام گیرد و نیت بر آموختن معروف دارد و فرزند
وی هفتست **اش** باید که ماه بر حمل و مرغ ناظر باشد **باید** که قمر در
تغابله و تیربع آفتاب بود **و** روا بنود که قمر در ششم و دوازدهم
طالع افتد **حذر** کند از آنکه عطارد از ماه و طالع و صاحب طالع
ساقط بوده **نشاید** که عطارد در بسوط باشد یا راجع بود که از
تعلیم گیرد و **بسی** نری خوانند **حذر** کند از آنکه عطارد تحت الشعاع باشد
که فرزند از کتب نفور بود **و** **باید** بر میرزا از آنکه قمر در وبال باشد
مخدر و ناقص النور که این همه دلالت کند بر آنکه فرزند بدست
چیزی آموزد و **دیام** از کتب فرار کند **له** ابتدا **پشت** او مشروط
وی سه چیز است **باید** که ماه در خانه های زهره و عطارد بود
و در حمل و حوت نیز جایز است **باید** که طالع نینس یکی از این

بروج باشد **د** باید که صاحب طالع نیکو حال باشد **ط** بطالع
و خرد کند از آنکه قمر در خانه های زحل و زهره و عقوب و فوئیس باشد
خصوصا در نیمه آخر فوئیس که چیزی سپاموز **م** نقل و تحویل کردن بدانکه
اگر منجمان فوئیس میکنند در اختیار میان سفر و میان نقل کردن
از موضعی بوضع دیگر و از ملکی بملکی و بعضی این باینست کردند می گویند که
میان سفر و میان انتقال از یک ملکی بملکی فوئیس باشد پس با پشاه را حرکتی
که اشد احتیاط **س** نباید کرد بلکه اختیار نقل و تحویل باید کرد چه حرکت او
همه در ملک او باشد و برتر تقدیری مشروطات وی شانزده **س**
ا باید که قمر در ثور و اسپد و دلو و حوت باشد که بغایت **س** سدیده است
و در باقی بروج مجسده میان بود **د** باید که قمر و خد و ندخانه او
بسعد و پیونزند **د** باید که قمر در سیم باشد **د** باید که قمر زاید النور و العبد
باشد **د** باید که صاحب ثانی از نحو پس دور بود و مقبول از خد او
خانه خود **د** باید که قمر بخداوند خانه خود متصل باشد بودت
که آن سبب کمال احتیاط بود **د** باید که طالع و سابع و صاحبان ایشان

از نحو پس پاک باشند **ح** باید که ثانی و ثامن و خداوند ایشان
بیز مسعود باشند و از نظر نحو پس **ب** باید که صاحب شایسته
در طالع باشد یا در وسط آنها یا در پیت الرجا بر آن معنی درین کار
بنفایت نیک باشد **ع** بهتر آنکه مسعود در سابع باشند که آن دلیل
یا شستن مراد ما باشد **د** باید که رابع برج ثابت باشد خصوصاً ثور
و اسد که آن دلالت بر نطفه و فراست آن مکان کند
ز باید که صاحب طالع در برج ثابت باشد **س** باید که سعدی
بطلع یا بوقوع نظر کند یا بصاحب طالع ناطق باشد **باید که**
یکی از سعیدین در رابع بود و اگر زمره در رابع بود و مشتری در خاثر
غایت کار باشد **د** باید که آفتاب از نحو پس پاک بود و در
مکان نیک و افتاده باشد از طالع **باید که** گوئی که ماه بدوی
پیوندد شمالی باشد و صاعد و زاید در نور و عدد و محذورات
وی نخست نشاید که قمر در حمل و سرطان و میزان و عقرب و جدی باشد
باید که یخنه بطلع یا صاحب طالع یا صاحب ثانی نظر عدالت

کند روان بود که بخشی در چهارم باشد یا بجزارم ناظر که آن دلیل رنج
 و طالع بود خدر کند از آنکه در ثانی بخش باشد که تم تلف اموال بود
 به برین و از نخست طالع و صاحبش و قمر در رابع و صاحبش و آفتاب
 که در نخست این دلایل خطر عظیم باشد **اما** اخراج موزیات تا بسوی ^{باید} _{باید}
 مشروطات و حیثیت **باید** که قمر در خانه های زهره و عطارد باشد
 و در جدی و حمل نیز جایست - **باید** که طالع یکی ازین بروج باشد
> **باید** که سعدین بر دو قمر متصل باشند **بهر** آن بود که یکی از سعدین
 در طالع بود **باید** که خداوند طالع ناظر باشد بطالع و سعدین
 و مخدورات وی سه چیز است **نشان**د که قمر در خانه نیرین باشد
 و در عقرب و دلو نیز ممنوعست - **باید** که طالع یکی ازین بروج بود
> روان بود که بخشی در طالع وقت باشد **بنیاد** آنگندن بنامان
 درین اشعار مشروطات سه چیز است **اما** ملاحظه حال زحل است و درین
 باب صاحب کفایت التعلیم فصلی شمع می آورد و صاحبش آنست
 که چون بنای خانه نبی جان سازد که خداوند چهارم زحل افتد

و دی صاعد باشند در فلک اوج مشتعلی در بیات طالع و کثیر الع
در شمال و مناظر با قباب و مشتری تا آن خانه بزرگ و بلند باشند آید
و اگر در برجی دراز مطالع باشد هم بلند آید اما اگر در برج کوتاه
مطالع باشد سپت آید و بروج دراز مطالع از اول سرطانت
تا آخر قوس در ایده المطالع نیستند گویند باید که ماه در بروج
خاکی باشد و قصرانی گفته است در بروج مجبده باید و بهترین
سنگه است و محمد ایوب گوید باید که در برج ثابت باشد و بهترین
اسدست و ثور نیم کویست و حکیم غزنوی گوید بهترین بر چهار برای
نبا و لوسنت و میزان برای ارتفاع نکسبت اما منقلب است
باید که ماه زاید النور باشد یا زاید الحساب یا مرد و باید که قمر
صاعد باشد در شمال و اگر با این حال بیرون السیر بود نهایت کار باشد
• باید که قمر منضبل بود بگوئی سعد که آن کوکب قریب العهد باشد
بشریق و اگر آن سعد خداوند خانه مشر باشد مقبول از اولی بود
بشرطی که در و تد باشد • باید که قمر بر زحمت الارض بود و شب

فوق الارض باید که ماه روی شرف نهاده باشد از مبوطح
باید که قمر در برجهای زاید مطلع بود که آن دلالت بر نیکویی بنا و انعام
ط باید که آغاز بنا از هفتم ماه بود تا چهارم که وقت کمال از دیاد نور
باید که ماه متصل بود بسعد و از تثلیث یا تسدیس با مقارن ایشان
بود ما باید که سهم السعاده در یکی از او تا بود مسعود بسعدی و مقبول
از خداوند خانه خویش نطر نمودت و اگر در چهارم باشد آن نامبارک
و میمون بود باید که و تد الارض را چند آنکه تواند اصلاح کند که صلاح
خانه چهارم که دلیل مسکینست یکی از شرایط کلیه گرفته اند بس باید که
از کویس دور باشد و بسعد و مزین باید که خداوند مطلع و رابع
و قمر و صاحب بیت قمر مقارن یکدیگر باشند بنوعی از انواع مقبول
باید که قمر مشتری بپندد و مشتری در وسط السماء باشد یا در یازدهم
نآن نایگز و خرمی کرده شود و باید که زحل بی خط و خل باشد
در رابع و زمره و قمر با او یا بودت بدونا که در آن خانه آب
ردان حاصل آید خاصه که استغفار فرما باشد چه اگر زحل مستعملی بود با

ایستاده پدید آید **باید** که زمره در چهارم باشد بقوان عطار د
تا آن بنازده باشد و تبصا و برار آهسته کرده **باید** اگر زحل در چهارم شود
کرد **باید** که او را توجی حال گرداند و متصل سازد بطالع و رابع و خداوند
ایشان تا آن بنا استوار و پایی دار بود **باید** که خداوند طالع در
برجی ارضی باشد و مشرقی بود و در آن نحو **باید** که طالع یکی از برج
ارضی باشد و انستی نیز جایز داشته اند **باید** که خداوند رابع محسن بود
که خداوند طالع را **باید** که قمر از عقده جوزهر در گذشته بود بیشتر از
سه درجه و مشتری متصل بود **باید** که خداوند خانه ماه طاهر باشد
ماه از تریس که آن دلیل تقابل بود و در مقابل این خاصیت نیست **باید** اگر قمر در
ثور باشد و زمره قوی حال بنا بر خداوندش مبارک آید **باید** که گفته اند بهترین
شروط آنست که ذنب در دوازدهم طالع اند و سر این سخن تحقیق
معلوم نیست مگر آنکه راس در ششم دلیل صحت و سلامت است **باید** که
باید که از ثوابت پستار کانی که بر فراج مشتری و زحل باشند در یکی
از او تا دوازده باشد یا با ماه یا سهم السعاده **باید** که خداوند جز اجتماع

یا استقبال مقدم در وقتی شد یا در مایلی و مشرق و مسعود بود **که**
 باید که مسعود سعیدین یا یکی از مردود در وقت الارض باشند و یکی در عاشر
 و دیگری در رابع پسندیده باشد و ولالت کند بر دوام هر دو ساری
 چیز است **4** باید که خداوند طالع بطالع ناطق بود و بقره تخت
 اشعاع نبود و پاک باشد از نجوس پسندیده تر است که در بنا
 های پای دار طالع وقت یکی از برج و چنانچه کنند بر برج مجبده
 شاید که طالع باشد مگر قوس که چون طالع قوس باشد آن
 بنا تمام شود و بعضی گفته اند حوت نیز جایز است که خانه شتری است
 و در برج منقلب اصلا نشاید اگر خواهند که بنا بلند بود باید که
 اتصال دینس کبکبی فوق الارض اختیار کنند و غایت آن بود
 که سمت راس نزدیکتر بود و باید که آن کوب صاعد بود در افلاک
 و در عرض قوس شمال و دلیل هم صاعد و مسعود باید و اگر بنا پست خواهد
 اتصال قمر کبکبی تحت الارض اختیار کنند تا بط و دلیل هم ^{بط} با
 باید در جنوب و مخدورات و می باشد در دنیا و نهادن که او

شازده چیز است اجتناب که
 از مرغ جواکیر گفته اند باید که
 مرغ را هیچ حصه اصح

شماره چیز است اجتناب کنند از مریخ چه اکابر گفته اند
باید که مریخ را هیچ حصه نباشد و پندار نهادن که او دلالت کند
بر تناسی کارها و وزیرایی بنام آنها پس نشاید که قمر و خداندخانه
او و پشم السعاده منحوس باشند بدو و اگر اتفاق افتد که او را نظری
باشد بطالع یا یکی از دلایل باید که زمره قومی حال باشد و بدو متصل
زیرا که میان زمره و مریخ صد اقتست و نظر زمره بدو تدارک نظر
او کند نشاید که میان زمره و زحل اتصال باشد نشاید که قمر
باز زحل و مایه نوب باشد که بسیار زکو سیده بود نشاید که زحل
بد حال و منحوس در رابع بود یا طالع که آن دلیل رنج و مصیبت و خرابی
و تیرگی و غم باشد نشاید که خداوندخانه قمر ساقط بود از دست
با خداوند طالع از طالع که آن دلیل تمام ناشدن نباشد
نشاید که خداوند طالع با صاحب بیت قمر تحت الشعاع بود یا منحوس
که دلیل فوت صاحب آن نباشد پیش از تمام نشاید که ماه
ناقص النور و الحساب بود نشاید که مریخ بود تندی ناخوش بود

یا در تندی بود خصوصاً طالع و رابع که آن لالت کند بر سوختن بنا
و واقع شدن چنگها در آن موضع و در آمدن در وقت آنها و خون کثرت
ط اگر شمس و خداوند چهارم هر دو تحت الارض باشند یا یکی از زمین کسفت
بود یا هر دو در درجه منگوله باشند یا صاحب رابع محرق بود آن بنا
تاریک و دیکه و بی سوا آید **ن** شاید که صاحب طالع مخدر بود
یا در دوم باشد که آن خانه از بهر او ادرین سر و خسته شود **ب**
در جامع شناسی آورده است که شاید که زمره و شتری بهم پیوندند اتصال
که باشد و این سخن بسیار نا در افتاده و سمر آن مفهوم نیست **—**
بترین حالها آن بود که ماه جنوینے مابط باشد و گفته اند تدر که
پایین المیزان و الجدی بود **خ** شاید که صاحب طالع و خداوند خانه
قر رابع و محرق باشند که هیچکس در آن بنا آرام نگیرد **د** شاید که
صاحب ثامن بطالع و خداوند شمس ناظر باشد که آن دلیل آفت
و محنت بود **د** نباید که خداوند ششم بفر نیز متصل بود و اگر چه سعد باشد
چه درین حالت بالعرض نخسپس شود که آن خانه مرگ و خرابی است **و**

در خداوند سادس نیز همین رعایت باید کرد که بطالع و صاحب
طالع و قمر ناظر بر نمود **و** بنای شهرها و حصارها بشرطی که در باب
بنامها و ن گفته شد اینجا ملاحظه باید کرد و آنچه خاصه این بابست
جدّه امرست **ا** بطلیموس پس گوید چون خوانند که در موضعی شخصی
بنا کنند باید که نسبت تا آن زمین از کدام اقلیمست و دلیل آن
اقلیم کدام گویند و او سعدست یا خسر که ام برج حصه اوست
هر کوکب که باشد باید که در آغاز ششتری مقارن وی باشد
مادر و نند باشد و اگر ششتری کوکب دلیل باشد باید که باکی از ثوابت
باشد که بر مزاج وی باشد - باید که ماه را بصلاح آورد و ششتری فرزند
ناظر سازد و یعقوب قهرانی میگوید که درین اختیار اصلاح حال قمر
از اصلاح صاحب طالع موافق تر است **و** باید که ماه بر تثبیت
طالع بنا افتد که آن لالت بر نیکی می حال کند **و** باید که طالع سبج
از خانه ششتری باشد **و** باید که خداوند ساعت بنا سعادت قوی سال
و باید که خداوند طالع کوکبی مسعود و قوی بود و اگر خداوند خداوند

ساعت بود بهتر باشد **د** باید که پستاره دلیل آن شهر در شرف
یا فرج بود **ج** باید که آفتاب در برج ناقص المطالع باشد **ط** باید که آفتاب
در حد سعدی بود **و** باید که سهم السعاده و خداوندش در برج سعد باشند
ا باید که قمر با سهم السعاده بود یا حبش نظر که آن سبب فراخی نعمت بود
در آن شهر و نیکویی کار ساکنان آن شهر **ز** باید که سهم الفواید و صاحبش
نیکو حال بود که چون سهم السعاده تباها بود درین باب سهم الفواید
او کار توان داشت **ح** باید که رحل یا زمره مشتری صلاح آرند
که آن دلالت کند بر دیر ماندن شهر و آبادانی آن و بسیاری مردم
در آن کثرت خیرات و صلاح کار متوطنان آن شهر بر مقدار ثروت
مشتری **د** باید که آنی عشریه ماه در موعی سعود باشد و قوی بود
بنظر سعود **ه** باید که آنی عشریه و الی آن شهر نیز سعود باشند و قوی بود
بنظر سعود **و** حکیم طلبیو پس گوید که در بنای شهر تا باید که توانست
که بر مزاج زمره و مشتری باشند در او تا دانستند که ثبات و بقای
آن شهر بسیار سالها بر حال پسندیده و عدم تغییر از آن حال

حاصل شود از جهت مساوت مزاجها و بطور حرکات و در بنای آنها
که آن ثبات و تقابلی نباشد که او را یک میخوره که بطبع سعد باشند
بکار دارند **م** باید که بنا حصنها از ثوابت زحل الجوزا یا مسک الالعنة
یا کوبگی که بر مزاج علویین باشند بر حاق درجه طالع اشد یا عاشر
یا درجه سیم السعاده تا نیکو و پای دار بود **د** بهتر آنست که در مثل این با
طالع وقت اسکنند که برج ملکیت و ثبات او زیادت از
عقرب و دولوست دیگر برج ثابته نیز نشاید اما با نظر مشتری باید
تا نیکو آید و مخدورات و همان مخدورات باب سابق است
و آنچه خاصه این اختیار باشد ششست خیر است نشاید که طالع برجی باشد
که مریخ را در و خط بسیار باشد خذر کند از آنکه خداوند ساعت
بناراج با محرق باشد **ر** و این بود که ماه مریخ سپونند که دلالت بر
خیر و تناسلی حال مردم آن شهر کند نشاید که ماه زحل مد حال سپونند که
سبب آفت و مریخ پیمان آن بلده بود **د** نشاید که مریخ سیم السعاده
و خداوندش متصل بود که آن دلیل خرابی و پنا و حال متوطنان

آن شهر ویکی نعمت باشد نشاید که زحل با سیم سعاده بود که در آن
شهر خیر اندک باشد و دشمن همه و متشی قصد آن ولایت کند اگر زحل
و مریخ مرد و با سیم سعاده باشد یا با صاحب جنش یا با صاحب طالع
یا با خداوند خانه والی یعنی گوکب که دلیل آن شهر باشد پیوسته در آن
شهر جنگ و شغب بود بطری گوید جمیع مریخ را ساقط یکنه
از تیرین و از طالع در ابتدا و بنا و اگر پیش نشود مالد که مشتری را نوی
کنی که قوت مشتری دفع آن صل کند **مد** ویران کردن یا مشروطات
وی چهارده است **باید** که قمر باط باشد در جنوب **باید** که ماه
از نحس منصرف بود و **متصل** او اولی آنکه آن سعد که قمر بد و نبود
و مشتری باشد و صاعد و پستقیم و اگر مسیر نشود **باید** که قمر متصل باشد
بجداوند خانه خویش مودت تا آسان تر ویران توان کردن و اگر نه
از ترس یا مقابله نگیرد و دشوارتر باشد **باید** که طالع بر جبهایی
هیوایی یا آتشی بود **باید** که ماه و خداوند طالع در یکی از نوبت
هیوایی و ناری باشند **بهره** آنکه طالع بر جبهایی زیاد **طالع** باشد

و پس دیده ترا که خداوند طالع مغربی بود و ناقص در سیر و متصّل باشد
بستاره ناقص السیر که مابط بود باید که ماه مشرقی باشد ناقص
هم در نور و هم در حرکت **۲** باید که از ثوابت آنها که بر مزاج اینند
چون منکسب الاسد و مانند او در حاق درجه طالع یا عاشر
یا او تاد و دیگر باشند یا ماه و درین باب از شعری شایسته که
بر مزاج میخ و عطار دست خالصتی عجب دیده اند **۱** باید که زایل
بود از طالع و متصّل بود بگوئی که زایل بود از طالع **۱** باید که اگر
ماه فوق الارض باشد دفع تدبیر خود بستاره کند که تحت الارض
باشد و اگر تحت الارض بود تدبیر خود بستاره کند که فوق الارض
باشد و سر گوئی که بگوئی دیگر شوند و کونین تدبیر خود بوی دارد
خصوصا که جداوند خانه پیوند که او را در انخانه خطی باشد چون
شرف و حد و مثلثه و حوسب و مانند آن **۱** باید که ابتدا این عمل از
پست و پسم ماه باشد تا آخر که وقت کمال انقاص نور است
بدر و شبایی او کمتر از نیم جرم او باشد اگر خواهد که بنا با ذکر ده شود

باید که ماه بخداوند خانه خود و به ثواب ناظر باشد که اگر ایشان
ساقط بود مرکز آبادان کرد و **طبری** آورده است که اگر طالع اسد
باشد و قمر در عقرب بود و از آفتاب ساقط ممکن بود که آن جای مرکز
آبادان نشود الا ماشاء الله **باید** که زحل در او تا باشد ساقط از قمر
و ضعیف و مخوف پس بود و مخدورات وی سپهر است **نشانید** که ماه
بستاره راجع بپوند و **نشانید** که خداوند طالع راجع محسرتق بود
نشانید که صاحب ثامن در طالع باشد که در آن کنند هر بقند
مه خرمین **بایع** و **بویستان** **صنایع** **مشرط** و طاعت وی مفده است **باید**
که ماه در برج اریضه باشد **باید** که او تا و ثابت باشند بسعد
زمین و اگر سعد در آن خطی باشد اولی بود و اگر خانه برج و سر
باشند **بهر** **باید** که بخویس از طالع ساقط باشند و اگر مرغ در
ششم باشد زحل در او از دم موافق و بر عکس نرسد **باید** که
قمر متصل باشد بسعد و **باید** که زحل ناظر بود بسعد و بعضی از خوشحالی زحل
اثر از کنند و در آن محسرتق **باید** که زحل **مشرط** ناظر بود دلیل آبادان

وزیادتی دخل باشد باید که قدر اول ماه برتثیث زحل باشد
او باشد باید که زحل در یکی از خطوط خود باشد باید که قزو زحل
از مریخ ساقط باشند باید که نیرن قوی حال باشند در وند یا
مسعود و مسعود باید که رابع و خداوندش مسعود باشد
و در صلاح رابع بغایت باید که شید بدو وجه یکی آنکه خانه عاقبت
دوم آنکه نصیب ساع و عقار تعلق بدو دارند و گفته اند درین اعتبار
اصلاح هر چهار و تدفیر و رسیت زیرا که طالع دلیل زمین است
و عاشر دلیل دخلی و رابع دلیل بزرگان و سابع دلیل زراعت
و صلاح حال آن پس هر چهار باید که صالح باشد و الیس اسکنند
گوید طالع و خداوند او دلیل زمین انجست و عمارت آن و شتری
و پستاره که ماه از بر گرفته است دلیل خریدار و وسط السما
دلیل درختان که در بود و سابع دلیل جماعتی که از و حینزد
و رابع و صاحبش دلیل علمان و فرار عان آنکه باید و پستاره
دلیل عاقبت سهر دلیلی که قوی تر بود حال مدلول او نیکوتر بود و

بمعکس باید که ماه در حساب زیاده بود و اگر در سرف خود
باشد ما در وسط السماء خداوند طالع بد و مکر و هتبر باشد باید که ماه
خداوند خانه آتش خالی باشند از نجوس باید که طالع برج خاکی باشد
و اگر ثابت بود ولی باید که سهم السعاده و خداوندش مسعود باشند
تاخیر و برکت باشد باید که خداوند آشی عشریه قمر السعود نظری باشد
باید که صاحب ثانی نیز از نظر سعود و مخطوط باشد باید که سهم الضیاع در موضع
بینکواشند و قوی باشد و مخدورات وی چهار است نشاید که کسی
در یازدهم باشد یا چهارم نشاید که تدا الارض برج آشی باشد
یا کوی آشی آنجا بود که ضیاع از بی آبی خلل پذیرد نباید که خانه در
آبی بود در حلی در وی یا از تندی خاطر بوی که آن بر سبب تناسلی زرع بود
روان بود که وسط السماء برج آبی باشد و مریخ در وی یا از تندی خاطر بوی که
دلیل و میوه باشد خرید آن پنج بکن را شاید مشروطات وی منفست
باید که تدا الارض که تعلق بموضع پگون دارد برج ثابت باشد
باید که سعود در او تدا باشند خصوصا در رابع باید که خداوندان او تدا

مشرقی باشند و زاید در سیر و صاعد در شمال که این دلیل انشام کار
و دوام ثبات باشد و درین چکن شادمانی روی نماید که باید که ماه
بسعود پیوسته بود و زاید بود در حساب و صاعد در شمال باید که
طالع و خداوندش مسعود باشند باید که صاحب طالع قهرناظر
بود باید که نیرین بودت پیکر نکند و مخدورات وی دو است
نشاید که چهارم بیخ منحوس بود که بیم آفت عظیم بود چون سربلی
و سوختن و درآمدن دزد و جرب و فتنه و امثال آن نشاید که رابع
ببرحل منحوس گردد که سبب تناسلی و آن جای بود بزله و خسف و
مانند آن **ح** کند کایز و جاه و **ج** و **ج** مشروطات وی دوازده است
باید که ماه تحت الارض بود در خاپس یا در ثالث و اگر فوق الارض بود
باید که در حادی عشر باشد باید که سعدی ماه ناطر بود از برج ثبات
و ادلی انکه مشتری از وسط السماء بدو کرد اگر مشتری میر نشود بجای زهره
پسندیده باشد با خرنزی گوید اگر اتصال قمر مشتری میسر نشود
باید که مشتری در عاشر افتد که بو مشتری در عاشر دلالت کند بر دوام

آبانی کاریزی و اگر آن زمین بر سر نشود زمره را در عاشر فنادن نیکو
باشد باید که رحل مشرقی بود و پستقیم **السیح** باید که ماه برحل نظر باشد
از تثلیث و تسدیس نایک آید باید که ماه در برج آبی بود و در اسد
و دلو نیز و اداشته اند چه نیمه اول اسد و تمام دلو از برج امطارند و
باید که رحل در یازدهم باشد از طالع و سعدی قوی حال **بذبحی** سنجی کوید
اگر ماه ترسع آفتاب باشد و ناظر بود بسعد و بسیار پسندیده بود **ح** با
که خداوند چهارم در موضعی کوسعد بود و قوی **ط** باید که ماه را یید النور
باشد تا زو و سباب رسد باید که طالع وقت برج خاکی یا آبی
بود و جدی و حوت بدین کلا رشایسته ترند **با** باید که خیسر بلای زمین
باشند و بطالع ناظر از تثلیث و تسدیس ما کوکی سعد بدیشان **ط** شود
بمط مودت باید که صاحب پیت قمر در برجی ثابت باشد بمقر ناظر
و در برج دو جسدن هم روا بود و مخدورات وی چهار است **ا** نشاید که
ماه مقارن مریخ باشد یا مقابل او که دلیل تابی بود و گفته اند
که نشاید که قمر را با مریخ انصالی باشد **سیح** وجه باید که یکی از دو خیسر

وسط السماء اند که پیم ویران ^{شدن} حوی و بنا شدن جاه باشد ^خ شاید که خدا
و ند طالع نبط چنس بود یا با بطن یا راجع یا تحت السعاع باشد که بسی
خصل افتد و کعبه اند که بودن او در مقارنه نحسین پیم ویرانی باشد یا اینکه
بناحق از دست او بیرون رود ^د نشاید که نحسین تحت الارض باشند
خصوصا در و تد راجع که نکو میده بود و خوبی آرد **ع** آب را ندن در جو پیا
مشروطات وی همان مشروطات کاریز کندن است و آنچه خاصه
این اختیار است آنست که قمر میان طالع و دهم یا میان چهارم و نهم باشد
که هر یک از آن ربع مدست و اگر قمر تحت الارض باشد باید که
متصل بود بپستاره سعد که فوق الارض بود و قمر و آن پستاره هر دو
در بروج ارضی یا با همی باشند که بسیار پسندیده بود و آن آب
پوسته روان عابذ و مخذورات وی همان مخذورات باب سابق
و آنچه خاصه وی بود آنست که خدر کذار بودن قسم در ربع خدر
و آن میان چهارم و طالع و میان ههم و نهم چون معنی طالع کند
بر آنکه آب از آن جوی از پستاره وی نفع باشد **ط** درخت نشاندن

مشروطات وی هست است باید که ماه در برج آبی بود یا کواکب
که شیار کوید طالع و خانه ماه برج دو حسدین باید که بهترین نسبت
اما حکیم سجری گوید که تسمر در برج ثابت باید و بهترین برجی از لوازم
ثورا است آنگاه دلور صاحب کفاهه گوید در برج دراز مطالع باید
تا آن درخت ارتفاع تمام باید و آن برج ثابت باید شبانی داشته
باشد و طالع نیز برجی دراز مطالع باید که باید که ماه در طالع باشد
تا درخت زودتر بر آید باید که ماه متصل باشد بعدی که آن
سعد در طالع با عاشر یا شرف خود بود تا درخت نیکو باشد و ثمره
او بهتر باشد باید که خداوند طالع شرفی و صانع باشد
که دلیل زود رسیدن است و زود بار گرفتن این وقتی باشد که بطالع
ناظر بود که اگر ناظر نبود فایده ندهد و اگر شرفی نباشد ثمر نبود
باید که زحل قوی حال باشد و در و تدو مایلی و او را در طالع مادران
موضع که باشد خطی بود بهتر است که طالع یا خانه ماه برجی باشد
که دلیل آن درخت بود و در ساله مواسب زحل در منسوب است برج

پس بقدر ذکر یافته اگر ماه در برجی ثابت باشد باید که خداوند خانه او
بدون نظر بود و اگر آبی تا در آن درخت خصل پدید نیاید باید که ماه
و طالع بنظر نامی سعود آراشته باشند باید که ماه ناظر باشد زحل
از تثلیث و تسدیس **باید** زحل در خانه یا شرف یا فرج خود بود
و باید که قابل تدبیر قمر سعدی باشد در برج مویابی و ناظر باشد
بطالع **باید** که رابع و عاشق هر دو مسعود باشند **باید** که قمر زاید النور
و الحساب باشد و در اشعاع تا درخت خشک نشود **باید** که خدا
وند خانه ماه باده ناظر بود تا صاحب آن درخت از آن نفع گیرد
و همچنین بود چون صاحب طالع بطالع **باید** که ششتری ناظر
باشد زحل بنظر نمودت از خانه خود یا از شرف یا از موضعی که او را
در آن حیطة باشد **اگر** قمر در ثور بود و بسعدی نطفه دارد
از تثلیث یا تسدیس از میوه آن درخت نفع تمام بر مردم رسد
ط اگر قمر در برج بادوی باشد و بسعدی ناظر درخت زودتر بر آید
و بهتر بنالند و میوه پیشتر **و** اگر درختی میکارد که تقای آن مطلوب است

تصل

چون خرم و جود مانند آن اولی آن باشد که قمر در بروج ثابت بود
خاصه ثور و دلو و طالع نیز یکی ازین بروج بود و صاحبش نکو حال
و اگر درختی می نشاند که بار ندارد و چون سپر و جبار مانند آن
باید که قمر در جدی باشد تا نیک آید و مخدورات وی منفست
انشاید که زحل متصل باشد بگوچی باط که هم تابی درخت و فساد حال
صاحبش باشد نباید که ماه متصل باشد بمرخ یا باقیاب تخصیص از
بروج ماری که آن لیل خشک شدن درخت بود از بی آسینه
نشاید که خداوند خانه ماه منجوس بود بنظر یکی از نجومیست که صاحب آن
درخت از میوه اش نخورد و بیکن که از ابغوشند نشاید که صاحب
طالع غربی مخدز باشد که آن درخت در شاخ زنده نشاید که
خداوند خانه ماه محترق باشد که نشاند درخت را خصل سپرد
حذر کند از نجومست و سقوط صاحب طالع از طالع که صاحبش از آن
درخت بر نخورد و حذر کند از نظیرین باطالع از هر وجه که باشد که بسیار
ناپسندیده بود **و** **تخت** **انجمن** **باید** دانست که محبوب ثور است

و تخم افکندن پسنبله را و در دیدن جدی او و زود توب پس گوید کشتن
جدی راست و درخت نشانند ثور را پس بصلاح آوردن هر یک
ازینها از شرایط کلیه باشد اما شرط و طغریه ده است **اول** باید که طالع
برج ذو حسیدین و خاکی بهتر **باید** که خداوند طالع در برج منقلب بود **د**
باید که صاحب طالع بری باشد از خویش فاطر بود بطالع و بخداوند
خانه خویش **باید** که در برج منقلب باشد خصوصاً سرطان در برج
نیز نیکو بود **باید** که ماه زاید بود در عدد و حساب **باید** که قمر از تحت
الشعاع دور بود و از مناسبت سلیم باشد **باید** که رابع و خداوند
مسعود باشد **باید** که صاحب طالع زاید النور باشد ناظر بطالع
ط اگر ریاحین و نفول کار **باید** که قمر در حوت باشد متصل زمره نابدا
او بر آید و در اختیار چیزی که رنگ بوی بد چون زعفران و معصومین
معنی رعایت **باید** کرد **اگر** تسهر در برج باوی باشد و بگوئی سعد
متصل پسنبله بر آید اما بالیدنش متوسط بود و اگر در برج این
بود و زود بر آید و بهتر باشد و مخد و رات وی چهار اختر است **باید**

باشد

قرن ناقص النور باشد که آن حکم تباہ شود با جزئی گوید درین اختیار
اگر قمر را بوجهی نقصانی باشد هیچ خیر از آن تخم بصلاح نیاید
و منفعتی بخداوند گشت زسد نباید که خاکس را صاحب طالع نظری باشد
که آن نزع را آفت رسد نباید که قمر زحل متصل بود و نظر عدوت
که هر چه بکارند و بر بر وید و نشود و غا انک پذیرد شاید که قمر
کرد و بهر نظر که باشد که گشت از بیانی تباہ شود تا تخم قمر زبر که بستن
مشروطات وی نخبست باید که ماه در بروج کثیرة التولد باشد
و آن شدنی آبی و جدی است و زرع بعضی میزان نیز بسیار فرزند است
باید که طالع نیز یکی ازین بروج باشد باید که صاحب طالع نیکو حال
و بطالع ناظر باید که سعدی در رابع باشد یا در خاکسین باید که صاحب
خاکس را با صاحب طالع اتصال تسبول بود و اگر بخداوند چهارم
نیز نظر مودت کرد و غایت کار باشد و مخذورات وی دوست
نشاید که کسی در طالع باشد یا در زندگی خصوصاً در وقت الارض
باید که قمر تحت الشعاع باشد و در طبقه قمر نیز بد است

ت با جارت و دادن همیشه و طات و شی شستت! باید که طالع سعد و با

جر او دلیل موجب اوست و ماه دلیل پستاجر و وسط السماء دلیل بدل

اجارت و چهارم دلیل عاقبت بس اگر طالع قوی باشد اجارت

و سنده را نفع تمام باشد و اگر طالع محو پس باشد شیمانی بار آورد

و سر انجام کار برود انکار کند باید که قمر نیک حال باشد و در برج

ارضی بود تا اجارت پستانده منتفع گردد باید که ماه منفرت بود

از سعدی سعدی که آن مرد و سعد یکدیگر گشتند باشند و بنظر نمود

اولی باشد باید که ماه بخداوند خانه خود ناظر بود باید که خداوند

خانه ماه از مناسبت دور بود و باید که او تا و بسعد و زمین باشند خصوصا

وسط السماء است تجارت با نفع و دوشی باشد و کار بر او رود و مستاجر

غذ نمایند و در اداء بدل اجارت غدر نیارد باید که خداوند طالع

مخارج یا متقارن صاحب سابق باشد و سعدی بدبشیمان گشتند بود

اگر رابع قوی حال باشد و خداوندش نیکو حال و بطالع ناظر آن اجارت

مبارک آید و مخدورات اضداد اینها بود **و** **د** **ف** **سینه** **نماد** **ن**

و متصل

مشروطات وی منقست باید که قمر تحت الشعاع باشد تا آن نپهان مانده -
باید که طالع و خداوندش مرد و مسعود باشند باید که قمر بخداوند طالع
ناظر بود بودت باید که خداوند عاشر و سابع مرد و ساقط باشند
از نین باید که صاحب ثانی قومی حال باشد و مسعود و متصل بخداوند
طالع با اتصال محمود تا آن مال ضایع نشود باید که قمر در برج منقلب باشد
و اگر بر تثلیث زحل بود سبک بود باید که خداوند بیت المال صمیمی بود
و اگر وند الارض بود بهتر باشد و مخذورات وی دواست
باید که قمر در خانه او و خداوند طالع و ثانی منخوس باشند
نسیاید که قمر در عقرب و قوس بود که پسندیده نباشد و دقیقه
پرون آورند مشروطات وی سه چیز است باید که قمر صاحب
طالع متصل باشند بدل دفن باقبال قبول باید که صاحب عت
نیز بدل دفن سوخته بود بودت باید که سعیدین در او نماند باشند
و مخذوری بودن بخین است در او نماند که موجب تنایمی بود یا نامی
پدید آرد نه و دیت نهادن است مشروطات وی دواست

باید که قمر یکی از سعیدین یا بوطار دمسود متصل باشد در تحفه آورده است

که قمر در بروج منقلبیه باید و در دلو نیز جایز است و محذورات وی
خلاف اینها بود و دیگر اختر از باید که در اضعف مشتری که او دلیل است
و چون نیک حال نبود در ان آب قصوری واقع شود **فناودان**

آب راه پختن مشروطات وی چهار است **باید** که قمر در بروج است

باشد **باید** که طالع سینبر یکی ازین بروج باشد **باید** که سعیدین طالع

ناظر باشند **باید** که روی ناودان **آب** راه بجانب مشرق و شمال باشد

و این نکته در باب نجوم جنان بدخلی ندارد اما اگر در درکت اختیار است

برین موجب فکر کرده اند و گویا تجربه معلوم نموده اند که چون سخن

باشد خیر و برکت در ان موضع پدید آید و محذوراتی نیست که شبیه

که روی ناودان **آب** راه بجانب جنوب و مغرب بود که تباها و نا

پسندیده بود **تر** وقت مباشرت مشروطات وی نقیصت

باید که قمر در حمل و میزان و اسد و جدی باشد که آن دلیل بود بر زیادتی

نشاط و بقای قوت **جهد** باید که در قمر متصل بود بر زمره که آن دلیل است

کرن

برخی و زیادتی شهوت باید که ماه ناظر بود برج بزهد و پستی که آن
دلیل بود بر قوت تمام بهتر آنکه تسبیح از برج منصرف بود و بزهد
متصل و بر عکس نیز شاید اگر قمر با ثواب متصل باشد دلیل بود بر
یک باره رغبت کردن و از زیاد محبت و کثرت لذت اگر خواهد که
فرزند پدید نیاید باید که قمر در برج عقیم باشد که آن جزوا و اسپد
و سنبله است و طالع نیز برج عقیم باید و قمر از سعیدین ساقط اگر قمر
در حوت بود لذت زیادت باشد خصوصا با نظر ششتری حال
و در برج باوی نیز همین خاصیت دهد اما در برج آشی زنا لذت
و نشاط و خرمی مفراید و مخدورات می دو چیز است آنگاه که قمر
بزحل متصل است که آن لذت کند بر پستی و انقطاع نباید که
زحل در سابع باشد که آن لذت می و خلل بود **در** طلب کردن سرزند
مشروطات وی سازنده است باید که قمر در برج کثیر الولد بود چون
سرطان و عقرب و حوت باید که طالع وقت نیز یکی ازین برج بود
باید که قمر برج ناظر بود بود **ت** بهتر آنکه قمر از سعیدی منصرف باشد

و بسعدی متصل باید که سعدی در طالع یا وسط السماء بیت البرجا بود
و باید که صاحب خاص صاحب طالع ناظر باشد بودت **۱** باید
که صاحب خاص بطالع ناظر بود بودت **۲** باید که ششم در یازدهم
بود و صاحب خانه اش بونی ناظر **۳** صاحب برمان الحفایه کوید بهتر
آنست که آفتاب در جوزایا در سرطان بود **۴** اگر نوزدهم
نزدیکه خواهد باید که قمر در برجی بود در ششمه شمس و خداوند طالع و صاحب
بیت قمر و خداوند خا پس در برج یا اربعه مذکور باشد و اگر نشی
خواهد این دلایل در برج یا اربعه نوشته باید **۵** باید که در طلب
مذکور عدد ساعات موجه ماضیه از روز یا شب فرد باشد و در طلب
مؤنث عدد آن ساعات زوج بود **۶** طلب مذکور باید که در ربع
اول روز بود که پیش از ایدست و درین وقت نقطه بهتر کرد و طلب
اناث باید که ربع آخر شب باشد **۷** در طلب بنید خداوند عت
کو کسی مذکور باید در برج مذکور در طلب نبات بر عکسین باید که خداوند
خانه خا پس شرفی باشد و بیکو حال **۸** باید که طالع برستی تقیم الطلوع باشد

مذکور

باید که قمر از اتراق دور بود و محذورات وی چهار چیز است **شیاء**
که قمر در درجات محترقه باشد نباید که خداوند طالع و خاص ^{ساعت} بود
بپریند و از رجعت و اتراق بکومت صاحب خاص خدر کند از
فساد زمره که دلیل تابعی **خال** نشوزند باشند **ط** اخراج طفل مرد **آسم**
مشروطات وی **نخسیت** باید که ماه ناقص باشد در نور باید که قمر زمره
و شتری ناظر باشد بنظر نمودت و تریع نیز جایز داشته اند **بته** است
که قمر جنوبی مابط باشد **ک** باید که خداوند طالع و قمر در بروج **موش**
مستوی الطولع باشند **ب** باید که طالع نیز یکی ازین بروج باشد و سعدی
بونی ناظر و محذورات وی **ضداد** مشروطات **سه** شیر و ادکن **دک**
مشروطات وی چهارست **ا** باید که ماه از کواکب پس بری بود باید که
زمره مستقیم السیر باشد **د** باید که قمر بسعد و خصوصاً زمره متصل باشد **ی**
باید که زمره در فلک خویش مخدور بود و محذورات وی رجعت و اتراق
زمره است **سا** فرزند باید **پ** مشروطات وی شش است **ا** باید که
طالع وقت جزا باشد یا **پ** بنده یا **ا** و **ایل** قویس **ب** باید که طالع

و صاحبش مسود باشند که آن دلیل حسن تربیت بود **7** ماده که قمر از
مناسک پاک باشد که آن دلالت بر قبول غذا و نشو و نما و طفلی کند
8 باید که قمر بصاحب خانه خود متصل بود **9** باید که نیرین بکشد که ناظر باشند
بمردت تا مولود تربیت تمام **10** باید که **11** مسمومین السعیدین باشد
تا دایه را بر شفقت باشد و محذورات وی نخست نشاید که یکی از
نیرین منجوس باشند خصوصاً نجبی که صاحب ثامن یا رابع بود که او را
خطر باشد **12** نشاید که کنسی در دوم بود که غذا و شوار پذیرد و خذ کند از آنکه
قمر محصورین نجسین باشد که طفلی تربیت تمام نیابد و دایه بروی **13** من
بنود **14** روا بود که زمره و قمر از طالع ساقط باشند که دایه را هم بود
15 نباید که صاحب رابع و عاشر بدجال باشند و از طالع با صاحب
طالع ساقط که دایه و کودکی هر دو را بد بود **16** از شیر باز گرفتن **17** کودکی
مشرط و طات وی نخست **18** باید که ماه دور باشد از شعاع آفتاب
به نقاد درجه و بعضی به نمود درجه گفتند **19** باید که ماه متصل باشد
خداوند خانه خویش و بخداوند طالع در کتاب تحفه الملوك آورده است **20**

که درین احوال باید که قمر حیدر از خانه خود رانده پسندد که خداوند
خانه وی آفتاب بود که نظر ایشان بکند بیکر پسندیده بود باید که خدا
وند خانه ماه یا صاحب طالع در بروج ارضی باشد و نیک حال بود
باید که طالع کی از دو خانه شتری بود باید که ماه در برج آینه
بود مسعود و مخدورات وی ضد او اینهاست و دیگر آنکه نشاید که
طالع خانه زمره بود که آن لالت کند بر آنکه مادران فرزندان فرزندان
هیچ فرزندی که از شیر باز نماند **سج** که در کجی که از راهها مشروطات وی نخست
باید که ماه در برج مسعود باشد و بعضی گفته اند در حمل و ثور و سرطان
و میزان بکسیت و در جوزا و پسندیده و در میان و در باقی بد باید که قمر محصور
بین السعیدین باشد باید که طالع او تا در ارض سرخس پاک باشند
باید که قمر در تندیامی باشد باید که پستولی بر طالع کی از سعیدین باشد
و اگر مرد و سعد بهم ناظر باشند اولی بود و مخدورات وی دو چیز است
نشاید که خداوند ثامن و سادس و ثانی عشر بطالع ناظر باشند
یا در کی از او تا بودند بنا بد که قمر و خداوند طالع را بصاحب ثامن

وسا پس ثانی عشر نظر بود که آن موجب برج طفل کرد و لیکن که
بخی طره کشد **سلسله** نوبیدین پوشیدن **دین کران** بود آنکه درین اختیار جاره
از اجتناب تمام کردن چه نوبیدین پوشیدن درین عظمت
و علی الاطلاق درین باب باید که زهره نیکو حال باشد که گوگب نشت
دو شالی او بسیار نیکو بود و نباید که ماه در اسپد باشد که سیا
بد بود و آنچه عوام منجمان گفته اند که ثابت ترین برجها اسد است
و چون ماه در اسد باشد جامه ثوان پوشید که بسیار باصاف حسن مانند
سخن تمام اینست از برای آنکه بسیار متباهده رسیده است که کسی در آینه
جامه نپوشد و ماه در اسپد بود چون بران حال وقوف یافت
فی الحال برود کرد و دیگر نپوشید و اگر برین حال وقوف یافت کسی
نیاید که بوجی شیخ آن جامه را از وی بگردد پس اسد را صحتی
دیگر است درین معنی هر پون از شدت ثبات و خواجه نصیر الحق
و الیدین قدیس سره در شرح کلمات بطلمیوس در تفسیر این کلمه که
انقلاب الخد و مکروه علمها و استعمالها و الترمی فی الاسد و اعطیها

از اکان منحوسا و علی تقابل الشمس می آورده که مراد از عمل قطع جان
نوست و بعضی خطاط و نسخ نیز کرده داشته اند و اولی است
که ابتدا خطاط نکند و نه آغاز نسخ اما پیوسته در عمل محتاج باشد
باختیاری و چون ثبات در جامها مذمومست و ابتدای محمود بن
در ابتدا عمل و آغاز استعمال یعنی پوشیدن و بانیت کردن
قمر در برج ثابته نشاید و ثابت ترین اسد است چه نسبت را س
نزدیکست و مطالعش در بلاد شمال بسیار و صورت اسد الی
بر توحش و تسلط و بعد از اسد عقرب ثابت تر باشد و درین باب
مذموم تر چه مهبوط قمرست و خانه مرغ و بعد از آن لوجه خانه ^{حلس} تر
و زحل و سیل ثانی و ثبات و از همه کم غایله تر ثور باشد
که خانه زمره است و شرف قمر و کاتب الی طولون حکیم احمد
بن یوسف المهندس المصری در شرح همین کلمه فرموده است که
بروج ثابته کرده است در ساختن در بیدن و پوشیدن جامه و اسد
از همه بدتر است زیرا که او قمر را مجاور او بود و درازدیشی نماید

نابینسوروش

در مرتبه نزدیک او باشد پس معلوم شد که منع اسدن برای
 شدت بناست و بس گفته اند که طبع آتشین است گرم و خشک
 و طبع جابه زمر و لیسیت سرد و نرم بس طبع اسد ضد طبع جابه بود
 و نمک از دشش باینجه در دار بسبب طبع آتشین سوخت شود
 و از بسبب طبع بسبی دریده کرده و بیشتر تا آن جابه دارد و دش
 بقفوض و در آمده بود از آنکه اسد و لیل دل و پینه است و حکم
 اسمعیل باخرزی آورده است که در حدود ری دیدم که معرونی یکی از
 نزدیکان خود را قباخی بشید و یکی را کلاسی و یکی را موزه و سه
 روزی پوشیدند که ماه در اسد بود و در آن روز احتراق
 زحل در اسد و ماه در محاق آن هر چه را تخذیر که روزی بقبا
 منحوس است و دو کس که کلاه و موزه داشتند بدگرخی بشیدند
 و آنکس که قبا داشت از روز قبا پرون کرد و بس از آن روزی
 چند پوشیدس آنکه کلاه پوشید و چهل و پنج روز بیمار شد
 بیماری مخوف و بعاقت از آن مرض صحت رسید و آنکس که

موزه پوشیده بود و هفت روز بیمار شد و با فصاحت یافت و آنکس که بقا
پوشیده بود و مشغول اند روز بیماری کشید و او را از روی بهمان بردند یکدروز
بر بهمان خفتی و در آن حال خطایی کرد که سبب نکس شد و سیم روز بلاگشت
زمن جناب می افتد که آن مرض را نکس بدان سبب افتاد که او دیگر باره
مراجعت کرد و وجابه پوشید و غرض ازین حکایت آنست که مراجعت
با آن لبها پس نبراز حال اولست و بزعم بعضی از حکما اعتماد در بریدن
پوشیدن جابه بر منازل قمرست و در بعضی منازل که از نو بریدن
پوشیدن منع کرده اند و در کتب نجومی ثبت نموده اند و در آن باب
خطاکتری افتد و ما اختیارات منازل را بعد ازین تفصیل ذکر خواهیم کرد
انشاء الله تعالی و اهل حسد یکم جابه پوشیدن و بریدن و باز افکندن
بر ساعتها کنند و بدان ایماهی خواهد رفت و آنچه حکما از خبر نیابت
درین باب شرط کرده اند مفده چنانست باید که قمر در برج منقلب باشد
خصوصا حمل و سرطان و میزان و در جدی کرده داشته اند و در
دو جسدین نیز شاید تخصیص در حجت که لغایت پسندیده بود

یافت

باید که خداوند سابق ناقص السیر باشد و منحدر در جنوب **؟** باید که ماه
 را دید النور و الحساب باشد **؟** باید که قابل تدبیر ماه ساقط و **ضعیف**
 بود **؟** باید که قمر متصل باشد بر زمره و اگر اتصال مودت باشد اولی بود
؟ باید که بریدن و پوشیدن در ساعت مسعود اتفاق افتد و اگر آن
 ساعت ششتری بود جایه پاک بماند و در ساعت زمره بشود **؟** ششتری
 کز در دو ساعت عطار و مسعود **؟** نیز سکو باشد و اگر در ساعت قمر بود
 باید که قمر سعدی متصل باشد تا جرمی و شادی داشته آید و اگر جرمی متصل
 نشاید **؟** باید که سعدی در طالع وقت بود و اگر زمره باشد بهتر **؟**
 اگر ماه در عاشر بود بهتر باشد و از آن جایه بها و جمال سفینه **؟** باید
 باید که ماه بدان سعد که در طالع است مسعود باشد که آن اختیار در نهایت
 خوبی بود **؟** باید که زمره قوی حال باشد و پستیقیم خواج در نکت آورده است
 که درین اختیار طالع وقت و یازدهم باید که مسعود باشد **؟**
 باید که ماه بخداوند خانه خویش ناظر بود **؟** باید که خداوند خانه ماه قوی
 حال باشد و از خویش بر او مسعود ناظر **؟** باید که طالع پسر طان بود

اما اگر ساعت شش بود باید که
 سعدی در طالع بود تا خوب
 شرف بزرگی کرد **؟**

یا اول میزان قمر نیز درین دو موضع همبستر بود و آخر دلو و اول ثور
 رواداشته اند چنانچه حکیم باختری گوید آنچه نص کرده اند که قمر
 در برج منقلب باید موضعی خندست در برج منقلب که چون ماه دروی
 باشد چاه پوشیدن بغایت نامحمود بود و ماه در اول ثور که برج ثا
 بست چاه پوشیدن را بغایت پستوده است و باختر دلو همچون
 و در برج حوت سه مرتبه بیخ مزیدی است باید که ماه بکوبی متصل شود
 که صاحب طالع از منصرف بود و از کوبی منصرف شود که صاحب
 طالع مسعود بود در موضعی نیکو و طالع مسعود و آنچه از وی
 احتراز واجب دانسته اند مشقت خیر است نباید که ماه در برج ثا
 باشد و بنا برین همه اسدست چنانچه بستن ذکر یافت - نشاید که قمر
 مقارن نحوشاید در مقابله و تریع ایشان بود که آن دلیل نامرادی
 باشد در وقت استعمال آن چاه را از مقتضای طبیعت آن نحی خصوصاً
 که قمر در برج ثابت بود و حد کند از مقارنه و مقابله آفتاب
 که آن دلالت بر آنکه آن چاه به بارنج و ملال گفته شود و نامرادی بود

طالع بد متصل بود باید که قمر
 رونده بود از زایل بود تا
 که صاحب ص

از جنه ملوک و مستطان **ک** به پر میرد از ساعت زحل که جامه زود
جر کین شود تا آن **ک** بود عین کین و در زم باشد **ح** حذر کند از ساعت
منج که جامه زود دریده کرد و از سباع بدان خلل رسد **و** رواند
که قمر در طریقه محترقه باشد از بهر آنکه در وی نحو پستی مؤثر است
د بطلیوس کوید حذر کند از پوشیدن جامه وقتی که قمر در برج آتش
باشد و این سخن غریب است **ح** حذر کند از آنکه ماه نابط باشد و ضعیف
حال که قصور تمام پدید آید **سه** بهمانی رهن مشروطات وی ششست
ا باید که ماه متصل باشد پس از سعیدین خاصه ببطمودت - باید که
قمر ببطارد و ناظر باشد تا در مجلس سخن از ادب و حکمت و شعر
و لطایف گذرد و خورد و نینها از هر نوع پیش آید اگر قمر بر سر
متصل باشد با وجود اتصال عطارد در آن مجلس با قومی دانا و تازه
روی و لهوناک و سرود کوی و نشاط اینکین ملاقات کند **ک** اگر قمر با جود
نظر عطارد بیشتر می سپوند و در آن محفل با فقها و ابا و اصحاب
دیانت و ارباب درع مصاحبت نماید **ه** باید که عطارد و جود شجاع

متصل ششتری کار بر مراد رود اگر عطار و مسعود بزمره ناظر باشد
 در آن ضیافت نشاء و غمی باشد و بیسج خایله پدید نیاید باید که قمر
 در برج ذوجسیدین باشد ما افتراج نکودست دهد باید که از ثوابت
 آنها که بر مزاج زمره و عطار دهند در یکی از او تا دباشند یا با سهم
 و صاحبش با ماه و آن پستارگان سماکین اند و نسو واقع وردف
 و مانند آن تا در نشاء پیفراید و نام مجال آید و مخذوراتی چهار چیز است
 نشاء که ماه یا عطار در برج متصل باشد خصوصاً بنظر عداوت که در آن
 مجلس خبک جو بیان مخالفان پدید آید و طعامهای سازگار پیش آرند
 و بدان دعوت رفق حاضرینود - روانود که قمر با عطار و بر حل اتصال کند
 که در آن مجمع با قوم و دین حقیر ملاقات کند و سخنان دلگیر شنود
 و موجب سلامت کرد و نشاء که یکی از دو خیس در و تد بود که مجلس
 نبر مراد کرد و خذر کند از آنکه طالع وقت عقب باشد که در آن مجلس
 مخالفت پدید آید و عیش منقص کرد و **سور** در **جاستن** بدانکه عطار در
 یسل با زنی است بس همه حال باید که رعایت حال او بکنند و طالع ^{حش} و صاحب

نیکو

موش

دلیل حریف و ماه دلیل کمتر است و مشتری و اقیاب دلیل تترس هر یک
ازین دلیل که مسعود و قوی باشند صاحب آن دلیل برد و هر کدام ضعیف
و منحوس باشد صاحبش بماند و در کفایت التعلیم آورد که یکی از موز
هر مس آنست که می گوید که از ده درجه ثور تا ده درجه اسد شرفیت از ده
اسد تا ده عقرب جنوبی و از ده عقرب تا ده و لوغی و از ده و لو
تا ده ثور شمالی چون مریخ در ربعی ازین ربعها باشد اهل آن ربع درجه
غالب آیند برای آنکه مریخ با ایشان باشد اگر مریخ در ربع مقامی باشد
او غالب آید پس از ملاحظه این حال که اصلی است درین باب غافل تا
بود و اما مشروطات دیگر نیست و دو است باید که طالع سعدی باشد
تا کار بر مراد رود باید که صاحب طالع در عاشر بود تا آغاز کننده
ببرد باید که در سابع نخنی بود تا آغاز کننده غالب شود اگر ماه متصل
بود بسعدی آنکه آغاز کند غالب کرد و اگر متصل باشد بخشی آنکه اول
باز مغلوب شود اگر خواهد هر دو حرف برابر بازند خداوند طالع
و سابع هر دو را در وسط السمانند اگر ماه و عطار هر دو نیکو حال باشند

حرفیاں مرد و راست بازند و دعائی نیکند و قصرانی گوید در آن جانب باید نشستن
که قمر در برج آن جانب باشد از شمال و جنوب و اگر جنبانچه اتفاق افتد که
در جانب موضع قمر نشیند کسب و لالت آن موضع بر جهات اربعه
ماه در برج حمل و حمل دلیل شرفست در جانب مشرق نشیند و باقی برین
قیاس هم نیکو بود **و** باید دانست که مشرق این شمال بود و مغرب آن
جنوب پس در نشینستن ملاحظه این جهات کند تا غالب آمد **باید** که
مخ در آن جانب باشند که مصاف بود و جنبه آغاز کنند تا غلبه کند
اگر صاحب طالع پند مر صاحب سابع را غلبه در جانب آغاز کند **باید**
اگر صاحب طالع و سابع مقارن باشند در پیت الرجا و مشتری در
طالع بود یا ختن ایشان براد باشد و براد بر نیزند اگر خداوند
طالع و سابع در عاشر باشند زمره در طالع مرد و حریف بخرمی
و نشاط بازند و چون فارغ شوند خوش دل و خرم باشند اگر طالع سبح
و جسدین باشد و خداوند طالع نیز در برج مجسده باشد مرد و
لبها راست کنند و دعائیا زنند **باید** که تسبیح در برج منقلبه باشد

الادرجدی و در جزایر نیز موافقت **ه** باید که قمر متصل باشد بزمره
یا عطارد یا مریخ تا بازی نیک آید **و** باید که طالع مریخ زاید المطالع باشد
و اگر پس بنده کند شریطی که عطارد بوی نظر باشد **ب** بهتر بود **و** باید که قمر
زاید النور و العود باشد **ج** اگر خواهد که بازی دیر کند و طالع مریخ است
کنند **د** اگر منقلب بود بازی زود گذر **ط** اگر **ق** متصل باشد بزمره و عطارد
مسعود و با جو و آن مشتری در طالع بود آغاز کنند **ه** هر **و** اگر ماه
از عطارد منصرف بود و بصاحب طالع متصل دلیل کند بر حضور کسی
که آغاز کنند را تعلیم دهد و اگر بعد از انصراف از عطارد و بصاحب
سابع متصل شود دلالت کند بر حضور کسی که با آغاز کنند خصومت کند
و حریف او را تعلیم دهد **ا** اگر طالع یکی از بروج محبده باشد و قمر
جالی البیروج کدام بر یکدیگر غالب نشوند **ک** اعظم شرایط درین است
آنست که عطارد مسعود باشد و بطالع و صاحبش نظر و آفتاب
یا مشتری بوی متصل با اتصال محمود و مخدرات **و** منفست **ن** شاید که
خداوند طالع و خداوند سابع بیکدیگر نظر باشند از مفایده که آن

و لیل خصوصت بود - نماید که صاحب سابع صاعد بود و در
جنوب بلکه باید که مابط بود در شمال **نشاید** که چون صاحب
طالع و سابع در وسط السماء باشد عطار در طالع بود که میان
ایشان مباحثه بسیار رود **نشاید** که در همین حال یعنی با وجود بودن
خداوند سابع و طالع در عاشر مریخ در طالع بود که دروغ بسیار
گویند و آخر بملالت کشنده **نشاید** که در همین حال مذکور زحل در طالع بود
که هیچ یک نبرند و بخر شوند و نه برآید بر حسیز نند و روان شود که قمر در اسد
و قوس جدی باشد متصل زحل خدر کند از آنکه قمر در طالع باشد
که هر که آغاز کند از وی **بند** **شرطی** **بختن** **شرایطی** که در باب نزد گفته
شد در شرطی نیز مرعی باید داشت و آنچه خاصه **شرطی** باشد
و و غیر است **باید** که قمر از عطار و منصرف بود و مریخ متصل از
بر آنکه عطار و منمن لعبت و مریخ پذیرنده لعبت **باید** که زحل مسعود
و قوی حال باشد و بطالع و صاحب طالع طاهر بود و اوقات
بیشتری بونی **صاحب** بر مان الکفایه گوید **شرطی** زحل است

وزد عطار در امر که شرط پنج باز دینک حالی زحل باید طلبید و هر که
نزد باز دینک حالی عطار در بر وقت یبری ماه مسعود باید و چون این
شرایط بجای آورده شود آنکه آغاز کنند بود بر دو مخدورات می
همان مخدورات باب سابق است **ح** چهار پایی خرچین تهمه سوار
مشروطات وی ده پسر است اگر پستور ریاضت یافت میخرد
باید که طالع و جای هجرت منقلب باشد اما دوزخ تو پس گوید
جای ماه طالع حمل باید یا ثور یا کبک از برج محسبه و نقول کوشیما رقم
در اسد نینر شاید و اگر این پستور ریاضت نایافته باشد طالع موضع
قرنیه آفرین اسپد باید و با خزی گوید درین اختیار **ت** منقلب
باید متصل سعدی و اگر طالع برج ذو حیدرین کنند بهتر باشد و چهار پایی
زودتر ریاضت پذیرد و بهاشن زیادت شود باید که ماه متصل باشد
بگوئی پیغمبر البیر و بهتر آنکه آن گوکب سعدی باشد مشرفی و صاعد
تا در بها و نیکویی پستور نقراید **د** باید که او تا د از نحو پس خالی باشد
و بسود و مزین **ک** باید که ساد پس و صاحبش سلیم باشند از جنس

باید که صاحب ششم با صاحب طالع و خداوند تیرا با موافق باشند
 و اگر صاحب طالع در حمل باشد پس از نیکو بود صاحب سر السر بر گوید
 درین اختیار قسم در طالع وقت رو باشد **ح** باید که قمر بتسلیس
 یا تثلیث زمره باشد **ط** باید که قمر متصل بود بشرتی مخرج تا تمام فوت
 و نیکو آید بطری در باب اسب خریدن خصوصاً فصلی آورده است
 اگر چه حقیقت بعضی از آن نکات را معلوم نیست فاما تجربه ترک
 ایراد کرده میشود و آن فصل شصتست بر دو نوع نوع اول باعتبار آسمان
 ایسمان و نوع ثانی باعتبار الوان ایشان اما نوع اول اگر دو ساله خرد
 باید که قمر در عاشر باشد و منفتم مسعود بود اگر سه ساله خرد باید که قمر
 در وسط آسمان بود و طالع مسعود باشد و اگر چهار ساله خرد باید
 که قمر بران و نهم بیع درابع باشد و مسعود بود و اگر پنج ساله خرد باید
 که قمر میان و تدالارض و قمر طالع باشد اما نوع دوم اگر اسب
 سیاه خرد که زحل در طالع نبود و قمر زحل متصل نباشد تا اگر استغنی
 نرسد و اگر اسب زرده باشد باید که شتری در طالع بود و قمر

باید

بد متصل تا بدان شاد و خرم شود و اگر اسب اصغر یا گلگون باشد
 باید که مرغ در طالع وقت بنود و قمر از وسط باشد تا زبان برسد
 و اگر کمینت بود باید که آفتاب در طالع وقت بود یا متصل
 با آفتاب تا بدان اسب شاد گردد و اگر اسب خنک باشد یا
 جرمه باید که زمره در طالع وقت باشد یا قمر بد و متصل بود تا آن ^{اسب}
 ابلق باشد باید که عطارد در طالع وقت باشد و قمر بد و متصل بود
 تا آن اسب فرجه گردد و نیک صورت گردد اما برج کشیدن
 قادر و توانا بود و اگر اسب ابلق باشد باید که عطارد در طالع وقت
 باشد و قمر بد و متصل بود تا نیک آید و برادر برسد و مخذورات می
 نه است نباید که ناه بگو بگی مقیم متصل باشد که این حیوان بر دل
 خداوند گران و ناخوش آید بشاید که قمر بر جل نظر باشد که پیرا
 یم بود و خداوندش را ملال منسراید خدر کند از مقابله و مرغ
 که آن دلیل تناسلی چهار پای بود نشاید که جای ماه و طالع برج سبعی
 باشد به پریند از آنکه قمر بگو بگی راجع میوند که آن چهار پای را عین

فرجه گردد و نیک صورت شود
 اما برج کشیدن قادر و توانا
 بود و اگر اسب

پدید آید و گفته اند اگر آن کوکب صاعد باشد درین سپهر نقصان
پدید آید اما در بهای وی چیزی نپزاید و شاید که تسهیر کوکبی باطین
که نقصانی برسد و گفته اند اگر کوکب باطین مستقیم باشد درین سپهر
پزاید اما در بهای وی نقصانی بخراوندش رسد اگر قمر در اسد یا حوت
و مریخ در وسط السماء بود دلالت کند آن اسب و ندان کرد یا لکد زن
شود و از وی ریح رسد شاید که قمر در برج منقلب باشد و مریخ
بود از مریخ که آن چهار پایی سرکش شود و شیر باشد و او بنود که در وقت
خریدن مریخ در منقسم طالع باشد که صاحبش را کبته رسد **ط** چهار پایی رسد
جهت حمل و نتاج مشروطات وی دو چیز است اگر چهار پاییان
بارکش باشند چون شتر و خر باید که طالع وقت و جای قمر نیمه آخرین
فوق باشد و اگر چهار پاییان بجهت نتاج باشند چون گاو و گوسفند طالع
و جای تسهیر همین که گفتیم شاید در نیمه آخر اسد نیز بخور کرده اند
اگر خواهد که آن چهار پایی قیمت زیادت گیرد باید که طالع برج حیدر
کند و قمر را پستارگان سعد متصل سازند و مخدورات وی است

که شاید که قمر نحوس بود و ناظر زحل که علی عظیم آرد و مرغ نیزت بد
ع تا شاکر دن جنبشکی مشروطات و بیفتست باید که ماه در برج
مجدده باشد - باید که ماه منصف باشد سعدی و بهتر آنکه زمره باشد
زیرا که موافق تماشا و بطرسیت و تا باز آمدن انگن پس شادان باشد
و هیچ غم بوی نرسد - باید که قمر از سعدی منفرف شده باشد
و بهتر آنکه آن سعد در طالع بود اما کار بر مراد باشد اگر ماه در برج
دوم باشد زمره را پسند درین زمره نگاه کسانی باشند که بدید
ایشان شادمان کرده اگر ماه در عاشر باشد مخصوصین السعیدین
در آن زمره شادی بسیار دست دهد از برای تماشای شادمانها
باید که ماه در برج حاکمی باشد ناظر زمره و طالع وقت نیز یکی ازین برهما
باید از برای تماشای آن مواضع که بر لب آب بود یا در محلهای که
آب بسیار بود باید که قمر در برج آینه بود و زمره متصل باشد
و مخدورات این اختیار دو است شاید که ماه با مرغ باشد خصوصاً
از مقابله و ترسع که آن دلیل اندوه و طالت باشد - نباید که قمر

بزل شوند که آن دلالت بر دل مشغولی و بجز کند **عاشقا** که درین بر
مشروطات وی ششست **باید** که طالع برح ارضی بود - **باید** که درین بر
ذی اربعه توایم باشد چون حمل و ثور و اسد و جدی **باید** که یکی از
سعیدین در طالع باشد و یک در عاشق اگر ماه از زمره منصرف باشد
و خالی الیبر بود بهترین و مستی باشد تا شمار او آن مرتبه نگاه بعبایت فوق
آید اگر خواهد که دور رود **باید** که طالع برحی منقلب باشد از بهر آنکه دلیل
رفتن و حرکت برح منقلب است و اگر خواهد که نزدیک رود **باید**
که طالع برح ثابت کند و عقرب هر چند که برح ثابت نشاید **باید**
که قسم در چهارم طالع یا در نهم یا در ششم بود و مسعود باشد تا عاشقا
بر مراد گذرد **باید** که مشتری نیک حال باشد و در طالع یا عاشق بود
یا عطار و در یکی ازین دو و تند بود که دلالت بر شادی کارمانی کند **ح**
باید که و تند زایع نیز مسعود بود تا در آن مقام که محل تماشا سنت فایده
پند و محذورات وی سپهر است **آشاید** که ماه در اوایل عقرب
باشد که بسو طم و حدنچیس است - **حذر** کند از آنکه در موسم باران

مسود

طالع یکی از برج آبی کند و ششم و زمره در عاشر که البته از باران ضرری رسد
و بلال انجامد - حذر کند از بخت طالع و سقوط صاحب او از دو که پیش
منقص کرد - **تاشا کردن آب** محمد یوب کوید نرمت و تاشا
در آب میسر نشود - در زور تها و کشتیها بس باید که اختیار
در آب افکندن در وان کردن را ملاحظه نمایند و آنچه خاصه این اختیار
از مشروطات بخت باید که طالع وقت برج آبی باشد - باید که زمره در
طالع بود یا در دهم یا نهم تا آنکه با نشاط و طرب بود و نیکو بود
و اگر ماه متصل بود بزمره و زمره در برج ذو حیدین دلالت کند بر آنکه در میان
آب کسانی را بپند که بیدار ایشان شاد شود و اگر زمره شتری
متصل شود یا شتر شتری بپند و همین حکم دارد و باید که ماه در پیجم
یا نهم یا نهم باشد اگر خواهد که در آن تاشا در بیاند طالع برج
ثابت خاکی کند یا آبی و ماه را در وسط آسمانند تا در آن مقام مستلما
بماند و باد های خوش موافق آمد - اگر خواهد که از آن تاشا زود
باز آید طالع برج منقلب باید یا آبی یا خاکی و سعدی در وی ماه در فرج

خود یا فرج مشتری تا معاودت بسعادت و حرّمی بود و آنکه از
مخزورات است اضداد مشروطات باشد **۴** شراب نخستین
مشروطات وی شش است باید که قمر در برج آبی باشد الا غریب
باید که قمر زمره متصل باشد تا آن شراب طرب فرایند بود **۶**
اگر قمر بعد از اتصال زمره با قناب پیوندد بنظر مودت بسیار کس
از آن مخطوط شوند **۵** اگر اتصال ماه ببطارد مسعود بود آن شراب نجرمی
و طرب خورده شود با سر ریغان موافق **۷** اگر شراب برای حال کینند
باید که ماه در برج هوا بی بود متصل ببطارد تا از آن فایده یابند بهتر است
که ماه ششتری نظر بود تا از آن شراب منفعتی عظیم رسد و مخذورات
وی دو چیز است **۱** شاید که قمر زحل نظر باشد بنظر عداوت که آن
شراب غم نبرائیده بود و دیگر و خوار آورنده و اگر نظر مقبول بود
آن شراب دیر خورده شود **۲** روان شود که قمر برج مکر در نظر ناپسندیده
که آن دلیل شکستن خم یا تباها شدن شراب باشد **۸** شراب خوردن
مشروطات وی نه چیز است **۱** باید که ماه در خانه های سره بود یا در حوت

باید که مشتری در طالع بود یا و تدی کرد اگر ماه در میان دهم و نهم
 طالع باشد یا میان چهارم و طالع در آن وقت شراب کس خور
 دن سود دارد و در آن دو ربع دیگر شراب نوساز کار و شایسته
 بود و زیان ندارد اگر پسند خورد باید که ماه با ثواب متصل باشد بود
 اگر شراب فایندی و شکری خورد باید که ماه مشتری متصل بود و بنظر
 محدود اگر شراب انگوری خورد مالد که ماه بزمه پیوندد با اتصال شدیده
 اگر شرابی خورد که از جنوبات کرده باشند چون گندم و برنج
 و ارزن و مانند آن باید که مسترد بر بروج خالی بود متصل کو کبی سپید
 تا موافق آید خوردن همه شرابها را بهتر است که قمر زبره متصل
 باشد از ثور تا میزان و درین شرط باید که قمر مشرقی بود و زمره
 مغربی اگر خواهد که در شراب خوردن بر همه کس سبقت برود باید که
 در آن ربع بشیند که قمر در ولایت اگر میان طالع و غاشر باشد
 در جانب غربی شمال و میان چهارم و طالع در طرف شرقی
 جنوب و مخدورات وی دو چیز است ماه در بروج خالی و متصل نخل

در جانب شرقی شمالی و میان
 و چهارم در جهت غربی
 جنوبی و میان غاشر و سابع

شراب انگوری خوردن زیان دارد و طبیعت را از ضوابط اعتدال
 بسوی برودت و بویوست گشود - ماه در برج آئین و متصل برج شتر
 آنجک خوردن حضرت رسانده **چو کمان دن** مشروطات وی
 یازده است باید که ماه در برج منقلب باشد - باید که ماه منقلب باشد
 بسو و یا برج از نظر مودت خصوصاً تثلیث **باید که طالع پسرون**
 رفتن برای جوکان زدن برج منقلب باشد و طبری گوید در جات
 طالع باید که از اول آن برج باشد تا ده درجه از هر آنکه هر بریج
 که منقلبست و جداول برج را انقلاب زیادت باشد و بهترین برجهای
 این الخیت مارحل و میرانست از برای آنکه سرد و برجهای اعتدالند تا جوکان
 و نشاط کردن اسب تا سخن بر مراد بود و دست بر **باید که خداوند**
 طالع بسو و منقلب باشد **باید که خداوند طالع فوق الارض باشد** خصوصاً
 عاشق و حادی **باید که صاحب طالع از اتراق و نحو پس پاک بود**
و اگر خواهد که غالب شود کوی بدان جانب باید زدن که ماه در آن جا
 بود و روی بدان جانب **باید کرد برین پس ارباع جانب که در اختیار**

زدن

نزد باختر گذشت و با خیزی گوید کشف از آن جانب باید کرد بجهت
آنکه در زود شطرنج باختر در بر می نشینند که قمر در آن رعیت
و غالب می آیند و در شپتن در وی با خیم کردن شیت با قمر می کنند
اینجا نیز همچنان باید که مریخ قوی حال باشد و در عقرب بهتر زیرا که
از دلیل قوت این است **ط** باید که عطارد مسعود بود تا لبعهای زیبا
و این که توان نمود و کارهای پسک توان کرد **و** باید که صاحب طالع
در دم باشد یا یازدهم متصل بسعد و در بری از خویش بهتر آن بود
که قمر صاحب طالع محصور بین السعدین باشند تا آن کار نیکو بر آید
و محذورات وی نخست آنست که ماه در برج ثابت باشد که آن
دلیل گرانی و کاهلی بود و در برج ذو سپیدین نیز روا داشته اند
چون دلالت بر افتادن مرد و مرکب کند **ب** باید که ماه بر حل **متصل** باشد
بهیچ نوع از انواع اتصال که آن دلیل بطور حرکت باشد **و** رواند که ماه
یا جداوند طالع متصل باشند پستاره تا بطه که آن دلیل افتادن
از اسب باشد **م** محمد ایوب گوید که اکب سعد در وقت نشاید که

این کج را موافق نبود و مرا امر این سخن مقین معلوم نیست. عمر فغان
گوید باید که زحل در و تدن باشد خاصه سابع که تباهی و خلل آرد
عوطیب و **عطر انجمن** مشروطات وی شش است **باید** که طالع
حل یا قوی پس باشد. **باید** که زمره در طالع بود تا آن طیب نیکو آید
باید که قمر در مثلثه آئینش باشد و در ثور نیز جایز است **باید** که قمر در
عاشق بود متصل زمره تا بسیار فایده دهد و بویش لطیف و نافع
بود و اگر قمر در طالع بود متصل زمره همین خاصیت دهد اگر آن طیب
بدست بکار و از ندهنتر آنکه قسم در جوزا بود بطارده متصل اگر آن
طیب از نهر نخور باشد **باید** که قمر بمقابله مریخ و اقصاب بود تا نخور را
از آتش بوی خوش باشد و مخدورات وی آئینست که بر پر میزد
از بودن زحل در طالع که آن طیب بزبان آید و بویش متغیر گردد
عربیه فریبتاد مشروطات وی تنگست **باید** که قمر در
وقت هدیه فریبتاد در منقته بود مسعود تا آن مقبول
- **باید** که خداوند خاپس نیز در سابع باشد مقبول از صاحب سابع

تا آن بدیه یعنی تمام پذیرفت شود و اگر خداوند خدای منقسم در نیم پذیر
و قسم در منقسم آن بدیه در محل قبول اشد و فایده تمام دهد
اگر قمر از چهارم بحسب او نوسابع نکر و نظر نمودت و خداوند سابع
قمر را قابل بود موقوع آن بدیه نیک باشد و مرادش این است که اگر خواه
نازیادت از آن منفعتی بوی از رسید باید که طالع برج جمین
کند خصوصاً جزا حکمای هند گفته اند بدیهانزدیک پادشاهان
و پستاندگان که باید که خداوند ساعت یکی از سعیدین باشند
با اثبات ما مقبول و پسندیده بود اگر قمر در منقسم طالع بود و بخداوند
طالع و خداوند چشم نکر و آن بدیه بخوشدلی بازرسد و در میان
سج ملالی نباشد اگر قمر در طالع آن وقت باشد که بدیه میسرستند
و از خداوند طالع منصرف بود و خالی السیر باشد یا بخداوند دم
پیوندد و لیل کند که بر پسر آن بدیه چیزی دیگر زیادت کنند و
به تبرک باز فریستند و اگر پذیرند پذیرفتن سیک بود و با فایده
باشد و مخدورات وی آنست که نشاید که خداوند به منقسم راجع باشد

و قمر ساقط یا تسمر در وسط السماء متصل بصاحب طالع که آن هم پذیرفته
نشود و طالع و وحشت پدید آید **خضاب** در نیت کردن مشروطات می
دو است **باید** که قمر در جوزا و حوت باشد **باید** که ماه بزمره متصل باشد
و خدر **باید** که در آنکه ماه در سرطان و عقرب بود که ناپسندیده باشد
و در برج دیگر متوسط بود **عطا** ابتدا علاج مشروطات می مشتیت
باید که سعدی در طالع باشد نه مقصود حاصل گردد و ذکر طبیب نیکو ظاهر
شود **باید** که سعدی در عاشر باشد تا بیمار فرمان برود و تخلیط نکند **باید**
منقح و حشاش مسعود باشند یا بسعود ارا پسته تا بیمار رود و علاج پذیرد
اگر رابع نینس صالح الحال باشد ما سعدی آنجا بود علاج نیک کار کرد
آید و عاقبت هم طبیب و هم بیمار برادر پسند **اگر** قمر از سعدی نرسد
بود و سعدی متصل بیمار و طبیب از یکدیگر راضی باشند **باید** که طالع
از برج منقلب بود **باید** که خداوند طالع سعدی متصل باشد **باید** که ماه
در برج منقلبه باشد تا علت زود زایل گردد و محذورات وی ده **است**
است که نحسی در طالع باشد که آن علاج خطارد و تبائی آن ظاهر گردد

نشاید که نحسی در عاشر بود که تخبط کند و سرمان نبرد و کار طلب
 دشوار کرد **د** حذر کند از بودن نحسی در هفتم که چهار از آن علت بختی دیگر
 رود **ب** بریزد از آنکه نحسی در رابع بود که چهار را خطر ملاک باشد
و نباید که قمر نحس بود یا متصل بنحس که طلب و چهار از یکدیگر بجز شوند
 روان بود که طالع وقت نحس بود و خصوصاً صاحب ثامن که چهار را
 نسی طره باشد **ح** حذر کند از آنکه صاحب طالع در ششم باشد یا صاحب
 ششم در طالع که چهار را آفت رسد **ج** ماه در طالع وقت دارد و دادن
 نشاید که علت و ورم بدیداید و گفته اند در هیچ و نینز نشاید بریزد
 از آنکه خداوند طالع تخرق باشد یا نحس بدو ناظر **ا** اختر از باید کرد و از بودن
 صاحب طالع در ششم یا صاحب ششم در طالع که آنی لالت بزیادت
 مرض کند **ف** **علاج اعضا مشروطات وی شش است** اگر که غصوی را
 علاج خواهند کرد بدانند که آن عضو از منسوبات کدام برج است باید که
 ماه در آن برج باشد مسعود و قوی حال و دور از نحس و این قول اختیار یکم
 سخن و با فزنی است و بعضی گفته اند که ماه در آن برج نشاید و این

قول خالی از سختی نیست بس ادلی آنکه اگر در آن برج باشد البته مسعود بود
اگر علاج نهمیم بالا خواهد کرد از تن و آن از فوق بود نماند باید که قمر
میان دند السماء و دند الارض بود که آنرا ناحیت علیا خوانند و اگر علاج
نهمه زیرین خواهد کرد باید که قمر در ناحیت سفلی باشد اگر مقصود از معالجه
نقصان جزو سیت از بدن یا از استنفرج خلطی باید که ماه ناقص النور باشد
و اگر علاج از بهر زیادتی باشد مانند فریبی باید که قمر زاید النور باشد
شرط اعظم درین باب آنست که در طالع وقت سعدی باشد تا نفعی حاصل
آید باید که مستنر زاید العدد باشد تا آن کار آسپان بر آید باید که مستنم
و صاحبش را مسعود سازد و از صاحب طالع با نصیب گرداند تا معالجه
بطریق احسن وجه بگیرد و محذورات اصداد و مشروطات بود **فما علاج جناب**
امراض مشروطات و نجسیت ای باید دید که آن علت از دلوات
که ام کو گبت اگر مرغ و لیل آن بیماری باشد در آن وقت علاج باید
کرد که مشتری در و تند باشد اگر زحل و لیل بود آفتاب را در و تند
یا مثلش باید گرفت و اگر عطارد و لیل بود زهره در و تند باید و اگر مشتری

دیسل بود باید که ماه در مقابل خداوند آن سحر بود که ماه در وی بوده باشد
در وقت استیلاج باید که ماه از نحو پس خالی باشد باید که قمر مسعود بود
با بطار و مسعود و این بهتر باشد باید که سعدی در طالع بود و سعدی در
رایج باید که ششم و حاس با اصلاح آورد و مخدورات وی نیز نجسیت
بناید که ماه در سبوط باشد یا در وبال یا طریقه خرقه که کار بر مراد زود
بناید که ششم در مقابل خداوند ششم یا ششم باشد روا بود که ماه با ثواب
مقارن بود یا در مقابل و تریع وی باشد صد کند از آنکه میان ششم
و اوج او کمتر از دوازده درجه باشد اگر نخدی دلیل مرض باشد نشاید که
در وقت معالجه در وقت باشد **علاج بیماری قدیم مشروط است**
وی سه است باید که ماه در ثور و مثلتهای او باشد باید که قمر از نحو پس
پاک بود باید که سعیدین در او تا دباشند تا مرض معاد و دت نکند و اگر از
باید که در از اتصال ماه بر حل که آن سبب در از وی مرض است **علاج نجسیت**
پوی از وجع و معال و غیر مشروط است وی نجسیت باید که طالع حدی باشد
یا دلویا حوت باید که قمر در یکی از این بروج باشد باید که نحو پس از قمر سقط

باشند باید که ماه بسود متصل باشد اگر این علاج مسهل خواهد کرد باید
که مرغ بنظر نشد پس تا تثلیث نفخ کرد تا بقوت حرارت او دارو
باطراف رسد و فایده دهد و محدود زانت خلاف مشروطات باشد
قد داروی مسهل خوردن خورون داروی مسهل را علی الاطلاق شرط
جندست و باز مسهل را نسبت عملی که از وی صادر شود مثل دفع
سود یا صفرا و مانند آن شرط جزئی خاصه و هر یک بجای خود مذکور می گردد
اما اثر ایط مسهل خوردن مطلقا سیزده است باید که طالع وقت بروج آبی باشد
باید که قمر در بروج آبی بود خاصه عقرب و حکیم بطلمیوس و اتباع او
برین قول متفق اند و خواهد در شرح شمره آورده است که بودن شمر
در بروج آبی اقتضای حصول رطوبات کند و را بدان حیوانات
و حصول رطوبات داروی مسهل را نجاتی زیادت نتواند بود
و میلان اخلاط باسپانی میسر کرده و بعضی گفته اند در بروج جنوبی
جایز است الاجدی و جمعی در سینان رواداشته که از بروج
اسفل است باید که ماه ناقص النور و الحساب باشد باید که شمر

بطی السیر بود باید که ماه منفرد بود از سعدی متصل باشد بسعدی
دیگر باید که دوری از دُنب پیش از سیزده درجه باشد باید که عرض
ماه جنوبی باشد **ب** باید که ماه نابط بود در جنوب ما خلط منسود آید
ط باید که مرفوق الارض بود و متصل باشد پستماره تخت الارض که آن
پستماره در رابع نبود **خ** خوانچه در تخت آورده که باید که متمر
متصل باشد بکوکبی سفلی چون زمره و عطار و آن کوکب اگر تخت الارض
باشد بنبر باشد تا دار و متوجه با سافل بدن شود اگر مسهل بجهت
علاج اندام خورد می باید که سعدی در ان برج باشد که آن دلیل است
بران عضو یا بجزد و پستی بدو نکرده بنبر آنست که در حذر زمره بود
و باید که صاحب طالع بکواکب تحت الارض یا بکواکب سفلی
باشد که بنابت ستوده بود و مخدورات وی ده است نشاید که
قر در اسد بود که بنفایت تباها باشد و در پینله وجدی نیز
بیکو بنیت نشاید که متمر را با رحل اتصال بود که دار و کارگر
نیاید و نشاید که علت های دیگر تو که کند بناید که متمر بخرچ نیونند

از نظر عداوت که در دماغ و چمدن روده پدید آید و از تلبیث
و تسدیس جایز است تا دوازده نیک کار کرد و چهارم سه ماه
بمیان نزدیکتر بود عمل دارو بیشتر باشد و هر چند دوز تر بود کمتر دوز حل
بخلاف اینست **ن**شاید که ماه و ششتری مخارن باشند که اثر
دارو ضعیف بود برای آنکه **ت**میر منوع قوت طبعی باشد و چون
باشتری باشد طبیعت قوت تمام باید پس از موثر غریب بسبوت
منفعل نکرده و زمره این فعل سخت در طبع او ترقق اخلاط و بطریب
آن باشد **ن**شاید که قمر ناقص ناطر بود و نظر عداوت که زبان دارد
و حرارت و بیوست زیادت شود **ن**شاید که قمر بکوب راجع متصل
بود یا بکوبی که بر وسط السماء باشد که قصد عالی کند و بقی براید حدر کند
از اتصال قمر یا صاحب طالع بکوبی که در عاشر بود که دارد
کار نکند و نفوق متحرک کرده **ن**شاید که صاحب طالع بنحو پیش متحرک
بود **ح**در کند از آنکه خنسی در او نماند **ت**سم اشد و اگر ضرورت شود
نظر قمر بخنسی باید که نظر مودت بود **ب**و ششتر کوبید که نشاید که ماه

کثیر السعاده باشند و نیز نشاید که کثیر النحوس بود از آنکه قمر ویل
طبیقتست و اگر طبیعت قوی بود سهل نیکوکار کند و اگر ضعیف
باشد زیان دارد **فقه** دارد یکی سودآور مشروطات وی سه چیز است
ای باید که طالع برج از برج آیینی بود باید که جای ماه نینس برج
آبی باشد باید که قمر سعدی متصل باشد و گفته اند شنبتری بهتر بود
و مخدورات وی دو چیز است **ن**شاید که جای ده و طالع دست
برج خاکی بود که خاک بر طبیعت سود است و قوت دارد و بار دارد
نباید که قمر زحل متصل باشد **ف** دارد یکی که صنعا مشروطات وی
سه چیز است باید که طالع یکی از برج هوایی باید که قمر نینس
برج مادی باشد **م** باید که قمر سعدی متصل بود و گفته اند زهره
نیکوتر است و مخدورات وی دو است **ن** باید که طالع و خانه
ماه برج آتیشین بود **خ** در کند از آنکه قمر بر برج با آفتاب متصل
باشد **ف** دارد یکی بلع آورده مشروطات وی سه چیز است **ا** باید که
طالع برج آتیشین باشد **ا** باید که جای ماه نینس یکی از برج ناری بود

باید که قمر متصل بود باقیاب با اتصال مودت و مخدورات وی
نه است نشاید که قمر در طالع بود یا در یکی از او تا که بسیار بگوید
باشد نشاید که خانه ماه و طالع برج آبی بود و او بنود که ششم
بر نمره پیوند که زمان مستند باشد **فخ** دارویی که اسپهال **عطر** او بود
مشروطات وی سه چیز است **باید** که قمر متصل باشد بگوگی که از
تحت الشعاع سپردن خواهد آمدن **باید** که ماه پستاره پیوند که در آن
وقت پیشتر مقرر شده باشد تا عاقبت بعافیت انجامد **باید** که قمر متصل
بر نمره باشد خصوصا اتصال محمود و مخدورات وی دولت است
نشاید که ماه متصل بود بر جمل **نباید** که قمر پستاره راجع یاروند تحت
الشعاع پیوند **فقط** دارویی که **کار میآید** مشروطات وی سه است
باید که ماه در برجهای ذو حیدین باشد **باید** که قمر تبرع سعیدین باشد
یا تبرع عطارد مسعود **باید** که قمر شتری خاطر بود خصوصا بنظر مودت
و مخدورات وی دو است **نشاید** که جای ماه و طالع برج ثابت
باشد **نشاید** که قمر در طالع بود که از خوردن دارو فایده نیابد

در وی که اخلاط کم از مشروطات وی سپهر است باید که قمر
در برجهای ثابت بود باید که طالع وقت نیز از بروج ثابت باشد
و باید که سعود در او تا داشته باشد یا در و تید باشد و اگر طالع بگوکب سعد مزین
کرد و بهتر بود و خذر باید کرد از آنکه قمر در سیکه از او تا باشد که
خوردن دار و دشوار بود و منفعت نرسد **صا** در وی که علت از حشر و ششم
مشروطات وی چهار است باید که ماه در حمل یا ثور باشد
باید که قمر ناقص النور بود **د** باید که ماه بطی اسپر باشد **د** باید که میان
قمر و ذنب کم از نینزده درجه نبود و محذورات وی نیز چهار است
آنستاید که قمر در لوجت باشد **د** شاید که ماه سیرج اسپر بود
د روا بود که قمر از اجتماع منصرف بود و روی با پت بقبال
شاده بود **د** خذر کند از بودن قمر با ذنب **ص** **ج** خوردن مشروطات
وی دو خراست **د** باید که قمر در بروج منقلب باشد **د** باید که طالع و
بیز بروج منقلب باشد **د** خذر کند از آنکه جای ماه و طالع برج باشد
بود **د** مطبوع خوردن مشروطات وی سپهر است **د** باید که طالع

و خانه ماه برج آبی باشد - باید که ماه زمره متصل باشد **در** باید که در برج طالع
و جای ماه از برج منقلب بود و محذورات وی هم سه است **نشاید** که
طالع و جای ماه برج خاکی داشته **حذر** کند از اتصال ماه با قناب یا یکی از **چند**
طالع و خانه ماه برج ثابت کردن نجات تاه بود **صد** جو ارض خوردن
مشروطات وی **دو** چیز است **باید** که قمر در خانه مشتری باشد **باید** که مشتری
با قناب متصل بود با اتصال محمود و نفع آن پیدا آید و محذورات وی
هم دو است **نشاید** که قمر در خانه عطارد بود **حذر** کند از آنکه قمر زمره
و عطارد تحصیل **باید** **غزوه** **قمر** در مشروطات وی **مشیت**
باید که ماه در حمل باشد از زوده تا نسبت درجه و بعضی در خام حمل
و ثور جان بدشته اند **بخت** آنکه این دو برج معطی اند و از نایب مسعود علیا
که آنرا نصف صاعه گویند **باید** که طالع نیز یکی از برج صاعده باشد
باید که قمر ناقص الوزن بود **باید** که قمر متصل باشد بطارد مسعود
یا یکی از مسعود **باید** که ماه با ربط باشد و متصل باشد **باید** که یک صاعه فوق
الارض که مسعود بود و اتصال قمر **باید** که یک صاعه زیر سپید است

مصل

و باید که سعد طالع بود صاحب طالع قوی حال بود چنانچه طالع
بطلیموس پس گوید که علاج پسر و غوغاه را قمر در مثلثه آتشی باید اما
بشرطی که مسود باشد بزهره و مخدورات وی سه است نشاید که
قمر بود مرغ بابا قصاب از ترس خاصه چون در حمل باشد که درین حالت
حرارت از خدا اعتدال در گذرد نشاید که ماه پستاره راجح بود
مگر آن کو کب سعد باشد خدر کند از بود مشر در محاق که
بس ناپسندیده بود **ص** دارویی که علت تبی پیشرو طاعت وی دو است
باید که قمر در حمل و ثور و جوزا باشد باید که ماه برمه متصل بود که سبب
عافیت و صحت و مخدورات وی سم و است نشاید که قمر
در بروج اسافل باشد که آنها پدید آید و آن از میرا نیست تا حوت
خدر کند از آنکه قمر مرغ متصل باشد که بلال در حمت کشد
ص دارو در گوش و بینی بجانیدن مشروطات وی سه است باید که قمر
در سرطان باشد یا اسد یا پسند باید که طالع یکی ازین بروج باشد
و باید که قمر متصل باشد سعود و احتراز باید کرد از اتصال قمر بگوئی راجح

صح علاج سفیدی و درم چشم مشروطات و می شش است باید که
قره نور و حساب زیاد بود باید که جای برج ثابت بود که اگر برج
جسد یا منقلب بود دیگر باره بدست کاری حاجت آید باید که
بشش ناظر بود بودت باید که درجه طالع و نیزین پاک باشد از کوب
سجای باید که نیزین که دلیل خپسین اند غایت توی حال باشند باید که قره
از نظیر مرغ پاک باشد اما نظر اصل چون بودت باشد سهل بود شتر طک
ماه بعدی ناظر باشد و مخدرات اصدا و اینها باشد **صط** دست گای
کردن **چشم** مشروطات و می شست باید که قره زاید النور و الحساب
باشد باید که خپسین از طالع ساقط باشند باید که صاحب طالع مسود
باشد باید که قره متصل باشد بعدین خصوصاً شتری اگر یکی ازین دو سعد
که قره بدو متصل است در عاشر یا جای عشر باشد و یکی در طالع غیا
کار باشد بهتر است که قره ناظر باشد شمس مقبول بود از وجه آن دلیل
سلامت و زود بهتر شدن باشد باید که قره فوق الارض بود باید که قره از نظر
خوپس پاک باشد خصوصاً مرغ که آن لالت بر بسیاری رنج کند باید که

از نحو پس ساقط باشد و فوق الارض بود و اگر میسر نشود در مویض
نوی باید کرد از طالع و مخدورات وی سه چیز است نشاید که قمر بخسین
پهونند و یا در اجتماع بود **خدر** کند از سقوط صاحب طالع از طالع و از
بیزین **بیر** بریزد از آنکه **تسم** در برج باشد که چشم بدان منسوب بود و حکما
متفق اند بر آنکه آسمان باندای برودن که قمر در آن برج باشد که بدان
اندام منسوبست نشاید از برای آنکه چون **تسم** در برج عضوی بود رطوبت
بدنی متوجه بآن عضو باشد و اقتضای تعضی مواکند بس **جراحت**
رسانیدن با حصول رطوبات افزونی و اسپتند و تعضی مودی
بضر باشد **ق** **تخنه** کردن مشروطات وی سه چیز است باید که قمر در
میزان یا عقرب باشد باید که طالع برجی بود از برج آسفال **بیشتر**
که ماه زاید النور باشد متصل سعوه و مخدورات وی دو است
بیر بریزد از اتصال **تسم** برج که آن **سج** و **سج** شکم آرد خدر کند
از پیشین ماه برحل که آن دارور از عمل وی باز دارد و منفعت برسد
تا **دفع** نهادن مشروطات وی **نخست** باید که قمر در برج آتشی باشد

باید که طالع سینیر یکی ازین برج بود باید که قمر بخ یا آفتاب متصل باشد
با اتصال محمود باید که صاحب طالع بطالع ناظر بود باید که خداوند خانه
ماه بماه متصل باشد و مخدرات وی دو است شاید که قمر در برج آینه
باشد خدر کند از آنکه ماه در آن برج باشد که منسوب بود بدان عضو که
واقع بر آن خوانند نهاد و گفتند اندر که سعدی در آن موضع باباه باشد
جایز بود **وقت** فصد کردن دندان کشیدن مشروطات وی شش است باید که
ماه در برج ثابت باشد ناقصا خطا کنند و گفته اند در نور بهر برج و جبروا
نمود باید که ماه زاید النور و الحساب باشد مگر خواهد که خون اندک
بردارد که در آن وقت قمر ناقص النور باید و بطی السیر باید که شمس در
بروج نیک که باشد باید که طالع وقت از برج مواسی باشد
تا خون صفائی بیرون نیاید باید که ماه سعید متصل باشد خصوصا بزمره تا
خون فاسد از تن بیرون رود و آن را آسان و پسک براید باید که
سعدی در طالع وقت باشد و اولی آن باشد که آن سعدی تری بود و مخدرات
وی ده چهر است شاید که خانه ماه برج منقلب باشد و در جسدین سینیر

روان بود خاصه جزا و حوت و هر برجی که منسوبست بدان اندام که فصد
می کنند آن نیز نشاید نباید که خانه ماه و طالع برجهای ارضی بود که
برودت و یبوست دفع شود و حرارت بماند و اگر برج آتین بود
برودت و رطوبت دفع شود و حرارت بماند و این هر دو مطلوبست
اما اگر برج آتشی باشد حرارت و یبوست دفع شود و اگر برج هوایی بود هم
حرارت مندرفع گردد و این هر دو مطلوبست از وقت اجتماع دو از ده ساعت
این کار را نشاید چه آن ساعت تحفه و است که حکما آنرا ساعات است
گویند و در آن آب به الفهای عظیم کرده اند و از فصد خصوصا منع فرمود
و حذر باید کرد از زمان استقبالی که آن نیز ناپسندیده بود نشاید که یکی از
چین در طالع وقت باشد که آن دلیل جراحت باشد و نشاید که ماه
باز حل بود که هم پدید آمدن سودا باشد و گفته اند نظر حل خصوصا از
تبلت در اول ماه زیان ندارد و اگر ماه قوی حال باشد و حکیم گویشیار
گوید نظر حل هیچ وجه جار نیست چه آن فاصدینے فایده باشد
و نشاید که قمر با مریخ باشد که دلیل تنباه شدن آن عضو بود گویند سبب نبرد

صفر که دو و بعضی نظریه از سلسله قسوس چای زوارند و سبب
مقابله و تقارن و تبریع او با قدر لیسل خطاشدن مبضع و تقوی التیام
بر اجتناب و اگر آن اتصال از بروج و جوسیدین باشد دلیل بود بر آنکه
دو بار یا بیشتر مبضع فرود باید برودن و شاید نیز که خون بر نیاید
حدز باید کرد و از آنکه زحل یا مریخ هر ثامن طالع باشد **نقطه** زوا باشد که زحل
یا مریخ در ششم و دوم زمین باشند که آن نحو پس تر وقتی بود در خون
برداشتن **باید** که تسه خالی السیر باشد که هیچ فایده میباشد
و حاجت کردن شروط طاعت و نجسیت **باید** که خانه ماه و طالع
از بروج موافق بود تا خون فاسد برود و صابنی بماند و نفع آن
ظاهر شود **باید** که ماه بیشتر متصل باشد **باید** که ماه زاید بود در نور
و حساب قصرانی گوید که ناقص النور و الحساب **باید** و حکیم باختری نیز
بر قول قصرایی زرقه و بر هر تقدیری **باید** که ماه از نحو پس دور باشد
باید که خداوند خانه تسه را بقدر نظر نمودت باشد اگر خواهد که خون شیر
بردارد **باید** که تسه در بروج مذکوره بود و نظر نمودت مریخ و کفته اند

چون تسمه در برج ارضی باشد مایه دعوت نشاید که مرغ نهم تسمه بود
و مخدورات وی هم بخت نشاید که ماه در برج خاکی بود خصوصا
ثور که سودا پدید آید و اسپد نیز بقول بعضی نشاید و در برج اسبی
بیز جایز نیست که خوف فاجع و لقمه باشد نشاید که در ثانی نبرین
و با در ثامن ایشان بخشی باشد که تا سی آر نشاید که ماه تحت اشعاع
روان بود که بخشی در طالع باشد خدر کند از آنکه قمر عطار در و زحل بویزد
خاصه چون خواهد که خون اندک بر داره **قد خون بسیار** داشتن بعد از
حی فطرت شرایط فصد مشروطات خاصه وی سه چیز است باید که قمر
سیرع السیر باشد باید که ماه بر نمره بپونند و با اتصال پسندید باید که قمر
ناظر بود مرغ بنظر پسندیده و مخدورات همانست که در باب
سابق گفت شد و دیگر نباید که قمر در دوم طالع بود و زحل یا مرغ
در ششم ناظر قمر که بسیار بد باشد **حفت** که زحل مشروطات
و حی فطرت است باید که ماه پستعلی باشد بر نمره باید که قمر متصل
بود یکی از سعیدین باید که خداوند خانه تسمه شمالی باشد باید که تسمه

در برجهای شمالی باشد باید که ماه زیاد بود در نور کوشیار کوید که نفس
باید باید که خداوند طالع صاعد باشد باید که خانه ماه و طالع برجهای
سویای بود و مخدورات وی سه است حذر باید کرد از بودن ماه در عقرب
خاصه چون مریخ نوبی باشد بود از او تا دو کفقه اند چون نظر نمودت
باشد و ماه ناقص النور بود جبران بدن باشد بر پیریز از نظر ماه از جمل
بهر وجه که باشد حذر کند از بودن قمر و مریخ در او تا و طالع چهار پا
حضی کردن مشروطات وی چهار است باید که شمس کی از سعود
پونزد خصوصاً شتری باید که صاحب خانه قمر نمر ناسر بود باید که
ماه در برج سویای باشد و اگر طالع نیز پیشین اولی بود باید که قمر زبره
پستعلی بود و مخدورات وی دو است شاید که ماه در عقرب
بود خصوصاً با اتصال مریخ حذر کند از نظر قمر پنجین بهر وجه که باشد
زنده چند مشروطات وی شانزده است باید که ماه در
برجهای سویای و ارضی باشد الا جدی و سبیکم عمر فروخان کوید در
برجها شاید الا حمل و عقرب و جدی و بنتر است که قمر در برجی بود که صورت

مردم باشد و آن جزا و پسنبله و دلو و نصف اول قویس بود و بعضی در
 حوت رو داداشته اند برین باب دورتیوس را قوی مشع است
 و آن آنست که اگر جای ماه و طالع بوقت خریدن بند برج حمل باشد
 بنده پدید و در دو خاین و در و بود و اگر ثور بود نصیحی که امین فرمان
 بردار و برج ککش و موافق خواجه باشد و جزا نشاید مگر نیمه آخرین
 و پسر طان رو انود که بنده کردن کشتی کند و اسپد شاید و نیکوتر
 نشو و نمایا بد اما بسیار خوار باشد و از در و امعا مالان بود و اگر پسنبله
 بود مهربان و کارکننده بود و چون میران باشد امین و راست
 کوی و دانا بود و عقوبت نشاید که سخن چنین وضعی دل و خاین باشد
 و اگر قویس بود جلد و قوی باشد اما کردن ککش خود و اگر جدی بود
 دروغ کوی و بدخوی باشد و چون دلو بود کارکننده و باصلاح
 باشد و اگر حوت بود بداندیش باشد و اگر سعدی درین برجه بود خیر
 و سعادت زیادت گرداند و از نحوست نقصان و اگر کخی بود در
 نحوست برافید و از سعادت کم گرداند باید که طالع برج تقیم الطلوع باشد

و با خیزی گوید بهتر است که طالع ثور باشد پس جزا پس سنبل منزان
باید که خداوند طالع ^{و طالع} پیل بود اگر قمر و صاحب بیت
نیز برین حال باشند یعنی از کواکب سلامت باشند پس منافع برین اجتناب
مترتب گردد باید که خداوند سائیس را صاحب طالع چهارختی محمود باشد
تا میان بنده و خداوند کار اتفاق باشد باید که قمر و خداوند طالع
در او تاد باشند در مایلی باید که او تاد طالع قائم باشند از آثار کواکب
بهر او با نوار سعود مزین ^و باید که صاحب طالع در برجی انسی باشد و قمر
بر او پیش ^و باید که سهم العبید قوی حال باشد و صاحب بخداوند طالع
ناظر بنظر مودت ^و اگر این محک بخته آن میخورد تا او را پیشه آموزد باید که
صاحب تاثیر را اتصال محمود باشد بخداوند ساد پس اگر آن بنده که
میخورد در دست او ضعیفی بود باید که طالع زحانه ماه نیمه آخیرین جزا باشد
اگر آن بنده خاص بخته خدمت کردن خود میخورد باید که قمر مقبول بود از
عطار ^و اگر خداوند طالع در وسط السماء باشد پس ندیده بود و مولا
و بنده از نعم رایض باشند اگر خداوند ساد پس در طالع بود و قمر

بصاحب طالع متصل از بنده اطاعت و فرمان برداری تمام حاصل آید

اگر خواهد که بنده بت قدم بود باید که **تسمه** در نیمه اول میزان بود

متصل سعیدی که در وقت بود **باید** که همه حالها ساد پس و صاحبش سالم
باشند از نخوس و مخدورات وی چهار است شاید که جای

تقر و طالع خانهای مریخ باشد خذر کند قرمخس باشد تحت الارض

از آنکه

و در برج منقلب که غلام گیر ز پای بود **باید** که **تسمه** از نجی

منصرف باشد که غلام گیر زنده و بی ثبات بود و اگر نجی متصل باشد

بدر باشد **خذر** کند از آنکه **ذنب** در ششم **اقدم** یا **خداوند** ششم

یا با نیم العبد که بنده دون همت و حسیس مانکس باشد و از و ضرری

بمالک او **رسد** **بنده** **خوشتر** درین اختیار هر چه باشد شاید

آباید که **تسمه** خالی السیر باشد تا فایده رسد و اگر سعیدی در طالع

وقت باشد بسیار مناسب بود و خرزده و فروشنده نفع یابند

قطب بنده آزاد کردن بیاید و سنت که آفتاب و کوکبی که

تقر از و منصرف باشد و طالع وقت دلیل خداوند است و هر کوکبی که

تقریب و متصل بود و سابع دلیل نبد و هیشم دلیل بر سبب آزادی
درابع دلیل رجاقبت آزادی بس ازین جمله آنکه قومی حال و مابعد
باید جنان سازد چه این از شرایط کلیه است اما مشروطات
جزیه شصت باید که ماه زاید النور و العود باشد چه از زیاده
نوزده پستی و از زیاده قی عدد مال باید - باید که ماه در روح ثابت
باشد باید که تقریبی شرق متصل باشد چه اگر مغرب بود
از بس آزادی پیوسته چهار شود و ضعف بروی غلبه کند باید که
طالع و خداوندش از خوش پاک باشند باید که نیرین بیکدیگر
ناظر باشند از تثلیث یا تسدیس و هر دو از خو پس سالم که آن
دلالت کند بر موافقت مولی و بنده و دو پیشی بنده ما خداوند
باید که آفتاب و وسط السماء و پاک باشند از مناس تا خداوند
آفتاب زسد باید که ماه در روح ثابت باشد از نخی منصرف و سعیدی
متصل که آن دلالت بر خیر و منفعت کند باید که تقریب صاحب طالع
و نفع تدبیر بسعد و کند یا بسعد و نفع تدبیر بصاحب طالع کند و محذورات

وی چهارست **خدر** کند از مقابله نیرین که آن دلیل خصوصیت بود
 بیسان بنده و خداوند و نطفه ترسوع میانها باشد شاید که ماه
 نحو پوس بود و در سابع که باز به بندگی افتد **خدر** کند از آنکه قمر
 در محاق باشد **خدر** پر میرد از آنکه ماه ارسعود منصرف باشد و نحو
 متصل که بنده را کار بدان انجامد که او را بندگی بهتر از آزادی باشد
خدر نکاح کردن این باب از جمله محتاتست باید که تامل واجبتا ط
 در و بسج وجه فرو گذارد و تنها و آن تفاعل رواندارند چه هر خل که درین
 اجتنابرا شد عمه عمر خداوند اختیار را معذب وارد و اثر آن بابدالدر
 با عقاب و اولاد او رسد پس شرط آنست که درین باب تمام مرعی باشد
 و بعد از حی فطرت شرایط یکله از جزئیات ملاحظه باید فرمودست
 و نه شرطست **باید** که طالع و سایر اونا و سالم باشند از نحو پوس
باید که قمر بر نره مسعود باشد **باید** که زمره در برج مذکر باشد
 و شتری در برج مؤنث مرد دران تزویج بهتر از زن باشد
 و بعکس **باید** که زمره **باید** باشد بطالع و بخداوند طالع

که کوکب عرض است در این
 مسعود باشد یا در
 ایشان و اگر زهره

باید که از

باید که زمره بخداوند خانه خود متصل باشد اگر سعد بود از وی منفرت
باشد اگر خنجر بود باید که ماه و ششتری و زمره هر سه در یک
مشقه باشند و بهتر آنکه در مشقه آبی باشند باید که ماه و ششتری
زمره بود یا در خانه های دی باید فرج تا آن مهم بخبر براید باید که ششتری
مقارن ششتری بود یا بر تثلیث و تسد بیس می که آن دلالت
بر کثرت خیر کند باید که قمر مقارن عطارد مسعود باشد یا متصل بوی
که آن دلالت بر بسیاری فرزندان کند باید که آفتاب و طالع
و خداوند طالع و آن شماره که قمر از وی منفرت سلیم باشند
از صاحب این همه دلیل کارم دست باید که ماه و زمره و سابع و صاحب
و آن شماره که قمر بوی متصل است پاک باشند از خنجر پس که این
همه دلیل کار زلفت باید که عاشق و خداوند ششتری نیکو باشند
که آن دلیل معاش ایشان باشد و باید که بسج حال وسط السماء سعد
خالی نباشد تا به نیکویی معشیت گذرانند باید که رابع و صاحبش را
بصلاح آورد و سعدی در وی نهد که آن دلالت بر عاقبت کار

ایشان کند باید که از اصلاح خداوند خاتمه ماه غافل نشود که آن نیز
دلیل انجام کار مناسبت **باید** که ماه در برج ثابت باشد و بهترین
ثور و اسد است خاصه از ده درجه ثور تا سیست درجه و در اختیار
طری آورده است که اگر قمر در اسد باشد همه چیز اینکو باشد الا
که شوهر بر مال زن شفق نبوده وزن بر مال شوهر شفقت نماند
در یکی در اتفاق و ابلاک مال دیگری **بگو** شد و حکیم گوشتیار گوید
در اختیار عقد برج منقلب باید و در زفاف برج ثابت و بعضی از
برای عقد نکاح بودن ماه در سرطان جایز ندارند و گویند در وقت
چهر نیست اما ابو معشر فرموده است که اگر بوقت نکاح بستن **عبث**
آن دارند که زفاف بعد از مدتی باشد برج ثابت باید و اگر زفاف
برودی خواهد بود لا محاله برج منقلب باید و در جامع شای
آورده است که در نکاح کردن بودن ماه در حمل شاه است و میانۀ ثور
بهتر است چه اول و آخر و دلیل آن در حال زن باشد و نیمه اول از
جوز اینکو نیست و نیمه آخر و او بود و تمام سرطان بد است **بسیکست**

امازن و شومر در املاف مال هم گوشند و نبله زن شوی مدبره را
پسندیده بود اما زن بگر را بد بود و میزان کج را نیکست اما زن
را شاید و اول عقرب نیکست و آخر اذیناه است چه دلالت بر مقدار
و عدم ثبات صحت کند و نوپس میانه بود و گفته اند دعوت عروسی
نیکست و اول میانه جدی بد است و آخر او را بود و دلو بوا ^{سطه}
بیش شوقی نیکو بود و حوت نیکست اما زن سلیطه ^{فحش} کونیده ^{باشد}
باید که از ثوابت آنچه بر مزاج زهره و زحلند چون شجاع و صرغه و ظفر
الاسد در یکی از او تا باشند یا ماه و سهم السعاده ^{باید که میان}
صاحب طالع و صاحب سابع حمار ختی محمود ^{باشد} اگر سعدی در ^{مفتم}
باشد بهتر بود و کار بر مراد رود ^{باید که دوم} دشم و خداوندان ایشان را
خدا کند تواند اصلاح کند که یکی بیت المال ناکحت و دیگر بیت المال
منکوحه ^{اگر غرض} ازین ناکحت طلب فرزند است ^{باید که} چنانچه ^{خداوند}
آور نیز اصلاح کنند و البته صاحب پنجم را بطالع ناظر سازد و حساب
طالع را در چشم دهند و اگر درین حال قمر در پیسم بود غایت کار باشد

و اگر در کثرت فرزند رغبتی صافست عطار در امتقارن حساب
خامن باید ساخت و باید که مرد و مسعود باشند در برج کبیر الولد
ناظر بصاحب طالع **کما** باید که فرزند باشد در نور و عدد **که** بهتر
اگر طالع وقت برج آتشی و آتشی باشد ثابت و گفته اند منتقلت باید
و این قول صوابست و بر هر تقدیر از جو پس پاک باید و مسعود مزین
تمام کار در غایت نیکویی بود و میان ایشان بعضی فکینه بود و آرزو
زومند یکدیگر باشند **که** باید که فرزند باشد در حساب که آن
دلالت بر فرزند خیر و برکت کند **که** باید که ساعت کج ساعت سعدی
بود و خداوند شش قوی **که** باید که راپس در خانه پنجم باشد که آن
دلالت بر بسیاری فرزند کند با عمر دراز و شادمانی **که** باید که سهم
التزوج و سهم الولد و سهم المال و سهم السعاده در او تا باشند
یا در مابقی مقبول از خداوند خانه خویش **که** باید که فرزند سعدی
کند که آن دلالت بر زیادت شدن مال کند حکیم محی الدین مغربی رحمه الله
گفته است که اگر در وقت تزویج عطار و سعید طاهر باشد

بهر بود چه آن حال دلالت کند بر آنکه زود سن زندگی پدید آید
باید که مشتری بصاحب طالع و صاحب سابع ناظر بود که دلیل سقا
و عفت و صیانت است و اگر نظر زمره با ابر حال دست دهد غایت
کار باشد و محذورات وی دوازده است شاید که زمره بخوبی
ناظر باشد و فی الحکله از پند و حال زمره که گوگب حاصلست
اخر از باید نمود شاید که ماه از و نیز بخوبی مگرد و خصوصاً بنظر تریع
که آن دلیل وقت و خصوصت بود و گفته اند اگر از مقابل مگرد و از تریع مگرد
تر بود و اگر نظر تثلیث و تسدیس بود مرد و را با هم ساختگی باشد اما پنج
و بیماری و سینه بر کی بدیشان رسد و گفته اند اگر انصال تسهر
نخوس از متعارفه باشد دلالت کند بر هلاکت کی از زوین خصوصاً که مگرد
در طالع با عاشر بود شاید که مگرد در نیمه اول خورا و نیمه آخر عقوب
و میان جدی و تمام ولو باشد و نه در پس بنده زن و شیزه را که امکان
هلاکت مرد باشد و شاید که مگرد ثانی عشر افتد از طالع یا در ساد پس
و ثامن که بهم باشد و خدر کند از نوون مگرد در طالع و عاشر که عاقبت

آن کار نفعیست اینجا نشاید که کسبی در طالع بود و اگر زنب در طالع
بود یا مجاسد صاحب طالع بدتر باشد و میان ایشان دشمنی نبیند
و نشاید که آفتاب بنحس متصل بود و خصوصاً بنظر عداوت که میان او و چمن
نواع قائم باشند خذر کند از بودن زنب با قمر که کار بر مراد زود و ط
نشاید که شمس در حد و نخس بود نشاید که قمر بدرجه اتحاج یا استقبال
نزدیک بود نشاید که ماه مقارن زمره باشد که دلیل تباہی ن بود
و درین سخن محل تأمل است نشاید که کسبی در پنجم باشد که آن دلیل اندکی
فرزند بود و بودن زنب در پنجم بدتر باشد قیاز قاف کردن
مشروطات وی نخبست باید که ماه در روج ثابت باشد الا در و در عقرب
بیزمنع کرده اند اما اسد در غایت نیکوست و میانه ثور از اول
و آخر مہرست و در جوزا و پس بنبله نیز روا بود باید که زمره بقمر
و بطالع ناظر باشد باید که برج دسم بسیار فرزند بود تا زن زود
آپستن کرد و باید که زمره قوی حال باشد و برج ناظر بود و نباشد
باید که عطارد و مقارن صاحب نحس باشد و سرد و مسعود باشند در برج

از بروج بسیار فرزند و بخداوند طالع ناظر باشند تا سبب باری
فرزند گردد و محدورات وی سه چیز است شاید که قمر در بروج
منقلب باشد حذر کنند از بودن تسهیر در ثامن و سادس و ثانی
عشر بهر نیزه و از آنکه قمر بدرجه اجتماع یا استقبال نزدیک باشد
قیب قبالة زن نوشتن مشهور طالت وی آنست که قمر سعیدی
پسوند و از میزان و اگر آن سعید زهره بود بهتر باشد و سعیدی نیندرد
طالع بود و شاید که قمر در ششم و ششم باشد و با و نب و رحل بود
قمر بجنب رستن حاجت ملوک بدن باب زیادت از ابواب
دیگرت و سیج اجباری از اجتناب حرب مایل تر نسبت به اگر درین باب
خطایی واقع شود سبب استیصال ملت و دولتست و علی الاجمال از
شروع درین باب بایده آنست که طالع دلیل آنست که کجک
خواهد رفت و دوم خانه باران و اعوان اوست و منقم دلیل و
و هشتم دلیل انضار او و چون کسی این مسئله را پستختر باشد و درین اختیار
تامل کند و از اقوی باید ساخت و سعود جهان سازد و آنرا ضعیف

و بد حال باید کرد و ایند بخان کند کار بر مراد و در پس درین اختیار را
اتم و اکلن باید کرد و شرایط تمام بجای باید آورد و از مخدورات بکلی
اخراج باید کرد و اما مشروطات و حیصل سه است باید که طالع یکی از
خانهای پستارگان علوی باشد و بهتر خانهای مرغ است بدو
یکی آنکه نظیر این پوت پوت زمره بود و چند آنکه مرغ را در باب
حرب قوت زمره را در آن باب ضعفست بس در اختیار کردن
این خانها قوت خداوند اختیار است و ضعیف خصم او و وجه دوم آنست
که مرغ کوکب حرست بس در اختیار حرب هر چه باو نسبت دارد
اولی بود باید که اگر طالع خانهای مرغ باشد مرغ بطالع بنام بود
از تثلیث یا تسدیس باید که خداوند طالع در طالع یا وسط السماء
یا حادی عشر باشد و اگر تواند در رابع و سابع نشاید و این قول
بصواب اقرارست گفته اند که ماه در روج آبی بسیار سبکوست
و کوشیار گوید ماه در روج منقلب باید و خداوند طالع در روج
ثابت یازدهمین و محمد ایوب گوید که ماه در سپهر طان باید

بیشتر مرغ و بیشتر ناطق که بسیار نیکو بود باید که خداوند طالع نلی
و پیشتر باشد بر صاحب سابع باید که خداوند مقم و طالع یادر تا بی
دشمنی عشر ما مقبول بشد و اگر متصل بود بکوبگی ساقط بهتر باشد
باید که خداوند طالع در برجهای پتقیم الطلوع باشد باید که صاحب
طالع جداوند عشر متصل بود باید که خداوند ششم در ثانی بود باید که
غیرین صاحب طالع ناطق باشد که آن زکس بزرگست درین اختیار
و اگر آن نظر نمودت دیس ظفر باشد باید که خداوند صاحب طالع
شرقی باشد و بطالع ناطق نظر پسندیده بودت که آن ولالت
بر نشاط و خوشدلی سپاه کند و دیس ایران آگن پس باشد که ابتدای
کارزار کند باید که پستاره که ماه از وی منصرفت در آن وقت
قوی حال باشد در وندی و پتقیم السیر بود که آن معین طالعست باید که
پستاره که ماه بدو متصل است ضعیف حال بود و در زایل الوند که
آن معین سابعست باید که ماه منصرف باشد از پستاره علوی و متصل بود
پستاره سفلی باید که قمر ناطق باشد بطالع که دلالت او قوی بود از

دلالت خداوند طالع و دیگر و لایل تنوع وی اند باید که مریخ در و تند
باشد و اگر در عاشر بود حرب قوی کرد و و غرض حاصل اند **ک** باید
که طالع از سعیدین جالی نبود یا صاحب طالع یا مسعود بود **و** باید که شامینه
که خانه اعوان و انصار است و خداوندش مسعود و قوی حال باشند **ط**
جاره نبود از آنکه بصلاح آزند کواکب حرب را و آن مریخ است
و عطار دو ماه و خداوند خانه وی بس باید که همه قوی و نیک حال باشند **ک**
باید که سهم السعاده و خداوندش در طالع باشند یا ثانی **ک** باید که
صاحب طالع فوق الارض باشد **ک** باید که خداوند طالع مستعملی باشد
بر زمره و طاهر بود **و** **ک** باید که صاحب ثانی مسعود باشد و مریخ
از وی مقبول بود که آن دلالت بر نصرت اعوان کند **ک** باید که از شتر است
که بر مزاج شتر می و مریخ اند چون ممسک العنان و شعری میانی و قلب الماسد
و سماک راجح و لشرطایر بر آنچه تواند در یکی از او تا و کند یا مقارن ماه
یا با سهم السعاده که دلیل فتح و نصرت باشد **ک** باید که سهم النطفه در
طالع باشد یا در ثانی یا در عاشر یا در بیت الرجا تا نیکو آید **ک** باید که

میخ جداوند عاشر ناطر باشد بتبلیث یا تسدیس باید که صاحب
وسط السما مسعود باشد و از کجای پس سالم بود که آن دلالت بر خطر آزار
حرب کند اگر خداوند سابع جداوند ثانی مقتسل بود دلیل تاجی حال
دشمنان باشد **ک** باید که سعدی در طالع باشد و صاحب بر سر ابروی کویید
بودن زمره در طالع اولی که او وقایع شرح گوی که گوگب حرست کند
باید که صاحب طالع در برج ثابت بود و در شرف خود قوی حال **ش**
باید که صاحب سابع تحت الارض باشد و در برج منقلب و در متوسط **ض**
حال و مغرب و راجع و اگر از گوگب سفلیه بود بهتر باشد باید که خداوند
سابع مضبوط بین الجبین باشد و اگر نزدیک بعقده ذنب بود دلالت
بر ضعف خصم کند **ل** باید که از ملاحظه اربع غافل نبود خبا که در باب زرد باختن
گفتیم که از ده درجه تور تا ده درجه اسد شرقی است و از ده اسد
تا ده عقرب جنوبی و از ده عقرب تا ده دلو غریبه و از ده دلو تا ده تور
سمالی و ابوالحی مدغزومی این معنی را یکی از موزنر پس میداندمی گوید
که چون میخ در ربعی باشد ازین ربعها اهل آن ربع در حرب غالب آیند

برای آنکه مرغ ایشان را معاونت کند چنانکه اگر قمر در برج مقامری
 باشد او غالب آید و ابو نصر منطری ترک که از علماء احکام است و از
 جمله شیخان غربی گوید من این حکم را در بسیار حرب پیروزم و همه
 راست آمد **له** باید که طالع انگنسی که بحرب میرود اگر برج منقلب باشد
 خداوند او در برج ثابت بود یا ذو جسدین طمس بد و ناظر در جانب
 وی باشد **له** باید که اثنی عشره قمر قوی حال و مسعود بود که آن دلیل غنایت **له**
 بطیلمویس گفته که اگر قمر در سرطان باشد بر تثلیث مرغ یا شتر مرغ که جنگ
 آغاز کند نظر او را باشد و بطری گوید اگر قمر در جوزا و سرطان قوی پس
 نیکوست بشرطی که مرغ پس نباشد و اگر دلیل **له** باشد اگر خواستند در دو
 خصم بیکدیگر نرسند باید که آن پستاره که ماه از وی منصرف است از
 طالع ساقط باشد و از آن گوگب که ماه نیز بوی متصل است و خداوند طالع
 و سابع از یکدیگر ساقط باشد **له** اگر عطار تحت اشعاع بود در دو خصم
 بایکدیگر حیلت سازند اگر عطار در تبرع مسعود باشد در دو وقت برابر باشد
له اگر خواهد تا با دشمن غدر کند جنگ بوقتی کند که ماه در تثلیث مرغ باشد

و اگر سجدی ناظر بود نشانه
 طفرست **له** اگر خداوند
 طالع و سابع بیکدیگر ناظر
 باشند بودت ۵۰

در وقت باشد و مشتری تبرع ماه بود یا در مقارنه او اگر عطار در مخرج پدید
و مخرج بسعدی متصل بود و ولایت خصم بدست آید اگر خداوند ثامن باشد
ثانی منجوس بود دلیل قوت صاحب اختیار است و ضعف دشمن
و مخدورات وی نوزده است شاید که خداوند طالع در ثامن و سابع باشد
شاید که خداوند سابع متصل بود پستاره که در وقت باشد خداوند که
خداوند ساقط باشد از طالع بر پیر و از اتصال صاحب طالع کبک
ساقط شاید که خداوند طالع تخرق باشد و شاید که صاحب سابع متصل باشد
خداوند رابع که آن دلیل قوت خصم بود برای آنکه رابع انگیزش خصم است
شاید که خداوند طالع متصل باشد بصاحب ثامن یا کبک که در ثامن بود
که مخاطره باشد شاید که خداوند ثانی در سابع و ثامن باشد
که شاید ضعف لشکر بود و بر کشتن و بجانب خصم میل کردن خداوند که
ماه و خداوند خانه او ضعیف حال شدند که تناسی خلل آورد خداوند باید کرد
آرمانی عشریه که او دلیل عاقبت باشد شاید که رحل در خانه خداوند طالع
باشد یا با خداوند طالع که آن دلیل نزمیت است شاید که صاحب طالع نجانه

خانه صاحب رابع در اید و صاحب سابع در خانه خویش باشد متصل بخدا
و ند طالع که آن نیز دلالت بر سرار کند نشاید که دلیل مطلوب مالای
دلیل طالب بگذرد که آن دلیل ظفر خصم باشد نشاید که ماه در ثور
و پسبنده وجدی و حوت باشد خصوصاً ناظر بر برج و زحل نظر ناپسندیده
که عاقبت بوخامت انجامد و آغاز کند حربه مغلوب کرد **ه**
نشاید که صاحب عاشر را بخداوند سابع نظر پسندیده باشد که خصم
غالب کرد و **ب** نشاید که مرغ ناظر باشد ببطارد که آن دلیل اسیر شدن
پسپاه سالار بود نشاید که سابع و ثامن چند و ندان ایشان
نیکو حال باشند که دلیل قوت خصم و غلبه اعوان او باشد **ح** حذر کند
از آنکه سهم السعاده در منقسم و ششم افتد که دلالت بر غلبه دشمن کند
ط نشاید که کواکب حرب تباه باشند که سبب تباهی بقیه لشکر باشد
و این جمله که ذکر کرده شد در تمامی حربها باید که ملاحظه کنند و در باب
جنگ حصارها و قلعهها حکایتی عجیب است شرح کرده اند و منازل قرا
قسمت کرده و بعضی داخل و بعضی خارج نام نهاده و بناختی بسیار

حرب قلع بران می نهند و بعد از آن تفصیل مسطور خواهد گشت
قید تاخیر و پیشین بردن شرابی که در باب حرب گفته شد اینجا
رعایت آن از لوازم باشد و شمر و طاصیه این عمل سه چیز است باید که
قمر در برج منقلب بود باید که ماه سیرج البصر باشد متصل سعیدی که تحت
اشعاع باشد باید که سعیدی بر درجه هفتم طالع باشد تا مراد حاصل گردد
و مخدور وی آنست که شاید که چسب قمر ناظر باشند به نظر که باشد
و سایر مخدورات که در باب حرب گذشته اینجا نیز ملاحظه باید نمود
قید سلاح خریدن چسبتن مشروطات وی دو است باید که مریخ در
خانه یا شرف یا مثلثه یا حدیاء و جوعیش بود باید که قمر با مریخ باشد
در اواخر ماهها و اگر در مثلثه مریخ باشد بهتر بود و قدر باید که از نحو
مریخ و ضعف وی **قید** ویران کردن حصا را آنچه در باب ویران
کردن بنا مذکور کرده شد اینجا بر عی باید داشت و مشروطات خانه
وی سه چیز است در روضه المنجم آورده است که دین اختیار زحل در
یا میزان باید و شتری در وسط السماء باید که قمر منحو پس باشد خصوصا

بزحل باید که در غایت ضعف باشد چه اگر زحل قوی حال باشد بکین
 بازان حصار آبا و ان شود و گفته اند چون در افراشتن بناها و ساختن
 حصارها قوت زحل مطلوب است مرایه در خرابی ضعف او باید طلبید
 و او را قوی حال نباید ساخت تا آن محل ویران ماند **قوی نیست** و این کشته
 مشروطات وی همان مشروطات حرست و آنچه مخصوص این اجناس است
 پنج خیر است **باید** که طالع در برج منقلب باشد **باید** که خداوند طالع
 در ایام الاوتاد باشد **باید** که خداوند سیاه در زایل الود بود
باید که آفتاب مونس ضعف حال باشد و این شرط عجیب است و سر این
 نیک تحقیق نه پیوسته **باید** که قمر مسعود و قوی بود و مخدور وی نیست
 که خداوند طالع در سیاه نباشد **قیح** طلب در دیده و کرم خیمه و کم شده
 مشروطات وی **باید** است **باید** که قمر در حمل بود متصل برج یاردی
 باشد ناظر زحل **باید** که قمر بخداوند طالع ناظر بود بنظر مودت
باید که قمر بخداوند سیاه نگردد **باید** که خداوند سیاه مونس باشد **باید** که مریخ
 باشد و قمر بد متصل که آن دلیل گرفتاری کرم خیمه بود و اگر بجای مریخ زحل باشد

یعنی که اگر ختی جنبو پس کرد و باید که سهم السماوة ناظر باشد بنیرین که
آن دلالت بر یافتن کند باید که نیرین از یکدیگر ساطع نباشند و از طالع
هم نامطلوب بدست **آیت** باید که بخشی در سابع باشد تا بر کر ختی نظر ما بد باید که
صاحب سابع راجع باشد تا کر ختی باز کرد و اگر ماه را تبریح یا
مقابلیه یا مقارنه نحو پس کند خاصه بزحل کر ختی زود یافت شود اگر طلب
زودیده و کم شده میکنند ماه را بسعد و مسعود باید کرد تا زود بدست آید
بتر آنست که خداوند خانه ماهه قابل **تد** سپر ماه باشد در وسط السما
تا بخدی طلبید باید **ب** باید که یکی از نیرین در طالع باشند و اگر ماه در طالع
بود متصل با ثواب و آفتاب در وسط السما **ب** تر بود باید که ملا خط
ارباع کند و در روز طلب کردن ماه در مربع که باشد در انجمن طلب
کند و ذکر ارباع تجدید در باب حرب گذشت **ب** اگر قمر تحت الشعاع
پهرون آمده باشد و بخشی بپوندد و از تبریح یا مقابلیه طلب کردن را
یکنو بود و مخدورات وی سه است **ا** نشاید که قمر تحت الارض بود
خاصه در تد الارض که یافتن معتذر بود **ب** نشاید که پستاره را که قابل

تذیبر ماست در چهارم بود که آن دلیل بود بر پوشیده ماندن حال
که نجیته و کم شده احتراز باید کرد از سقوط نیرین از طالع و از یکدیگر که
آن سینه دلیل تقویق باشد و فی الجمله باید که نسبت تا در وقت
که یکن کسی با کم شدن چیزی قمر زاید النور بود یا ناقص النور و در برج منقلب
بود یا ثابت اگر ناقص باشد امکان یافتن بود خصوصاً که در برج ثابت
باشد و اگر زاید بود مشکل توان یافت خصوصاً که در برج منقلب بود
و گفته اند بر تقدیری اگر در برج ذوجسیدین باشد یعنی که که نجیته بخود
باز آید **قسط مناظره** و **حیث** که در مشروطات وی نه است باید که قمر
در برج مجرده باشد و گفته اند در توپس و ابیود باید که قمر سکی از سعیدین
متصل باشد باید که صاحب طالع بطالع ناظر باشد از وقت تقوی حال بود
باید که قمر از کوكب علوی منفرف شده باشد که آن کوكب مستقیم السیر
و مشرفی باشد در وقتی متبول و او را در ان خانه سه تا و سینه بود
باید که قمر کوكب متصل باشد که آن کوكب ضعیف بود در برج منقلب
و در زایل الوقت باشد و در **مباحثه** عالی باید که قمر ناظر باشد بطار و

مسعودی ابو مشر می گوید که در سر علی که پین اشین بود چون مجاد و مباح
و سارعت و غیر آن باید که خداوند عاشر یا بن بجانب خداوند
بود نیز برج سابع و خداوند شش تا نظر صاحب اختیار را باشد باید که
عطار و مسعودی باشد و در طالع بود یا واقع شد پس بود بصاحب
طالع باید که صاحب سابع متصل باشد بکوکب ساقط که او را قبول
نکنید بکوکب که روی با حراق دارد و مخدورات وی است نشاید
که صاحب سابع قوی حال باشد و خداوند طالع بد و متصل خداوند از خود
ضعف عطار 7 باید که شمس از کوکب ضعف برگردد و بکوکب قوی بپوندد
و صیت چهار و شش صیت مشروطات و بی منفست باید که قمر زاید
باشد در نور و نواقص بود در حساب - باید که ماه سعیدی متصل باشد
خاصه شتری 7 باید که قمر شمالی صاعد بود قمرانی گوید در حال صیت
طالع برج ثابت باید و تسر و خداوند طالع باید که در برج ثابت باشد
تا آن صیت تغییر نپذیرد 8 باید که قمر بطی السیر باشد و متصل بود بکوکب
بطی السیر که آن نیز دلالت بر عدم تغییر صیت کند باید که او تا و از

نحو پس خلی باشند و مشتری و زمره در وقت بوند و تسه با ایشان
 تا آن وصیت پایدار تر بود و لیکن که بیمار از بیماری برهد باید که حساب
 طالع زاید باشد در سیر و مسعود و متصل مسعود که آن نیز دلیل خیر بود
 و مخدورات وی شش است آشناید که قدر در برج منقلبه باشد
 که وصیت تغییر پذیرد - بناید که طالع نیز سیرج منقلب باشد که تبدیل
 بوصیت راه یا بگذر نشاید که قدر تحت الشعاع بود که بیمار را خطی باشد
 بخدر کند از آنکه مریخ در طالع باشد یا در وقتی که بیمار را بیم و وصیت
 نفاذ نیابد و اگر بجای مریخ زحل باشد بیمار را بیم بود اما وصیت بجای
 آورده شود **تکایا** سیفر کرد **دن** خشکی این باب نیز مهم ترین ابواب است
 در اختیارات و حاجت بدن بسیار می شود پس دهن اختیار سعی
 بلیغ کردن و اتمام تمام بجای آوردن اولی باشد هر که طالع قوت
 سفر منحوس پس بود و خداوند طالع منحوس و خداوند طالع نیز منحوس
 باشد دلیل مرگست مرگست مرگست مرگست مرگست مرگست مرگست مرگست
 بیم قطع است و بودن یکی از زمین در طالع خطر فوت است و نماندن

حدیث که از اتصال مریخ و کوی که
 تحت الشعاع بود مگر آن که زاید است
 در کوی نکند و زود برمی دیگر حرکت کند
 نماند که مریخ و مریخ باشد
 یا در نرسع و معالجه او که
 بیمار را خطر باشد و ص

در بعضی از کتب اخبار مسطورست که روزی محبتی از شهری پروین شد
 و غزیت سفری مهم کرد و آخرت سار وقت لغز نمود چون یی رفت یکی از
 خانه وی بصحبت جمعی از حکما که اختیار کردند در آمد و پرسید که امر و سفر
 کردن را جو نشت حکیمان نظر کرد و ندیدند تریح بخسین بود و مرغ نزدی
 با حراق داشت گفتند امر و ز برای نیکو سنیت سال فریاد پرسید که
 غلانی رفت حکیمان پرسیدند که چه وقت بود گفت با مداد نگاه
 کردند روز سه شنبه بود با مداد که آن شخص رفته بود ساعت مرغ بود
 در طالع وقت بوده و حند او ندانم مرغ بود و او نزدیک
 با حراق چون نیک نگاه کردند درجه از طالع وقت گذشته بود
 که مرغ بعین حراق رسیده بود سیال را گفتند اگر فریاد کنی و اگر افغان
 از امر و ز ما دهم روز خیر کشتن او برسد سیال و لشک از پیش ایشان
 برخاست و از بهر آنکه شیند که روزی بدست از کسان خویش
 کسی را از عقب آن شخص بفرستند بلکه بچانه بر عقب او بفرستند
 تا او را بازگرداند چون روز دهم بود خیر کشتن آن تخشم و آنکه بر عقب وی

ز قبه بود بر پدید و مثل ان روایات بسیارست حاصل سخن آنکه
در باب اختیار سفر احتیاط نمودن اوجب و الزم است و قبل از
شروع در بیان شروط و باید دانست که طالع دلیل مسافرت است و ابتدا
سفر و نهم دلیل سفر و هفتم دلیل مقصد و هشتم توأم مقصد و چهارم دلیل
برخوردن سفر و نهم و نهم و نهم دلیل قطع طریق در سفر کسی
و زحل همین حال در سفر دریا پس در حال این دلایل تا آن باید فرموده و آنچه
توی حال و مسعود باید بخوان ساخت تا کار بر مراد رود و این ملاحظه از جمله
کیلیت است اما شرایطی که درین باب بجای باید آورده و جهل است
باید که قمر در برج ارضی باشد و اولی آنکه منقلب باشد تا سفر دراز نشود
و دیگر نمائند باید که طالع وقت سفر و او تا و آن طالع از خورشید خالی باشند
تا مسافر زود بمقصد رسد و آغاز سفر وقت حرکت باشد از پس آن که
اول مفارقت است باید که سعدی در یکی از او تا و باشد که دلالت بر
منفعت و کثرت خیر کند اگر در طالع بود در ابتدا سفر فایده رسیده
و اگر در عاشر بود در مسافرت سفر و اگر در سابع بود فایده هم در مقام

بدور سد بعد از رجوع و اگر در چهارم باشد بوقت معاودت که
روی منزل آرد خیسری روی نماید و در اختیارات محی الدین مغربی
آمده است که اگر در وقت سفر سعدی در طالع باشد کفایت بود و غیر
همه نقصانها بکند باید که صاحب طالع از نظر نحسین ساقط باشد که بخوبی
صاحب طالع مسافر را مخاطره عظیم است چنانچه در اختیار است
طری آورده است که چون در وقت سفر طالع نحس باشد اگر صاحب
طالع مسعود باشد دلالت بر صحت بدن کند و چون سعد باشد
و صاحب طالع نحو پس دلیل مرگ میباشد بود باید که ساج که دلیل مقصد
سعدی را پسته بود باید که صاحب ساج قوی حال باشد و از ساحت
پاک باید که خداوند نعم که نیت سفرست سعدی بود و بهتر آنکه آن
سعد در طالع باشد و از مناسبت سلیم نهمه آنست که ماه در پیچ
طالع باشد و بطلیب و پس می گوید چون قمر در پیچ باشد در پیچ مسافر
کم بود و حاجت او روا شود و راه باسانی از پیش رود و متاع
بسلامت ماند باید که نحو پس از ماه ساقط باشند و از طالع

و پیجری در کتاب معانی آورده است که در اختیار سفر نظر خویش
بطالع سهل ترست از نظر ایشان **نفر** باید که ماه بشتری باقیاب
متصل بود بودت **با** باید که قابل تدبیر ماه قوی حال بود و در طالع با
وسط السما یا بیت الرحا باشد که آن دلیل است بر حصول خیرها **سیا**
و سفر **باید** که در اختیار سفر ملوک اصلاح خانه دوم و خداوندش کنند
که از جمله ضرورات است و رعایت عاشر و حشیش نیز لازم بود **باید** که ما
نخداوند خانه خود **بماند** باشد **باید** که خداوند طالع در وقتی بود
و بسود آرا پسته و از پنج پست دور **باید** که حسد او ندخانه ماه در وقتی
باشد از مناس سالم **طکر** آفتاب تیر سع سود بود یا در مقابله ایشان
دلالت کند بر آنکه زود از آن **سفر** باز آید اگر طالع مسافر
معلوم است **باید** که صاحب طالع وی از پنج پست یکی باشد
و سالخده وی نیز **عجین** **باید** که طالع وقت سفر **سم** طالع اصل
مسافر باشد یا سابع یا رابع و طالع تجویل و اشها بجای طالع اصل
یکار توان داشت **ط** **باید** که **سفر** در یازدهم یا پنجم یا سیم طالع اصل

وی باشد و اگر در دم و نهم بود باید که قوی حال باشد و اختیار صاحب
روضه آیتست که در طالع اصل تهر بود و اگر طالع معلوم نبود باید که غیر
کند از بهر سفر و بطالع زینا دنی نور قمر و قی باشد که از تربع اول پیش
اجتماع در گذشتیم باشد و تربع دوم بر پسیده و نقصان نور و قستی که
از تربع دوم تربع اول بر پسیده مسئله نکرد و آن طالع را عوض طالع
اصل بجار دارد **باید** که تهر زاید انور بود متصل سعدی یا در خانه
سعدی اگر ماه زاید العدد باشد خوشتر بود چیزی دنی عدد و لذت
کند روز و رو سپیدن مقصود و مقصد و در راحت و شاد کامی گذرانند
باید که عطار د که گوکب سرفست در حد خویش باشد متصل سعدی
که آن دلس آسانی سفر بود اگر سفر تجارتست **باید** که دوم از طالع
یکو حال باشد و صاحب بی بوی ناظر از تلبیث خواه فوق الارض خواه
تحت الارض و کفقه اندر دهند دوم فوق الارض باید و اگر همه
در دو از دم افتد رو بود **باید** که انصال محمود با ثیمان صاحب
تاسع و خداوند طالع تا آنچه مراد است در آن سفر خویش بر آید

که در اختیار سفر سلطین باید که در اصلاح رب السنه بواجبی کوشند و گوید
 که در متن ان صفوی مسعود باشد در طالع اختیار مراعات او نیز نکند
 باید که عطارد مسعود بطالع طمس باشد نظیر پسندیده تا ممانت بر منوی
 و نوا ه ساختن کرد **که** نماید که گوئی که قمر مدوی می پیوند مسعود باشد
 یا مقارن مسعود تا بهر نام باید **که** در اصلاح عینت غرض و گوید
 غرض غایت جتد بقدم رسانند اصل در اختیار سفر بلکه در همه ابواب
 اختیارات کوشش داشتن غرض است و چون اصلاح گوید غرض و خانه
 حاجت کرده باشد مقصود فوت نشود **که** اگر قمر محوس است باید که
 او را از طالع ساقط سازد و زیای نه نرسد **که** چون ماه از طالع ساقط
 افتد باید که خداوند طالع با خداوند خانه ماه در او تا ماه باشند
که باید که عطارد با ماه بود یا مقارن شتری یا ناظر بوی از تیشیت که آن
 دلیل آسانی کار را بود و اگر نظر تریع باشد دلیل زود می رحمت
 بود **که** بهتر آنست که طالع و منعم و نهم و ششم و خداوند چهار از خداوند
 مرغ سالم باشند **که** باید که مرغ در فوج باشد و قوی حال و سعیدین بر دماغ

عثر

تا خرم کند **باید** که در اصلاح سهم السعاده و سهم السیف و خداوندان
ایشان بجایت سعی نماید **اگر** طالع موضعی که از این سفر می کند معلوم است
باید که سعدی در آن برج نهند تا باز پسیدن بدان موضع در وقت
کامرانی باشد **باید** که نیرین بکشد و بطالع ناظر باشد **اگر** سفر کجبه عملی
و مبضی است باید که خداوند عاقل از طالع ساقط نباشد و درین نکته
احتیاط نمودن از لوازم است **باید** که خداوند طالع از تحت
الشعاع دور بود **باید** که صاحب بیت قرمشرقی بود و از اترقی دور
رعایت آن کند که مسافر را روی بکدام طایفه مردم است مرابنه تا
که قررا بدان کواکب که آن جماعت از منسوبات ویند متصیل سازد
بافصال پسندیده و مخدورات وی است و چهارست نشاید که
خداوند طالع از طالع ساقط باشد نشاید که ماه در بروج آینه بود
خاصه عقرب و باختری کوید که شاید که وقتی دست دهد که جمله کواکب
نخپس و بد حال باشند و مرغ قوی و نیکو حال بود بس در چنین
وقتی خون ضرورت افتد که احتیاطی باید کرد و قمر در عقرب از بروج

دیگر بهتر باشد **خدر** کند از نخست ماه که او را با سفر جنو بیستی
عجیب است **نشاید** که پوت سواظ و زوایل از طالع اصل اختیار کند
که نقصان کلی روی نماید **خدر** کند از بودن ماه تحت الشعاع که حل آرد
نشاید که **تسمه** در ثانی عشر مایه پس **اقده** نشاید که عطاره مخرف
یا راجع بود **نشاید** که عطاره مسعود در ششم مایه و در دهم **اقده** نشاید
بیزین مقدار نخوس باشند یا در ترسع و مقابله ایشان خصوصاً آن
که آن لالت کند بر دیر ماندن در آن سفر و مسافر فراموش
و خصوصت روی نماید و امکان موت بود و از آن سفر او را رحمت
دست ندهد تا سعدی بدان درجه نرسد که آن **خپس** بوده باشد
نشاید که ماه در اوایل ماه متصل **مرنج** باشد که آن **لعل** افتست از
زدان یا از اعوان یا پیشاه یا از آتش **نشاید** که ماه در او آخر ماه
متصل بود بر **حل** که آن لالت کند بر موانع و آفات و نزدیک
یونانیان **ممازحت** **قمر** بر **حل** جایزست **خدر** کند از بودن ماه
در رابع که آن **لعل** دشواری راه و دوری مسافت باشد **✠**

نشاید که آفتاب در طالع بود که پیم نمی گسره بود و بودن قمر نیز در طالع
دلیل بیماری مسافر باشد و در راه بیخ سخت بوی رسد نشاید که پیم
از طالع ساقط باشند که دلیل درازی سفر مایوت مسافر باشد
خداوند از بودن قمر در طریق **محرقت** که آن دلالت بر قطع و عدم
معاودت کند **لا** احتراز کند از تقابل زمین با طالع که آن دلیل
بیخ بود **نشاید** که صاحب ثانی تحت الارض بود خصوصاً در رابع
و خاپس مسافر پس و بعضی بر آنند که اگر طالع صالح الحال باشد
تحت الارض حایز باشد **نشاید** که قمر تحت الارض بود سیما در رابع
به در ثالث و خاپس **روا** داشته اند **نشاید** که خداوند طالع با
خداوند خانه قمر مقیم باشند که عاقبت کار مسافر و خیم بود **ک**
نشاید که در ابتداء حرکت یکی از نجوس در خانه افتد که پیش از
خانه قمر بود که از آن مشتق **خیزد** **نشاید** که یکی از نجوس درودی از او
تا در طالع بود که مسافر بمقصد و مقصود **نرسد** طبری گوید **نشاید** که
قمر در قوس بود که آن موجب تعویق کارها و مهلت مسافر بود

حذر کند از ضعف و تباهی حال مرغ تا کار فریکو از پیش رود و قطع نمود
 حذر کند از نحوست ششم و خداوندش جنابش در کتاب ثمره
 آورده است که احذر نحوست الثامن و صاحبها لخرج و الثانی
 و صاحبها للداخل مراد از خارج مسامت است و از داخل کسی که دخول
 بلد یا مسکن کند و چون سابع مسامر را دلیل مقصد است
 و ثامن ثانی است و دلیل ما کساج و قواید او باشد در سفر و طالع دلیل
 داخل بلد است و ثانی نیز دلیل مال و عدا و منافع او در مسکن پس
 بدین سبب از نحوست این دو خانه درین دو اختیار حذر باید نمود
 فاین بعضی از افاضل منسره کرده اند که از ایام هفته در هر روزی
 حذر باید نمود و سفر کردن از جانبی از جوانب اربعه عالم برین منوال
 نظم کرده اند ایراد آن خالی از فایده نیست نظم

سوی مشرق و دوشنبه و شنبه	تروی ای برادر من به
انکه از مغرب آورد کعبینه	روز یکشنبه است و آدینه
روز سه شنبه و چهار پنجال	ترومی رنجبار سوی شمال

پخش بنه که خور بر ارد پسر رخت خود جان خوب بر
قلب سبز کردن در آب مشروطات وی ده خیر است باید که ماه
در جهائی آید بود یا برج رطب و در عقرب کرده است سبب
ضعف ماه در دیگر سبب میخ که صاحب است جد و شمن است
مر صاحب کشتی را محمد یایوب گوید در جهائی خالی رود و وود
تیس از بودن قدر در برج خیر ناز میسد و می گوید بودن ماه
در حمل دلیل صلاح کار و نیکو رفتن کشتی بود و در ثور از ضرر خا
بنود و در جوزا از شست درجه دلیل سلامتی باشد و در سرطان نفع
پند و از موج ایمن باشد و در اسد اگر نظر نجسی نبود سرگرم رسد
و در پسنبله دیر آید و درست و در میزان چون از ده درجه گذشت سفر
بر و بر ان شاید و در عقرب اختر از اولی و در قوس از موج تبا کننده
کشتی را ضرر رسد و در جدی بس از نه درجه باکی نبود و با این
اختر از بصواب نزدیکتر باشد و در دلو از پنج و تعویقی خالی نبود
و در حوت بی ضرری نباشد و فی الجمله نظر سعود سرگرم میشود و

نحو پس خل می زاید باید که موضع قمر از نحو پس خالی باشد باید که طالع
و سایر او تا دمسعود بود باید که طالع وقت برج آبی بود و اگر سعیدین
مزین بود بیشتر باشد باید که خداوند عاشر در برج آبی بود و مسعود با
و اگر خداوند طالع در برج بود آبی یا سعیدی غایت کار باشد باید که
زحل در فوج بود و قوی حال باشد تا اقی نرسد باید که تشریفون الارض
باشد و زمره بدو چنانست تا از موج امین بود باید که نیرین و عطار و
مسعود و طالع ناظر باشند که آن نیز دلیل سلامتی بود باید که سعیدی
در طالع بود تا آن سفر بر او رود و در عاشر نیز نیکو باشد و محذور است
و می زده است بناید که ماه زحل بپونند و خاصه از وقت اما اگر ششم
در موضع قوی حال باشد متصل سعود غایبه زحل کم کند نشاید که در
طالع پستار مقیم بود که کشتی دیر رود نشاید که ماه متصل باشد
پستار مقیم که کشتی در آب راست زود نشاید که زحل در برج
آبی بود و تباها حال باشد که هم غرق شدن کشتی بود و فساد مال
زحل در سفر دریا لایق نیست چنانچه فساد حال مرغ در سفر بیابان

نشاید که

نشاید که طالع حدود نحو پس بود اختر از باید کرد از بودن ماه در بروج
ثابت و درده درجه اول جوزا در نسبت درجه آخر میزان و درده در
اول جدی نیست که نبود نشاید که قمر تحت الارض باشد خصوصاً با
و اگر آن نحس زحل باشد و بیل در آب افکندن زخمها بود و حذر کند
از نظر نحس بکند بگردن و نظر عطارد بدیشان که آن بیل بر پشتن کشند
ط به بر نیزه از بودن زحل در طالع یا در تربع و تقابله او بسیار بد باشد
ع از کند از آنکه صاحب طالع بپستاره مقیم یا با بپونند که هم
بگرداب افتادن بود نشاید که نحس در وسط آسمان باشد که معل
در اسپس عظیم آرد و پیم در میان دن و غم شوق شدن بود و این شرطی که در
سفر آب گفته شد با مشروطات در کشتی شستن و کشتی در آب
روان کردن مرغ باید کرد و مشروطات اجزای سفینه در بحر علی حده
گفته میشود و آن امنیت **تک** کشتی در آب و آن مشروطات وی
بیزوده است باید که طالع کی از بروج این باشد باید که قمر نیز
در برج آبی بود و عقرب پشتنی باشد درین اختیار باید که ماه از عقرب

بایکزه باشد و ارتخت الشعاع دور باید که سعیدین در او تا و طالع
و او تا و نیرین باشند اگر از بهر تجارت در دریا می نشینند باید که ماه
با عطار و مسعود باشد تا نفع عظیمیم باید که خداوند طالع صاحب
باشد و در طالع بود که آن دلیل سرعت بیکر کشتی باشد باید که قمر زاید
النور و العود باشد که آن نیز دلیل زود رفتن کشتی مسلمانان آن
کند باید که ماه بیشتر بی نظر بود از سرطان حاجت و ارتقوب
نشاید بر جرم و شمنست نشیننده در یار ماند که آفتاب مسعود باشد
و از نحو پس سالم باید که خداوند طالع بایجاد نذ خانه ماه در نهم
یا دهم یا یازدهم بود که آن دلیل زود رفتن کشتی و بمقصد رسیدن باشد
باید که سعیدین در او تا باشد و اگر مشتری در تریج ماه باشد
غایت کار بود باید که نیرین از تریج و مقابله و مقارنه یکدیگر
سالم باشند اگر ماه بر مرد جهان بود و زهر تحت الشعاع است
کند بر اینی و سلامت بمقصد رسیدن و مخذورات وی در او است
نشاید که ماه در محاق باشد که موجب رنج رسیدن باشد

عطار در بار حل بود که شست رفت **رسد** بدون عطار و با مریخ دلیل لغز با
خدر کند از آنکه یکی از نجیبین ماهه ناظر باشند یا آفتاب که آن دلالت
بر مباد و سختی کند و نظر مقابله بدتر باشد **نشاید** که صاحب طالع
در چهارم و ششم بود که آن دلیل بطوریکه **دو** نشاید که خداوند خانه
قره در تدا الارض بود که آن دلالت بر امور کشتی کند در ششم نیز
مناسب نبود **نشاید** که خداوند خانه ماه در مقابل ماه باشد
که اهل کشتی را بیماری **پسند** نشاید که مریخ یا ثوابتی که بر مریخ
اند در حادی ششما و وسط السماء باشند یا نفعان طالع که موجب
فساد کشتی و اهل کشتی باشد **نشاید** که طالع حد و دخیل پس بود که
مضر عظیم رسد و حدش در سفر پیمان کمتر زیان آرد و از سفر **دیر**
نشاید که ساعت روان شدن ساعت کوکب کجی باشد که بیم هلاکت
بود **خدر** کند از بودن ماه تحت الارض متصل نجیب که کشتی و اهل
او آفت رسد از جو امر آن کوکب **خدر** کند از رجعت سعود که دلالت
کند بر بازگشتن بی مرادی اما مال تلف نشود **فکد** در شهر شدن

درین اختیار شرایط احتیاط رعایت باید فرمود که این باب از جمله است
که آنرا در مزاج و مصالح مراد و اوقات و دخول عبارات از نسبت
که چشم بر جایگاه مفضدا شد که آن اول وصولست و مشروطات
وی نوزده است باید که قمر در برج شامست بود و اگر خاک باشد
بهنتر - باید که طالع و خداوندش از نحوس بری باشد باید که دوم
و صاحبش که دلیل معاش اند در مسکن قوی حال باشند باید که صاحب
دوم کوکب سعد بود باید که خداوند دوم فوق الارض بود الا در نهم
و گفته اند اگر در طالع همبستر بود و اگر صاحب ثانی نحسی بود باید که
بطالع یا خداوندش بنظر پسندیده ناطر باشد باید که قمر
بود از خداوند طالع و مسعود بود باید که سعدی در و نند باشد
تا در آن شهر ویرمانند و کارش بر باد رود و اگر خواهد که در آن شهر بسیار
مقام کند باید که ماه در اسد باشد مقبول از خداوند طالع
و سعدی در و نند بود باید که ماه در غایت قوت باشد و کلی از
مناسبت دور بود باید که سهم پس عاده در طالع یا وسط السماء بود

ناظر بصاحب طالع باید که ماه فوق الارض باشد تا در آن شهر مشهور
گردد اما اگر در آن شهر کارهای پوشیده خواهد کرد و باید که ماه تحت
الارض بود و تحت الشعاع بهتر باشد باید که صاحب ثانی مستقیم بود
باید که ماه با صاحب ثامن باشد و فوق الارض بهتر باید که ساعت
و دخل ساعت کوکب سعد باشد اگر کار سلطانی یا عملی بزرگی
بیکند باید که قمر در دهم یا یازدهم باشد و مقبول بود از خداوند طالع
و اگر خداوند دهم کوکب سعد بود و در طالع باشد و تبلیت آفتاب
و اللت کند بر آنکه کارش را نظامی بود و در عیت ویرا مطیع باشند
و دوست دارند باید که رابع که دلیل مسکن است و صاحبش نیکو
حال بود صاحب کفایته البعلکم کوید درین اجیار باید که زحل که
کوکب مسکن است در فرج باشد و قومی حال بود بطبری گوید اگر
کسی بطالع ناموافق در شهری رود باید که بگذار و تا قمر ثانی مناس
پیست و مشتکانه را قطع کند پس بطالع موافق روز سعد چون
رود و سه روز در پیرون توقف کند تا قمر یک برج تمام برود

و آن پروان رفتن را کلی خوانند و پسرون نادن را جزوی
 پس بطالع نیک و ایشمار موافق اندر شهر آید جنانکه خداوند
 دوم مسعود باشد و باقی شرایط رعایت کند و محذورات وی
 چهارده چیز است **نشاید** که فرد در برج منقلب باشد خصوصاً که
 بخسین متصل باشد - روان بود که خداوند ثانی تحت الارض
 باشد که آن دلیل خوف و پیماری بود و وسیع مقصود حاصل شود
 و اگر بودن او فوق الارض مسیر نشود البته باید که بگوکب فوق الارض
 متصل باشد تا دفع آن غایب بکند **نشاید** که خداوند ثانی
 راجع باشد با تحت الشعاع یا مقسم که آن دلیل یکی نفع و زود پروان
 رفتن باشد **نشاید** که ماه برحل مقارن بود که آن دلالت
 بر مضر است **نشاید** که ماه با خداوند ثانی بود تا بعارض
 و مریخ بونی ناظر از سابق که آن دلیل جراحت بود و اگر بجای مریخ
 زحل بود دلیل ضایع شدن مال و تقویق مهمات بود اگر مریخ
 با ماه در قوس باشد یا ناظر بود با ماه از توپس دلیل مضر است

که کار فرود بسته کرد و
 نشاید که خداوند ثانی
 ۹

از آتش نباید که خداوند دوم در چهارم باشد که هم مرک بود
مخصوصا که نحسی بود و چون در طالع صاحب ثانی در نهم بود و در مقام
نخند و زود پسرون رود که خداوند دوم در ششم باشد طالع
کار فرود بیستن بود و نشاید که ماه در چهارم بود یا خداوند چهارم
نشاید که صاحب رابع در طالع بود که بسیار بد باشد در کارهای
سلطانی اختراز کند از آنکه صاحب وسطا پسما در چهارم باشد
یا خداوند رابع در عاشر جهان لالت کند بر آنکه شغل وی نامقام
زند و رعیت سرمان می نهند اگر شهر از این صاحب اختیار است
نشاید که صاحب نهم در طالع باشد و صاحب ثانی در ناسع
که خواهد که نمود از آن پسرون رود **تکه** سعت و قبول تخت و تاج
حکما در خنیت مار این معانی بجهت ملوک و سلاطین احتیاط تمام کرده اند
و اگر کسی را از ملوک طالع ولادت مسیوم نبود دست طالع
نشستن را بر تخت ملک اصل بزرگ ساخته اند و بی طالع اصل
بکار داشته پس باید که در مشروطات و مخذورات وی هیچ

نامری نماید اما مشروطات وی حمل و سه است باید که طالع و خداوندش
قوی باشند باید که ماه و خداوندش از کوس این باشند باید که
طالع وقت بروج ثابت باشد و اسد که برج ملوکیت بهترین بروج
ثابت است و درین باب ابوالمخاض غنوی گفته است که ردو باشد
که طالع عقب کنند تا عاشر اسد افتد باید که جای ماه برج بیت
باشد الا عقب که دلالت بر خجک و شوب و فتنه کند و در
نیز شاید خصوصا قوس و حوت بشرط که مشتری در برج ثابت باشد
متصل با ثواب گفته اند درین اختیار تسمر در حمل شاید که شرف است
و در سرطان نیز جاریست که اوج اوست باید که خداوند طالع نیز
در برج ثابت بود یا ذو حیدین و باید که صاحب طالع یکی از سعدین
ناظر باشد بنظر قبول خصوصا مشتری باید که قمر و صاحب
بیش ناظر باشند مشتری یا بتیلت مرغ باشند باید که لیل
ملوک یعنی ثواب قوی حال باشد باید که ماه با ثواب متصل باشد
و آفتاب مشتری اتصال تسمر داشته باشد اگر خداوند وسط

شترتی باشد یا وی در وسط السماء باشد بغایت نیکو بود **بهنتر است**
که آفتاب در بروج ناری بود چه آن بروج تعلق ملوک و از مدد آفتاب
دلیل اثبات است - باید که او تا چهار کانه از سعدی یا مسعودی خالی
نماند تخصیص و تدعا شتر **باید که** خداوند عاشر معارج بود خداوند
طالع **باید که** آفتاب در وسط السماء بود باز مره و شترتی **بهنتر است**
در شرف باشد **باید که** سعیدین هر دو شترتی باشند و از نجوم و احراق
ایمن **باید که** خداوند طالع در وندی بود و قوی تر **او تا** عاشر است
باید که خداوند عاشر یکی از دینیز بود که بسیار نیکو بود **چند**
تا شتر قوی حال بود و در وندی افتد **باید که** صاحب طالع در شرف
نویس بود یا متصل بخداوند شرف طالع **باید که** در ج طالع یا وسط ^{السماء}
از برجهای ناری یا سوا **باید که** آن دلالت بر آرا پشنگی لشکر
و زینا و قتی بها و مهابت پادشاه کند **باید که** زاید انور باشد **که**
باید که سهم السعاده قوی حال و مسعود باشد تا شتر بنزین و در یکی از او تا
خصوصا عاشر **بهنتر است** طالع وندی از او تا د طالع قران گذشته بود

یا از او تا طلوع سال یا طلوع اجتماع یا پیشقبال مقدم که آن بسیار
پسندیده اند و اگر طلوع وقت همان طلوع قران سابق بود خواه
اوسط و خواه اصغر بهتر بود **که** اولی آنکه طلوع وقت عاشر طلوع آن شهر
باشد که دارالسلطنه است **که** باید که عاشر و صاحبش مسعود باشند
که باید که قابل تدبیر قوی حال بود **که** باید که مشتری که دلیل صدق
مسعود و نیکو حال باشد و اگر قمر در خانه وی بود **که** باید که قمر از عطارد
یا زهره منصرف بود و بشمس یا مشتری متصل که نیک پسندیده بود
و کار پادشاه و رعایا بر مراد رود **که** از کواکب ثابتة آنکه در قدر او
یا دوم بقصیت طلوع بود یا دقیقه وسط السماء بشرط آنکه بر مزاج
سعدی بود **که** باید که قمر از کواکب سفلی منصرف بود و کواکب علوی
متصل بشرط آنکه آن کواکب ماه را منحوس کنند **که** باید که سهم الملک
و السلطان نیکو حال باشد و خداوندش در عاشر قوی حال و دور از مشا
که باید که خداوند عاشر صاعد باشد تا روز بروز مهات در ترقی بود
که باید که راپس در موضع نیکو باشد از طلوع و بهتر آنکه صاحب طلوع

بار پس باشد **اد** باید که صاحب طالع مشرقی بود و اگر صاعد باشد
بهر **له** باید که قمر از کوكب با بطر بر کرد و کوكب صاعد بنویزد که سعد باشد
لو باید که حد او در طالع منحصّل باشد پستاره آن اقلیم که آن ملک
در آن ملکست **له** باید که پستاره آن اقلیم مشرقی باشد و صاعد
و قوی حال **له** باید که طالع و خانه ماه و خانه خداوند ماه بر مشرق طلوع
باشند تا کار بر مراد میسر گردد **له** باید که نیرین بخداوند طالع بنویسد و بدو پستی
باید که نیرین از نخوس ساقط باشند و در حل درین باب از مریخ ضرر
زیادت کند **ما** اگر میسر شود که قمر در اسد ننهد تا مشرق تا قیام نبط
مودت و آفتاب در جای نیکو بود نهایت کار باشد حکیم باشد و اسد
و قمرانی و کندی و جندی از اسپتادان مغرب شرط کرده اند که چون
صاحب ذنوب عاشر مشرقی باشد و از اتراق دور مدت سلطنت
در از تر کشد و در کافرانی و شادمانی کند **و** باید که در اجتناب از
امور ملکی میان طالع اختیار و طالع سلطان شرایطی که بدترین است نگاه
دارد چنان سرری باز کرد و در نه ملک و نه ملک و مخدوراتی

جبارده است شاید که قمر در برج منقلب باشد روانو که خداوند
طالع نیز در برج منقلب باشد که دلالت بر عدم ثبات و بقا کند
نشاید که ماه ناقص باشد در نور یا عدد یا حساب خصوصا
که متصل باشد نجبی که دلالت بر پستی کارها کند خذر کند از برج که
موافق بلوک بنا شد چون سرطان و عقرب و جدی و دلو ازین
برج نه طالع توان ساخت و نه موضع ماه توان کرد و یرین اختیار
خذر کند از آن برجی که در وی زحل یا مریخ یا مذهب بود و خذر کند
ازین و حال آفتاب که با وجود ضعف آفتاب صلاح هیچ
و بلبل و کبر سود ندارد و آن کار ناپاییده بود و خذر کند از آنکه پیش
بطالع ناظر باشند خصوصا از او تا **ج** به پر همیز و از نجوست
جزو با جماع یا استقبال مقدم ما استیلا و نحسی بر آن جزو و اگر چه
درجه اختیارات این معنی رعایت باید نمود اما اینجای فطنت
آن اولی و نسبت **ط** خذر کند از اوقات کسوف و خسوف
که بسیار بد بود و یرین معنی مبالغتها نموده اند نشاید که ما

در زایل الوتد بود یا نحو پس نشد شاید که ماه از آفتاب منفرد
بود که دلیل نقصان کارها باشد - خدر کند از بودن ثابته قاطع بر
درجه طالع یا عاشر و از ثوابت نحو پس نیز اخر از و است
خدر کند از مجرای پاره زحل و نظرا و یا صاحب طالع و خدا
وند وسط السماء نظر که باشد و گفته اند مقابله و ترسوع و مقارنه
بتر باشد و زیان زیادت رسد خدر کند از آنکه صاحب
طالع در وقت زایل و بدبر افتاده باشد که کار بفساد انجام
نکو لو ا ب استن مشروطات وی شستت باید که ماه در
خانهای عطارد و زهره و مشتری بود و اگر از برای حرب بود
در خانهای مریخ بهتر باشد و در عقوبت نیکوتر از آنکه برج ثابست
و مریخ درین باب اصلی وقت تمام دارد - باید که خداوند
طالع در خانهای مشتری و مریخ باشد - باید که ماه و خداوند طالع
از نظر مریخ با آفتاب خالی نباشند و خاصه بتلیث یا بتسبا
که آن بهتر بود - باید که طالع و خداوند وی و ماه و صاحب خانه

وی مسود باشند باید که خداوند طالع پستیقیم السیر باشد
باید که صاحب بیت قمر مشرقی بود و اگر پستیقیم باشد بهتر باید که قمر سجد
متصل باشد اگر ماه در خانه میخ مقدارن سعدی و میخ چتر
باشد بدان سعد بودت بنایت پستوده باشد خصوصا در او
ماه و مخدورات وی سه است **۱** حدز کند از آنکه خداوند طالع
راجع باشد که آن دلالت بر کرامت شکر کند و نفرت
ایشان از نهر منک و گفته اند اگر صاحب بیت قمر نیز راجع
بود همین عمل کند - روایتی که ماه در سرطان بود چه آن کار را
پای داری خندان نباشد **۲** نشاید که قمر زحل بپزند و خصوصا بعد
۳ اگر لو اکشاند اگر خواهد که لوای پشته باز کشاید که دیگر
بار باز نشاید بیستن **۴** باید که سفت چرخ رعایت کند باید که
در بروج مجسده باشد **۵** باید که طالع نیر یکی ازین رجبها باشد
۶ باید که ماه دیر یکی از او تاد بود **۷** باید که قمر سجد و مقصیل باشد **۸** باید که
ماه در نور و عدد زیاد باشد **۹** باید که ماه شمالی صاعد بود

باید که طالع از نحوس سالم باشد و اگر باز بستن آن مطلوب نبود و خواهد
که بار دیگر بسته نشود چهار شرط بجای باید آورد **۱** ماه را نحوی پس باید خست
طالع برج باید نهاد از بروج نحوس و صبحش در وی **۲** باید که ماه ساقط باشد
از طالع و بهتر آنکه در ششم یا دوازدهم بود **۳** باید که تسه در بروج ثابت
باشد در یکی از خانهای نحوس و بهتر آنکه در حد و نحوی پس بود تا آنکه مطلوب است
درین باب وجود **دگر و کج است** **۴** افتتاح خراج و حیات مشروط است ^{شست} وی
باید که ماه متصل باشد بر محل در اول ماه ارتکب و تسدیس باید که مقرر در
خانه رحل باشد بشرط که سعود بونی ناظر باشند که آن دلالت بر دوام
عمل و ایصال مال خراج کند **۵** باید که وسط السباح ثابت باشد و از
نحوی پس پاک تا عمل پتیه بماند **۶** باید که یازدهم را که بیت المال عملت
بخند آنکه تواند اصلاح کند **۷** باید که خداوند یازدهم را صاحب عشر نظری باشد
از نمودت و مرد و بر حسد او و ناظر باشند **۸** باید که نیرین سیکر نکند
و بطالع و عشر نیر ناظر باشند که غایت کار بود **۹** باید که شایسته
و خداوند او نیکو حال باشد **۱۰** طبری گوید بهترین اجتهاد درین باب است

که قمر در جدی باشد یا در اول ذی القعدة یا در اول جمادی الثانی
پس است و اگر سعدی کرد بهتر باشد و رعیت خوشدل باشند
و خدایا بیدار پندار ثانی و خداوندش و صاحب حادی شکر که
در این کتاب تقویین اشد **فقط طلب عمل کردن** مشروطات وی شش است
باید که وسط السما را اصلاح کنند **باید که حادی عشر نیز بصلاح بود**
تا زود بمقتضی در پید و عمل او بزرگتر بود **باید که خداوند وسط السما**
در وسط السما بود و اگر نه باری وسط السما از خود پس خالی باشد **باید که خداوند**
آن شکر که در وی طلب عمل میکند مسعود باشد و ماظر بوسط السما و صاحب
باید که قمر و عاشرش از نظر مریخ نبوده است خالی نباشند خصوصا در آفر
ماه حکیم با جزئی گوید اگر خداوند وسط السما و خداوند خطه مشرب
باشند در او و آخر ماه در شمال این چهار در حد و در خارج
پسندند مانند آن پسندیده باشند **باید که خداوند وسط السما و**
صاحب ثانی را با هم موافقتی باشد و انقباض نیکو و دیگر طبع آن بهتر
و وجه آن عمل ببا بد است و این مشروطات را با شرطی که در باب

حاجت خواستن ذکر خواهیم کرد مریخ باید که در تقضای مقام و محذور است
خلاف مشروطات باشد **قل** ولی عهد ساختن بعد از ملاحظه بعضی
از شرایط سعیت و جلو پس بر تخت سلطنت که سابقا مذکور شد
و قدری از شروط باب حکومت و امارت شستن که بعد ازین باید
مشروطات خاصه وی و چیز است قمر را در برج ثابت باید که شستن
قمر اعمارن زمره باید ساختن و حدز باید که در ازلت قمر خنجر
و با شتاب از تریس و مقابله و مقارنه **قل** رستن بعل مشروطات
وی چهار است باید که مشتری در طالع باشد یا در سابع تا در ان
زمن خیر و شادوی باید که ماه بعدی مشمول باشد باید که زمره
از قدری مباحه و مشتری ناظر باشد باید که ثانی صباح باشد و صاحب
نیکو حال و محذورات وی هم چهار است شاید که ماه تحت الشعاع
بود که در ان کار هیچ خیر نباشد شاید که ماه پس از خنجر ناظر بود یا با
باشد که هم مخاطره بود و حدز کند از آنکه خنجر در دوم باشد که کار آن
کسان که از وی ننده اند تباه شود **د** شاید که ماه و خداوند طالع

منحوس پس باشد که او را در آن راه اندوهی رسد یا خبری موخس نشود
قول دیدن بلوک و اکابر شروعات دی شش است باید که
طالع برج ثابت باشد خصوصاً اسد باید که قمر در شرف بود
و پستارگان سعد متصل باید که خداوند طالع پستاره سعد پیوندد
و اگر خداوند طالع پستاره سعد باشد بهتر باید که قمر زایده انور
بود تا کار بر مراد رود و باید که خداوند وسط السماء و خداوند شایسته
را بهم موافقتی باشد و اگر قمر برج ناطر باشد بنظر مودت از جایگاه
موافقت بسیار پسندیده بود و مخدورات می دوست خدربا
کرده از نقصان نور تسهر که تباهی آرد و نشاید که نحوس بطالع و خدا
وندش عاصرو حماش خداوند خانه ماه ناطر باشند و درین
اجتیار صلاح حال کواکب انگن پس که پیش می میرود ملاحظه باید کرد و صاحب
طالع خداوند اجنتی مار یا صاحب طالع اجنتی را بوی متصل باید
کرد ایند و اگر بجای حتی میرود و با شرایط ماب حاجت تلخ نماید
داد و این بختی که ذکر رفت از کلمات است اگر رعایت

کرده شود فایده بسیار دهد **قله** عرض کردن نماید و قمر سلطان
مشروطات وی چهارست **باید** که طالع آمد باشد **باید** که ما
در وسط السماء بود پیوسته نبود و اگر بخداوند و بیط السماء پیوندد او
بود **باید** که شمرزاید النور والعدو باشد **باید** که قمر صاعد
بود و بلوکوی که پیوسته باشد و نیز صاعد بود و مخدرات
اضداد اینها باشد که ذکر کرده شد **قله** بار دادن و عرض شکر
مشروطات وی دو است **باید** که قمر در برج منقلب باشد **باید**
باید که طالع و صاحب طالع تو حی حال باشند و مخدرات وی
هم دو است **باید** که قمر در اسد و عقرب بود **باید** که مقارن
چشمین باشد متصل ایشان **قله** بکونت و امارت نشین
اگر ابرسیت از خواص پادشاه و اگر ملکیت از خدام او که در موضع
بامارت نخواهد نشینت حکم همه ملکیت و درین باب ملاحظه
باید کرد که درجه عاشق دلیل است بر عمل او و قمر مغرب بر حال
چشم و ثامن بر بفرست و بنده و قتال و طالع بر خلیفه و سلطان

زمین بر شهر کی مقصد است و برج پنجم بر رعیت او و دوم بر
بر و سیم بر اصدقایی او و هادی عشر بر عالمی که آن شهر باشد
و حال مال حسن سراج او و نهم بر عالمی که بوده است پیش ازین
و ششم بر عبید و خدم او و دوازدهم بر پستوران و بندگان او
بس تفحص این حالات بر حسب سعود و نحو پس و مواضع ایشان
و اتصال بعضی از ایشان بعضی می باید کرد و فی الجمله درین باب
آنچه شرط کرده اند از جزئیات شان زده است باید که طالع برج
ثابت باشد باید که موضع قمر هم برج ثابت بود که اگر منقلب
آن کل را ثابت نباشد و اگر ذره جسدین باشد دلالت کند بر آنکه
بار دیگر این عمل بدو رسد یا کسی را باو شریک کنند باید که خاوند
طالع در موضع قومی حال باشد ناظر شمس بنظر مودت باید که
خاوند عاشر از نحوس دور باشد باید که صاحب مطاسما بخدا
و ند حادی عشر ناظر بود بنظر پسندیده باید که متشریح او ندخانه
خویش نکرده بدوستی باید که قمر در غایت قوت باشد

و نیکو حال و اگر قمر را نیکو حال توان کرد و از طالع سنا قوت باید کرد
باید که صاحب رابع قوی حال باشد و نامش بود و بسعد و در اصلاح
یازدهم و خداوند او سعی بلیغ باید نمود تا مرادش بکلی بر آید
و حسب راجع آسان بدست آرد و اصلاح باید آورد و آنرا که از طالع بهره
دارد چون خداوند حد و دلیل صلاح و قضا و معیشت او باشد
و خداوند و حد و دلیل حجاب و نواب وی بود باید که سهم السعاده
و خداوندش نیز نیکو حال باشد که آن دلیل نفع تمام بود باید که
خداوند وسط السما شریفی باشد که آن دلیل قوت و زیادتی
جاء بود اگر خداوند طالع بر حل شوند و مبودت یا ماه بر حل متصل باشد
و زیاد بود در نور و دلیل آن باشد که مدتی دراز در آن حکومت نماید
باید که خداوند طالع مبودت بخداوند یازدهم نکرده تا مال آسایینی
بدست آید باید که خداوند یازدهم از نظر خو پس دور بود که آن
دلالته بر اصابت رای کند و نظر خداوند ثانی صاحب
حادی عشر دلیل سهولت خراج و پیگیری آن بود و مخزورات وی

و است نشاید که صاحب عاشر تا ششم بود بعد اوت به برین
از آنکه خداوند طالع بصاحب ششم نکرده نشاید که قمر در شنبه
عشر باشد پس باشد یا ناظر بخداوند این دو برج که آن دلیل که قمری
و بند و حبس باشد خدرا باید کرد از آنکه خداوند دوازدهم بخداوند
طالع پیوند در وقتی که خداوند طالع در وقتی باشد که آن
نیز دلیل حبس و قید بود احتراز کند از اتصال خداوند طالع
و صاحب عاشر بخداوند رابع که دلالت بر زودی عمل کند
و نشاید که قمر در رجب است بقبال باشد که مخالفت و منازعت پدید
آید نشاید که خداوند خانه قمر رابع باشد و نه خداوند طالع
که آن دلیل که امیت رعیت و نفرت ایشان باشد از اولی خدرا کند
از بودن ماه در عقده خصوصاً و نب که آن دلیل که خستین باشد
طبره برین و از بودن صاحب طالع در وبال و سبوط که آن دلیل که بخت
و حبس باشد نشاید که در جهای وسط است یا از آن باشد
که بغایت ناپسندیده بود **فقط** نظر کردن در کار رعایا

مشروطات وی دو است **باید** که قمر در خانه سعیدین باشد
باید که قمر در سرخانه که باشد از خانه های سعیدین بصاحبش ناظر
باشد و محذورات وی هم دو است **نشان** باید که قمر با زحل و زنب
و مریخ باشد **خدا** کند از آنکه قمر در خانه نحسین یا در حد و اینسا
بود **فکر** قضیه و خصومت سلطان برقع کرد مشروطات وی **دو** است **ا**
باید که طالع اسپد باشد **باید** که قمر در ثور بود در وسط السپت
اگر احشا رکن شده با کسی خصومت میکند **باید** که قمر زاید باشد
در نور و میان ترسع اول و مقابله باشد **باید** که قمر صاعد بود و **متصل**
سعود **باید** که سعود در طالع باشد یا عاشر یا نایط **اطالع** و عاشر
یا خداوند ایشان **باید** که خداوند طالع در و تدی باشد یا در مو
بیکو و قوی حال **باید** که صاحب طالع پستعلی باشد بصاحب سپنج
یا متصل بود **باید** که قمر از گویب قوی منصرف شده باشد
و گویب ضعیف **متصل** بود **ط** **باید** که سهم السپت عاده در طالع باشد
یا در وسط آسمان که طفر خستیار کننده را بود و محذورات وی **دو** است **نشدت**

که ماه ناقص النور باشد و خداوند خانه اش منجوس اما اگر کسی اختیار
کند خصومت می کند این حال مرعی باید و خداوند سابعین مسعود
تا حجت صاحب اختیار قوی تر باشد و بر خصم ظفر باید **قلع**
مخاسبه و کلام شر و طاعت وی دواست باید که قمر در خانه
عطار در باشد طمس زهره باید در خانه زهره بود و طمس بوطارد
باید که ماه سپکی ازین دو کوکب که کیفیت متصل باشد و از دیگر
منصرف و آخر از باید کرد از بودن تسهر در خانه می رخ که خوب
زراع و قننه و ملالت باشد **قلط** ابتداء اعمال و فعل دیوانی مشهور و طاعت
و خجسته باید که طالع آن وقت برج اسد یا قوس باشد باید
آفتاب و مشتری در یازدهم طالع باشند یا در وسط السماء متصل
خداوند خانه خود یا بصاحب شرف خود یا بار باب ثمنات خود
باید که قمر بری باشد از چوپین باید که ماه متصل باشد بافتاب یا مشتری
انداخته باید که قمر در اسد یا قوس بود ناظر بخداوند طالع و آخر
کلمه از نظر چوپین قمر و کفته اند بودن قمر در عقب دین علی بنی

که اینست بنیت **تم** این ناپست بزرگ و بسیار

فایده و حکما را درین باب تضایف بسیارست و فلاسفه این
باب را از سفها و جهال قوم پوشیده داشتندی تا این دعوات
در شنوات خویش و می ر م شریعت استعمال نکنند و علی الجمله آنچه
مشروطات وی است می و ششست چون حکما و اینست که سعود
ترین کواکب مشتری و زمره اند چنانچه فرمودند که در وقت عاکرد
باید که یکی ازین دو سعد در طالع وقت باشد و دیگری در رابع باشد
کار و عاقبت وی خوبی بود و بعضی گفته اند سعدی در طالع باید
و یکی در عاشتر تا کار نابر او براید و گفت این سعدی در رابع باید
و دیگری در عاشتر ممانت دینی و دنیاپی وی ساخته کرد و پیش
بعضی آنست که یک سعد در رابع باید و یکی در ناسع تا سعادت
هر دو سرای حاصل گردد بر تقدیری این هر دو سعد باید که شرقی
باشند و قوی حال و از نظر نحو پس وضعهای دیگر خالی و بهترین است
که سعد که شرقی باید و سعد اصغر مغربی باید که شمس قوی عالی باشد

و متصل سعیدین **د** اگر د عابرای آخرتت و طلب جمعیت خاطر
و امان وقت باید که **د** تسمر در خانهای مشتری باشد متصل بر نمره این
صورت بتجر به پیوسته **ه** اگر د عابرای کار نامی دنیاست و طلب
مال باید که **د** تسمر در خانهای زمره باشد متصل مشتری این معنی نیز
مجر نسبت **و** د عابرای سر مهنی که باشد باید که ماه متصل باشد کوکب
الروض از وی متصل بود و جنانچه برای طلب ریاست باید که قمر
با قناب متصل باشد با اتصال پسندیده و آفتاب نیک حال باشد
و برای طلب علم حال عطار و ملاحظه باید کرد و قس علی هذا
باید که کوکب العوض مسعود باشد **ح** باید که مسعود در خانه غرض
جمع باشند **ط** باید که مشتری بار افس بود و اگر در عاشر باشند
اولی بود **ی** باید که ماه منصرف بود از خداوند طالع و متصل شد
بمشتری یا منصرف از مشتری و متصل بخداوند طالع با اتصال محمود **با**
باید که صاحب وسط السماء نسر بود بجانه خویش **ب** باید که خداوند
طالع در وسط السماء بود **د** باید که او تا از نحوس سلیم باشند **د**

باید که صاحب طالع متصل باشد بشتری و اگر مجاسد را پس بود
بهنتر باشد اگر قمر در اسد بود و آفتاب در حمل یا آفتاب در اسد
و قمر در حمل بود بزرگی و رفعت خواهد یافتن را بیکست و اگر شتری
در خانه یا شرف خویش باشد قمر بد و پیوند و از ثور یا میزان
وقت اجابت دعا باشد و بیشتر آمنت که فی الحال دعا مستجاب شود
اگر قمر در حوت بود و زمره در سپهر طالع عافیت مقبول بود علی
الخصوص در تامل و تزویج **ک** برای طلب مسکن و سیاه و اینه باید که
زحل در میزان بود و قمر در دلو یا قمر در میزان در حمل در دلو برای
ریاست و ایتیمای میخ در حمل باید و قمر در اسد برای طلب علم
و کتابت و اشغال دیوانه باید که عطارد در پانزدهم درجه سنبله
بود و قمر در پانزدهم درجه سرطان یا پانزدهم درجه ثور یا
در خور باشد و قمر بر درجه شرف و آفتاب در حمل یا ایند بسبب
برای قضا و اعمال دینی و طلب وزارت باید که قمر متصل باشد
بشتری چنانکه قمر در سپهر طالع باشد و شتری در ثور یا شتری

در سرطان و قمر در ثور و این مناسب ترست **که** برای طلبت
ملک و سلطنت باید که قمر متصل باشد با قناب بشرط قبول و اگر افکند
در وسط السماء بود بهتر باشد **که** برای کم شده آفتاب در نوزده
درجه حمل باید و قمر در سرطان درجه ثور **که** برای جاه و دولت آفتاب
در حوت باید و قمر در سرطان **که** برای موافقت و الفت زمره در
دشت درجه حوت باید و قمر در ثور یا سرطان **که** بهتر است **که**
طالع دعا کردن نوزده درجه سرطان نهند تا سه درجه حمل عاشر
بود و اگر سه درجه اسد طالع کنند تا پست یک درجه حمل بر
وسط السماء اقدالی باشد و باید که از نوزده درجه سرطان
آغاز کنند دعا کردن و تضرع و خشوع نمودن نماید تا این وقت
بدعا رسد و چون نعت درجه اسد بر آید باید که قطع دعا کند
که نکته میفید جامع درین باب اینست که ابو معشر میگوید که چون خداوند
طالع در اصل ولادت یا در طالع تحویل مسعود اقدالی با سعادت
صاحب تا سه یا بوقوع سعادی در طالع اصل تحویل یا بنظر سعادی

طالع در

بجد او ند تا مع یا مجاسده صاحب طالع و خداوند تا مع بار اس
برگاه چسپن وضعی واقع شود وقت اجابت دعاست **خواج**
ابو الحسن بهقی در کتاب ذخائر الحکمه آورده است که بهترین وقتی
دعا را آنست که مشتری را پس مجاسد بود و مشتری راجع بود
تا دیر بار اس موافق باشد و این را اثر زیادت باشد در اجا
دعا **ع** اعتقاد یهودی آنست در ملت موسی وقت اجابت دعای وقت
بود که قمر از استقبال باز کرد و بسعدی پیوند و بهترین استقبال
بود بر عسم ایشان که قمر در میزان باشد و آفتاب در حمل و این
استقبال در میت و یکدیگر در حمل و میزان افتد **د** نصاری چسپن گویند
که وقتی که قمر از مشتری بر کرد و در برابر پس پیوند وقت اجابت دعا بود
و اختیار حکایه یونان در اینست تا بجمع دعای آنست که طالع
بخان اختیار کنند که مشتری در افس بقارنه در وسط ایستایند
وزمره در نفس طالع یا مشتری در افس در تا مع وزمره در رابع
یا زمره در طالع که دلیل آنست مشتری در رابع که دلیل آنست

کف الحصیب رزقه ایوب

آمد

در برج تور کجا درجه و چهارده دقیقه

بعد از آنکه موضع هر دو سعد نیکو بود و نحو پس از مقابله و مقارنه
و تزیین ایشان ساقط باشند و قمر بدیشان متصل و اگر یکی از شرط
باطل باشد حکم ضعیف بود **در** شرط اعظم درین باب ملاحظه کف الحصیب
و کف الحصیب کوکب ثابت است شمالی در قدر سیم بر مزاج بره
وزحل و در تاریخ تالیف این کتاب که غه ذی الحجه اطرام پیشه
و پسبعین و ثمانماه هجریه موافق با دوم شهر یورماه قدیم پیشه
و در بین و ثمانماه یزد حسردی بمقتضای حساب زنج ابلیخی
قدس سرجامه این کوکب در حمل است به پست و شست درجه و یک
دقیقه و حمل دسه ثابینه **است** ماد ابوریحان رحمه الله در آثار الباقیه
آورده است که حکیم یعقوب بن اسحاق گندی رساله جماعه است
مقصود بر ادقات دعا و آنچه باید کرده است که هرگاه قمر و عطارد
مقارن کف الحصیب باشند در این وقت اجابت دعاست
و هر دعای که در صلاح کن کنند مستجاب شود و اگر آفتاب
بد و پیوندد دعا بجز تو انگری و شجاعت مستجاب گردد و اگر

زحل نیک حال بد و پیوند و امید اجابت دعا باشد و در نیمه آخر عمر
سعادت یابد اما اگر زحل مخوپسین بود حال بر عکس باشد و نگنشد
در ویش فقیر و بی نو اگر در وجه بعضی از او عیب آنست که منگپس شود
و خلافت آنکه تمنای اوست حاصل میگردد و بنا بر آنکه اهل طبرستان در
زمان حسین بن ابی العلوئی که بهای قحط و جذب متبلا بودند بهستقا
پیرون رفتند و مسوز از دعا فارغ نشدند بودند که حریق در اطراف
شهر پدید آمد و بیشتر سوخته گردید و اگر اختیار وقت دعا کردن کرده
بودندی دعا ایشان منعکس نشدی و چون شتری بد و پیوند
دعا کند و نصرت خواهد بر ظالمی ظفر یابد و اگر زهره بد و پیوند و در
مال خواستین دعا پیستجاب شود اما چند آنکه در مال زیادت شود
از عمر نقصان کند و اگر مرغ مقارن گردد و دلالت کند بر آنکه در ایام
دین وقت بر مدعو علیه ظالم است اما دعا فرمایستجاب کرده
و بدین باب امر طلسمات از غریب و افسونها استعانت جویند اینجا
سخن استنادست که ایراد کردیم اگر وقت اجتماع نیزین باشد

برین درجه کف الحیض عظیم وقتی بود اسپتجابت دعا و سر
کو کب که آفتاب بهم برین درجه بود هم وقت دعا کردن باشد
علی الخصوص که زمره و عطار بود و اگر گفته اند زحل و مریخ
نشاید **له** اگر عطار و بار افس درین موضع مقارن کرد و وقتی
مرجو باشد مراجبت را و قران عطار و مشتری همین حکم دارد
له اگر افس با این کوکب ثابت مقارن شود هم وقت اجابت
و عابد **له** اگر زحل و مشتری با این کوکب قران کنند وقتی که
را افس در جدی بود بسیار پسندیده است **له** برای غایب
خوف و رخ می نشاید که زحل مقارن کف الحیض باشد اما بشرط
که شمس در درجه شرف باشد **له** اگر ماه بخداوند چیت خود پیوندد
حاجت روانتر و بهتر برآید و محذورات این باب چهارست
نشاید که قمر متصل باشد با جرم و شعاع نحو پس از عداوت
اخر از کند از رجعت و احتراق سعیدین مکر رجعت مشتری وقتی که
مع الز افس باشد **له** حذر کند از مقارنه و تقابله زمره و زحل **له** کف الحیض

که پس فایده ندهد و نشاید که زحل یا مریخ یا اقناب باشند بر برج
کف الخصب که فعل آورد **ق** حاجت خویش از ملوک و اکابر شرف و طا
وی سی و نخست باید که طالع برج ثابت باشد خصوصاً اسد اگر حاجت
از سلطان خواهد و در برج ذو جیدین نیز جایز داشته اند باید که قمر در
برج ثابت باشد یا ذو جیدین **ج** باید که ماه متصل باشد بسعد و باید که
صاحب طالع نینر بسعد پیونده **ه** باید که ماه زاید بود در نور و عدو
و حساب **ب** باید که ماه در طالع بود و گفتند اند اگر در ثور بود
در وسط السماء برتر بود **د** باید که ماه شمالی صاعد باشد باید که صاحب
طالع مقبول باشد از صاحب **ع** **ط** باید که صاحب طالع بطالع نامش
بود و در وقت **ک** اگر ماه بخداوند پیت خود پیوندد حاجت بهتر برسد
میزد و تر و را کرد و **با** باید که **ت** سمر بسعدی متصل بود که آن سعد
پستقیم باشد و زاید در پیرنا کار بر او براید **ب** باید که ماه
با صاحب طالع بود یا متصل بدو **و** باید که ماه بخانه خود نکرده از
عاشر یا مایلی الوتد که آن دلیل روا شد حاجت باشد **د** **ک**

ماه با شنی عشری خود ناظر بود **ه** نظر خداوند خانه نیرین نیرین
و طالع دلالت کند بر داشتن حاجت و برادر پسیدن **ب** باید که
سهم الرجا در موضع نیکو افتد از طالع و در حاوی عشر اولی بود **د** باید که
صاحب طالع متصل بود بکوکب که دلیل آن بزرگ باشد که محتاج
الیه است چنانکه سلاطین را ششمین روز را مشتری و سیعی
نزد القیاس **ب** باید که سهم السعاده در عاشر بود **ب** باید که سعده
در پنت الرجا بود و مشتری اولی بود **د** باید که میان صاحب طالع
و صاحب یازدهم تسبول اتصال باشد بودت **ک** باید که حساب
طالع بنیر نوبت ناظر بود از موضع نیکو بودت تا کار بر او براید
ق اگر این حاجت خواستن بقصه نوشتن باشد سعادت عطا رود
مطلوب نسبت را اتصال او بصاحب طالع و عاشر بدیستی **ک** باید که
سابع و خداوندش که دلیل مقصد شد مسعود باشند **ک** باید که حساب
سابع ناظر باشد بنظر پسندیده تا حاجت روا گردد بدیوشی
ک باید که کوکبی که قمر از و منصرف میشود با کوکب که قمر بدو متصل

یسرود و نظر تثلیث داشته باشد تا آن مراد بزودی و خوشی
براید و نظر تسدیس کمتر از تثلیث باشد و در نظر ترسع و مقابله
اگر چه حاجت براید اما با مشقت و عذاب بود **و** اگر تسهر در طالع یا
ثانی عشر باشد ترسع سعدی و در برج مجسده بود حاجت
بزودی روا گردد و در دوم دیرتر روا شود **و** اگر طلب عملی میکند
باید که در وقت اجتماع سعدی در طالع بوده باشد و نزد یک
استقبال در سابع تا کار بر مراد بود **و** باید که صاحب طالع
مازج صاحب سابع باشد **و** باید که صاحب حاجت که کوکب
العرض است مسعود بود **و** باید که اولاد در برج سقیم الطلوع باشند
باید که او تا مسعود فرین باشند که آن دلیل ناقص مراد ما باشد **و**
باید که آثنی عشری یا ه با سعدی بود و آثنی عشری آن سعد با ماه بود
تا آن حاجت در ساعت روا باشد **و** باید که خواستن حاجت در ساعت
کوکب سعد باشد با عطار و مسعود **و** باید که صاحب ساعت در
وسط السماء باشد که آن دلیل زود روا شدن حاجت است **و** باید که

از ثوابت آنها که بر مزاج مرتخ و زمره اند در یکی از او تا باشند
یا با ماه یا با سهم السعاده یا در حدود والی طالع یا عاشر در
حدود سعود بشرطی که سعد بدیشان ناظر باشد که آن دلالت
بر حصول مراد و مقصود کند بر نیکوتر وجهی و مخذورات و می
نشاید که قمر در مقابل طالع باشد - روا بود که عطار در ضعیف
و بد حال بود و متصل زحل که این کس مرد و شد و خذ کند از آنکه
قمر متصل نحسی باشد که آن دلیل مشقت و غم بود که بر زمین و ان سقوط
قمر از خداوند خانه خود که آن دلالت بر دشواری کار و تعویق
هم کند از رجعت صاحب طالع که هم سخت نگردد و خذ کند
از آنکه دلیل حاجت راجع باشد یا نحو پس بود که آن دلیل تاخیر
مهمات باشد کلدانیان درین باب سخن دارند و آن اعینیت
که چون آفتاب در میزان بود و قمر بوی متصل مقصود از ناپدید
شان حاصل نشود و زحل در حمل از رؤسا و شتری در جدی
از فضاة و زمره در پسنبله از زنان و عطار در رجعت از پیران

• خذ کند •

و مرغ در سرطان از ترکان وقتی که این کواکب در برجها باشند
که سبوط ایشان است و قمر بدیشان متصل بود دلیل است بر روانا
شدن حاجات و در توقف ماندن مقصود و دشواری مهمات
و تعویق امور و خایب ماندن **قمر** دو پست گرفتن و عقد نمودن
درین باب اول عداوت و مودت میان بروج و کواکب باید
شناخت و ذکر آن تفصیل در رساله مواسب زحل مذکور شده
بس در طالع مرد و اگر معلوم بود ملاحظه باید کرد که این مصداقت
میان ایشان موجود است یا نه و اگر طالع مرد و زنند باید در طالع
میان کواکب و بروج معاوضت باشد حالا وضع کواکب
بنوعی باشد که موجب موافقتی باشد و درین باب احتیاط تمام
نماید و آنچه قانون اختیار استت کوشش باز دارد و علی الاجمال
شرطی که درین باب گفته اند نوزده است باید که ششم در بروج
ثابت باشد و هجده شرف ثور بود بجهت ثبات و دیگر از خانه زمره
وزمره کواکب دو پستی دیگر آنکه شرف قمر است باید که قمر متصل باشد

زمره بشر نمودت و اگر نخانه مشتری مشتری می شوند و اتصال بسندید
بشر طی که مشتری نیکو حال بود هم نیکو باشد و اگر میسر نشود
قمر را در موضعی نهند که زمره را در آن خطی باشد باید که ماه پاکیزه باشد
از نحو پستها و قوی حال بود اگر طالع مرد معلوم باشد باید که خدا
وند مرد و طالع را بیکدیگر نظر محموم بود اگر خداوند طالع کبیر را
بخداوند یا زدم آن دیگر ناظر سازد بهتر بود و در طالع تجویل
و انشاهای نیز همین معنی رعایت باید کرد اگر ماه را در برج زمره
از طالع ایشان باطالع وقت زمره کنند از طالع اصل تجویل
بسیار پسندیده اند اگر غرض ازین مصداق است کسب مال
باشد باید که سهم السعاده در طالع باشد یا در وسط السعابا در زویم
اگر مقصود ازین دو پستی طلب عمل بود باید که مشتری در وسط السعابا
از طالع اصل استنبول از خداوند خانه او که صاحب عاشر است
و اگر عاشر اصل دست ندهد تجویل و انشاهای را بود و اگر انشاهای نیز
در عاشر طالع اختیار نهند اگر این دو پستی بخت تجارت باشد باید

قر در سابع اصل تاخیر اختیار باشد و تسمر از نخست نگاه باید داشت
اگر این محبت جهت صیانت و املاک باشد باید که قمر در طالع اصل
یا تاخیر یا احتیاط سازند و از کوشش پاک دارد اگر این محبت محبت
یا قنن بدایا باشد یا برای صلح و عطا یا باید که تسمر در خانه پنجم بود از
اصل تاخیر یا احتیاط سازم که ام که موافق تر باشد اگر این مصداقت
بجهت طلب علم و دین بود باید که تسمر در نهم بود ازین طالع ثلثه
که یاد کردیم اگر این دو پستی بجهت امید می باشد یا مالی که از عمل
بد در تسمر در یازدهم باید ازین طالعها و متصل سعوی و نیک ملاحظه
کند تا مصداقت او با کدام طایفه است قمر در روح کو کبی باید که آن
جماعت از منسوبات وی باشند و قمر صاحب آن برج سوخته
مثلا اگر خواهد که با علما دوستی کند باید که قمر در یکی از دو خانه مشتری بود
و مشتری در سلطان یا در خانه یکی از خانه های خود قوی حال و سابق
برین قیاس پس باید که طالع برج پستقیم الطلوع بود تا آن دوستی
پای دار بود **دو** باید که خداوند ساعت زمره بود و زمره پستقیم **السنه**

در یکی از خطوط خویش **س** باید که حادی عشر بطالع ناظر باشد
یا بصاحبش بویسته یا در طالع بود **ب** باید که سهم السعادة قوی حال باشد
و بخداوند یازدهم طاعت نماکار در غایت نیکویی بود **ط** باید که
سهم الالفه و الحقه در موضع بینک باشد و خداوند متصل بصاحب
طالع و بسعویزین و مخدرات وی دو چیز است نشاید که کسبی
در یازدهم باشد که ماه را یا طالع را بپس کند چه آن دلیل است
بر پنج و سختی کشیدن از جهت دو پستان نشاید که تفر در او نماند بخسین
باشد که آنرا بهم زپرد و اگر رسد فایده ندهد **ق** پر و شدن بصید
مشروطات وی نشان زده است **ا** باید که طالع برج ذوجسیدین باشد
و حوت را درین باب منع کرده اند **ب** باید که موضع ششم نیز یکی از
بروج مجسده باشد **ج** باید که مقم که دلیل صید است مغرب باشد و بطی
و ناقص النور و منخرد در مایل الی التمدت از زود بدست آید **د** باید که عطارد
از مایل آفتاب بطالع نکرد و اگر منخرد باشد بهتر هر آنرا
بر ضعیفی صید کند **ه** باید که تفر منصرف باشد از مرغ و مرغ صاع

بود در جایگامی نیک از طالع بود و در وقت سابع نجات
نیکو باشد باید که قمر نیکو حال باشد که اگر قمر وقت پرون رفتن
بصید محو پس بود دلالت کند بر آنکه گزندی بصاحب حجت بسیار رسد
و اگر فساد قمر از زحل بود آن رنج صغیر باشد و اگر نطفه میرمخ که بود
بود یکی نباشد باید که قمر بوطار و مسعود نظری محمود کند تا زود مقصود
رسد باید که قمر در مایلی الوتد باشد نه در وقت جد بودن او در وقت
دلیل قوت صید باشد و در ایل دلیل مردن در نماند صید
باید که قمر زاید النور و العسر باشد باید که خداوند خانه تهر بد و ناظر
بود تا قمر صید آسان باشد اگر شکار کوه است باید که ماه در حمل مثلثا
او باشد و خداوند طالع در برج خشک تا نیک آید اگر صید صحران خواهد
کرد باید که ماه در ثور و مثلثات او بود تا نیکو باشد باید که زمره
و ماه صالح الحان باشند بی قصد میرمخ که آن دلالت کند بر آنکه صید
صید مسلم شود صاحب کفایه گوید در اختار صید باید که میرمخ
و صاحب پیت قمر قوی حال باشند که آن رکن بزرگست درین باب

در اختیارات بطری آمده است که بهترین نکته در اختیار صید است
 که مشتری در طالع باشد و میخ در سابع و زحل ساقط از طالع و از زمره و
 زمره در یازدهم یا در قندی از او تاد و شمس بد متصل که آنکه کار بر
 برایزد و در آن صید نشاط افزاید و صیادان حریص و ماجلادت باشند
 و سیچکس را رنجی زسد و مخدورات و شی شخیر است نشاید که خدا
 وند طالع از طالع ساقط باشد که صیدی که پیش آید بتوان در ما
 نشاید که شمس خالی الیبر باشد یا در آخر بروج که هیچ بدست نیاید
 نشاید که خداوند نعم ساقط باشد از طالع که دلالت کند بر ثامن
 صید بس از کز قن. بناید که قمر در بروج منقلب بود و از خدا و نعمت خود
 ساقط که هیچ چیز در نیاید نشاید که در شکار که زحل در حال بود
 که از آن خصل زاید نشاید که گو کب که قمر بد متصل است در وقت باشد
 که صید سبقت یبرد و پیرون رود و نشاید که ساقط بود که آن نیز
 دلالت بر کجاستن صید کند و آنچه درین باب گفته شد از مشروطات
 و مخدورات باید که در مطلق بیرون شکار رعایت کند و با مرنوعی

سکارا علی حده شرطی چندست آن نیز مرعی باشد داشت خباثی یاد
کرده میشود **قصد** صید مرغان مشروطات وی یازده است
باید که ماه در برج موای باشد - باید که متصل بود بعطار و باید
که عطارد قوجی باشد و از قمر مقبول تا بر صید نظر نماید اگر صید مرغ
آیست باید که ماه نطس بود از برج بادی بگوید که در برج آبی
باشد باید که صاحب طالع در برج آبی باشد یا بادی طنسر
بخداوند خویش اگر صید مرغ و شمشین کند باید که طالع
و جای ماه میران باشد و قمر زمره و عطارد پیوند اگر صید
بباز باشد باید که قمر از برج موای بسفیلین پیوند اگر صید بقا
بود جای قمر دلویا توپس بهتر باشد بشرطی که بیخ متصل بود
از ثلث یا تسدیس **ط** باید که ماه در عاشر بود مسعود و اگر در
طالع باشد دلیل آسانی **ص** صید بود اگر مشتری در طالع بود بهتر
باشد و فایده تمام پیدا کرد اگر زحل از طالع ساقط باشد
و بودن میخ در سابع نکیت - باید که زمره در دندی باشد یا در

ما علی خصوصاً در حدی ششم اگر خواهد که باز را کشاید باید که قمر
در دلو باشد متصل بر مریخ و مریخ در عقرب تا نیک آید باید که
کوکبی که با متصل باشد در مایع الوتد بود باید که در ششم و هفتم
متصل باشد از برجهای سواهی تا مرغان که خوردن شایند چون
کبک و نذرو و دراج و مانند آن بدست آید و مخدرات و حی
نشیاید که ماه از خداوند خانه خود پست باشد یا منحوس بود
خاصه بر حمل اگر ششم در برجهای سواهی بر حمل سویند دلیل بود
بر مکر کردن سید و جستن و در دست افتادن مریخی که شوان خوردن
چون بوم و زغن و خواب و مانند آن اگر ماه پستاره راج متصل
بر صید نظر نیاید نباید که ماه در جدی باشد در وسط السماء و
بر مریخ منحوس و مریخ در حمل زیرا که آن لالت کند بر آنکه باز یا جبرغ
باز نیاید یا از صید چیزی بدست افتد که خوردن را نشاید خرد کند
از بودن مریخ در وسط السماء که آن لالت بر تفرقه مرغان شکاری کند
و دور افتادن از شکارگاه **قه** صید بهایم و **سپه** مشروطت

وی ده است باید که ماه در برج ماری باشد باید که تسه برج
متصل باشد از ثیلث یا تسدیس زیرا که آن دلیل قوت آن جانور
بود که بدو صید کنند باید که در سابع میخس بود و میخ اولی بود
زیرا که وی دلیل قتل و خون ریختن است باید که ماه ناظر باشد
بسعده که آن سعد در طالع باشد اگر صید جانورانی می کنند
که شم دارند چون میش و گوزن باید که ماه در عاشر باشد متصل
وزنره در هفتم تا طغریاید اگر صید جانوران نیمه دار می کنند
چون خرگوش و روباه و مانند آن باید که ماه از میخ هفتم
و یکی ازین دو در عاشر باشد تا مراد بر اید شیاپسته ترو قیته
از بهر بخیر آن وقت باشد که طالع برج منقلب و قمر در منقتم
و زحل ساقط و قمر متصل بزهره و وزنره در طالع پاور و تدی تا کار
از پیش رود چون یوزراکشاید باید که قمر در اسپد بود متصل
برج قویخ در خانه خود تا بر خیز طغریاید و ملاش کنیز و سگ را
خوانند کشود باید که قمر در حمل باشد با میخ که آن دلالت کند

بر آنکه صید را یا بدی اگر قصد سباع دارد چون شتر و پلنگ
 و هر چه صید از وی ترسان باشد باید که اتصال قمر بسعد
 باشد و در طالع نیز سعدی بود و مریخ در طالع نبود و در سح
 و تدبیر نشاید زیرا که اگر چنین بود در آن کجا را بمن نباشد
 و مخذورات وی چهار است شاید که قمر در ثور یا جوزا یا عقرب
 بود که آن صید غدر کند و گرفتار نکردد و باشد که اسب را ^{عقب او}
 خطا کند یا اشکوه را از جسم رسد نشاید که زحل در سابع باشد
 از برای آنکه زحل دلیل غدر و جلیست و چون وی در سابع باشد
 اگر چه صید را جوحت کند اما فرار کند و از دست بوقت
 بگریزد که نشاید که قمر در ثور بود خاصه که بجز از جای بلند نشاید که
 قمر در جدی بود در میان خاشاک پنهان شود اگر قصد سباع
 دارد نباید که طالع وقت حمل باشد یا قوس و منجوس بود و مریخ
 که بیم باشد که درندگان مسلط گردند و صید کنند را مجروح سازند
قمر صید در یا گردن مشروطات و میشتت باید که طالع

پرو رو

برج ذوجسیدین باشد و کوشیار جوزار را جایز داشته است
و بعضی حوت را مکروه داشته اند باید که جای ماه سرخ آبی باشد
باید که صاحب طالع در برجهای آیینی بود باید که ماه زمره پیوندد
و عطارد با او باشد که صیدهای بزرگ بدست آید باید که و آیینی
طالع یا عاشر یا رب ساعت صید زمره و ماه و عطارد باشد
باید که زمره و مرقومی حال باشند تا آن صید نشاط استر اید و طرب
زیادت کند و صید بسیار بدست آید بهتر آن بود که قمر در سرطان باشد
متصل مشتری و مشتری در خانه های مرغ یا در حوت و میزان بود
و منبری باشد یا صید بزرگ بدست آید که اگر مشتری بود صید خود بود
اگر مشتری زمره و عطارد مسعود متصل باشد مشتری بدیشان ناظر
از برج آبی سلامتی صیاد و بسیار گرفتن صید باشد و محذورات و
پنجت شاید که زمره با مرغ مقدارن بود که صید قوی بود و کم بدست
آید شاید که مشتری خالی السیر باشد اما که مشتری زحل پیوندد که سرخ
صید گرفتار نشود و روان بود که قمر با عطارد و مشتری پس اتصال کند که چیزی

بدام افتد که بکار آید حذر کند از اتصال قمر مریخ خاصه که مریخ در برج
آبی بود که آن در سلنا ه شدن آنها صید بود و بی بهره ماندن **قمر**
مرغان شکاری دیدن **خوشتر** مشروطات وی چهارست باید که مشهور
جوزا باشد با دلو یا اسپد یا قوس یا در جدی که در صورت پطرس
جایزه داشته اند باید که قمر از کواکب پاک باشد باید که طالع و خدای
مسعود باشند در آموختن مرغان باید که عطار دینکو حال باشد و مسر
بسود متصل و مخدرات وی خلاف اینها بود **قمر** یک و نور خریدن
و تعلیم کردن مشروطات وی چهارست باید که ماه در اسد یا قوس
یا جوزا باشد و یا در سرطان که صورت کلب الحبار در دست -
باید که ماه زاید باشد در نور و عدد باید که خداوند طالع و ماه
مسعود باشند پسکی از سعیدین با عطار مسعود در آموختن ایشان
سعادت عطار و خاصه ملاحظه باید نمود اما سگ را بخصوصه باید که
قمر در سرطان بود و در اسد نیز جایز است و اختر از باید کرد در نیمه
ابواب از کونست **قمر** که بپسین و تابستن مشروطات وی سه است

جدول الاجتبارات على انصال الفربا لک اکب السیارة فی البروج

تندیس و تثلیث زحل	تندیس و تثلیث مشتری
7 - صالح است برای صاحب خویشین از شهر	نخراست برای ابتداء حاجت خویشین
1 - نخراست برای بنامه دادن درخت نشاندن	نخراست برای بنای شهر و مواضع عبادت
- نخراست برای حاجت خویشین از قضاة و شایخ	نخراست برای نقل و تحویل تجارت شرکت
6 - صالح است برای عمارت و زراعت	سعد است برای ابتداءت و سفر
5 - نخراست برای بنامه دادن حاجت از شهر	نخراست برای هر چه خریدن حاجت از شهر
4 - نیکیست برای خریدن پیغمبر و عمارت زینهار	صالح است از برای پوشیدن و حاجت از کتاب
3 - نخراست برای حاجت خویشین از کار	نخراست برای معاینه و تزیینات ^{ساخته}
2 - چند سینه برای دار و خوردن و کار بزرگن	صالح است برای خریدن جانم آبی و زمین
2 - چیرت برای چهارپایان و حاجت شایخ	نخراست برای خریدن دو آب و شرکت کردن
ط - صالح است برای چهارپایان خریدن و عمارت ^{میلها}	صالح است برای خریدن مراد عمارت ساحل
6 - نیکیست برای حاجت خویشین از شایخ و اعمال ^{حلی}	صالح است از برای طلب خویشین از قضاة و شایخ
1 - صالح است برای کار بزرگن و دار و خوردن	نخراست برای فروختن کوشی ششستین

تبدیل قنیت مزین	تبدیل قنیت آفتاب	تبدیل قنیت رنسر
فخارت برای صید و سیاست و سواری	فخارت برای ابتداء اعمال و حاجت از قضاء و ملوک	فخارت برای تزویج و سفر و ابتداء است
چیدست برای تزیین و ساختن اسلحه	چیدست برای ضیعت و دیدن اکابر	فخارت برای تزویج و سفر و ابتداء است
چیدست برای حرب و مکر و اصلاح بیشتر و کجاست	چیدست برای معالجه و حاجت خواستن از ملوک	مشارت برای نقل و حرکت و شرکت و نکاح
چیدست برای شکار در یا و سواری	فخارت برای سواری طلب مال و ولایت و حاجت از وزیران	فخارت برای سفر و تزویج و دار و خوردن
صاقلت برای اعمال آتشی و ضد و شکار و حاجت از امارا	فخارت برای بیعت و عقد الی و ابتداء است	فخارت برای شمار و بیعت و حاجت از زمان
صاقلت برای سیاست لشکر و اصلاح آلات حرب	فخارت برای صید و طلب حاجت از وزیران	مشارت برای عیادت ساختن و تزویج و شرکت
چیدست برای تزیین لشکر و صید و ساختن اسلحه	فخارت برای صید و طلب و حسریدن عنان	فخارت برای تزویج و خریدن عنان و اعمال زهروی
فخارت برای صید دریا و سیاست دریا ضمت	صاقلت برای معالجه و شکار و آسودن باند آمدن برون	مشارت برای تخریب و دار و صفائی و شادی
صاقلت برای اصلاح آلات حرب و خریدن سپهسالار	فخارت برای خریدن اسباب و حاجت از ملوک	فخارت برای ساختن پیرایه و شرکت
صاقلت برای سواری و حرب و شکار	صاقلت برای عمارت زمینها و خریدن بستور	فخارت برای عمارت زمین و تعلیم مومنان پیغمبری
صاقلت برای شکار و بنا تعلق و عمارت سوراها	فخارت برای بنا نهادن و حاجت از مشایخ	صاقلت از برای عمارت بنا و شراب خوردن
صاقلت برای آلاب چید و خریدن بستور و چید	چیدست برای جوسر خریدن و شرکت و سواری	مشارت برای خریدن جوسر و همراه پیاکان

تجدید بنیاد عمارت	تربیع زحل	تربیع مشتری
مختارست برای مناظره و تعلیم و شکار	مختارست برای تزویج و سفر و ابتداءات	صالحست برای طلب مال و معاش و حاجت از اشراف
صالحست برای تزویج و نقاشی و تعلیم موسیقی	پاک نیست عمارت زمینها و حد کند از حرکت	مختارست برای بنا نهادن و عمارت مساجد و خریدن اوسه
مختارست برای تعلیم و ابتداء امور عطار و دی	از سر کار با حذر بهنتر باشد	چندست برای گزشت و حاجت از وزرا
مختارست برای تجارت و حرکت و صید و تعلیم	حد کند از نقل و میانه است از برای کاریز کردن	مختارست برای سفردنقل و در پست دادن رسول
چندست برای تعلیم و خریدن جواهر و حاجت و کتاب	بیان است برای بنا نهادن و جوی بریدن	چندست برای خریدن جواهر و چهار پایان
چندست برای تعلیم و مشارکت و تزویج و نوپوشیدن	موسوم است برای حرکت و شرکت و جویج	چندست برای شرکت و تجارت و نوپوشیدن
صالحست برای تعلیم و بنا عمارت و مناظره و شکار	میسج خیریت در دلالا بدتر شتر و پست	صالحست برای موردین و حاجت از علما
چندست برای معاشرت و وارد خوردن مناظره و صید	حد کند از سفر و حرکت و ابتداءات	پاک نیست خرید و باب و حاجت از سپهسالاران
مختارست برای خریدن و صیاع و بنده و شرکت و تجارت	فراغ بهتر	صالحست برای پیروز خریدن و جواهر و ابتداءات
صالحست برای خریدن عقار و چهار پای و تعلیم	میانه است عمارت زمینها و زراعت	صالحست برای خریدن زمینها و خریدن پستوران
صالحست برای تعلیم فقه و حاجت از علما	مگردست برای ابتداء و همان است برای بنا	چندست برای سالی شهرت و خریدن مسلمانان
صالحست برای شرکت و حرکت و خریدن جواهر	حد کند از پیسفر در یاد شرکت	مختارست برای شرکت و تجارت و خریدن جواهر

تربیع میخ

تربیع آفتاب

تربیع زمره

مذموم است برای حرب
 و خصومت و امثال آن
 ضد کند از سفر و تزویج
 و ابتداء کارها
 باک نیست برای
 بجای در وقت طره
 باک نیست برای
 جوکان زدن
 ضد کند از حاجت
 خواستن از ملوک
 کم دست برای
 لقاء اشرف و ثمرت
 سکون
 و خلوت بهتر
 ضد کند از
 سفر و تزویج
 صلحت برای اصلاح
 آلات حرب و آتش کاری
 حکم او مانند
 حکم توپ است
 سکون
 بهتر
 ضد کند از سفر
 و کشتی نشین

ضد کند از خصومت
 و حاجت خواستن از کار
 حیدست برای
 ساختن قناج و کمر
 هیچ کار را نشاید
 الا بیست و یکمین در حرب
 مختارست برای کردن
 کاریز و جوی
 مختارست برای
 کردن جاه و کاریز
 بیست و یکمین برای
 دان کردن
 بیست و یکمین
 نشت
 مذموم است برای
 سفر و جولان و ابتداء
 باک نیست خریدن غلام
 ترک و جواسر
 صلحت برای کردن
 جوی در بریدن کاریز
 بیست و یکمین
 است
 برای بنا نهادن
 غیر محمود است هیچ
 کار نشاید سکون بهتر

حیدست برای شکار و تعقیب
 لشکر و شراب خوردن
 صلحت برای تزویج
 و ابتداء آت و حویاج
 صلحت برای سابط و
 تزویج و نقاشی
 نیکیست برای سفر و نقل و کاریز
 کردن و خریدن پستور
 شاید برای عمل صیانت
 و خریدن جواسر
 صلحت تزویج و سفر و نو
 پوشیدن و ابتداء آت
 شاید برای شراب و غیر
 سنجیدن و کبوتر خریدن
 مختارست برای دار و خوردن
 و معاطله و ترکیب ادویه
 صلحت برای خریدن
 جواهر و پستور
 صلحت برای دار و خوردن
 و خریدن بنده
 صلحت برای بنا نهادن
 و برده خریدن
 صلحت برای شترکشت
 و سفر و حرکت

نوع عطارد	مفایده زحل	مفایده مشتری
صالحیت برای مناظره و بی‌دوله و خصومت	خدا کند از حرکت و ابتدای آن	صالحیت برای سفر و نقل و سواری
میانگشت برای حاجات و تعلیم موسیقی	خدا کند از سفر و تزویج خصوصاً در آخر ماه	چیدست برای بیابانها و نقل و تحویل
چیدست برای ابتداء تعلیم و در باقی کارها بی‌بهره	خدا کند از تجارت و سواری و جراح	صالحیت برای خریدن پستور و سفر و جراح
صالحیت برای تعلیم سواری دانشکاران	خدا کند از ابتدای آن و سفر	نختر است برای سفر و نقل و ابتدای کارها
چیدست برای بی‌بهره و کلاه و صحبت کتاب	فراغت بستر	صالحیت برای بیابانها نهادن و ابتدای جراح
مختر است برای تعلیم و مناظره و بی‌دوله	خدا کند از نو نشین و نقد و تجارت	صالحیت برای شرکت و تجارت و سفر و ابتدای آن
صالحیت برای خریدن بیماران و پستوران	خدا کند از سفر و نقاشی و ساختن عطر	صالحیت برای خریدن بهاره‌ها و ساختن عطر
صالحیت برای مبالغه بهاران دار و خوردن	خدا کند از پیغمبر و میانگشت از خوردن	صالحیت برای خریدن و میانگشت از خوردن
صالحیت برای مناظره و خریدن دوا	خدا کند از تزویج و خریدن برده و ابتدای آن	صالحیت برای شرکت و تجارت و سفر و خریدن پستور
میانگشت برای ابتدای آن و نشاندن دار و خوردن	خدا کند از تزویج و عمارت و ابتدای آن	صالحیت برای تجارت و طلب حاجات از نشین
بسیج کار نشاندن	خدا کند از سفر و تجارت و زمانه	صالحیت برای بیابانها و حاجت از قضایه
باک نیست خریدن نیندگان	خدا کند از سفر در بیابانها و میانگشت برای بیابانها	نختر است برای سفر و گشتی نشین و طلب جواهر آبی

مقابله مریخ

مقابله آفتاب

مقابله مریخ

نشد اصلاح آت
 حرب و شج ر
 باک نیست انار استن
 لشکر و مکر و حیل
 صالحت برای سیرت
 نشاید سواری
 ناپستود است برای سفر
 و سواری و ابتداء است
 غیر مختار است برای
 ابتداء است
 صالحت برای سیرت
 و مناظره و جدل
 صالحت برای سگاز
 و مجادله
 خرد کند
 از پیسفر
 باک نیست بکش کاری
 و سیرت انداختن
 صالحت برای خراب
 کردن بنا
 صالحت برای
 شکار بازو شایمین
 باک نیست صید دریا
 و ساختن اسپله

خرد کند از دیدن
 سلاطین و حاجات ازین
 خرد کند از پیسفر
 و حضورت با زمان
 خرد کند از منگسره
 و سواری و حضورت
 فاسدست برای ابتداء است
 و پیسفر و نقل
 بدسوم است برای
 نقل و حاجت از لوک
 محد درست برای تزویج
 و شرکت و تجارت
 کرده است برای
 سفر و ابتدای امور
 خرد کند از پیسفر
 و دار و خوردن
 باک نیست چهار
 پای حسریدن
 شاید خراب
 کردن بنا
 شاید
 ویرانی کردن
 خرد کند از شمشین
 کشتی و عوض کردن

صالحت برای خریدن
 کینزک و چهار پای
 مختار است برای تزویج
 و نقل و تحویل
 مختار است برای تزویج
 و سفر و شرکت
 مختار است برای پیسفر
 و حسریدن کینزک
 صالحت برای خندان
 و مهمانی و حاجت آرزنان
 صالحت برای تزویج و شرکت
 و خریدن کینزک و پیسفر
 صالحت برای ضیافت
 و نقل و کشتن بید بند
 مختار است برای شراب
 و دار و خوردن بازی کردن
 صالحت برای شرکت
 و خریدن پیسفر
 صالحت برای عمارت
 پستانها و حرکت
 صالحت برای عیارت
 بنا و خریدن غلامان
 صالحت برای حمام رفتن
 و سفر و شرکت

۲
 ۱
 -
 ۲
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰

مقارنه عطار د	مقارنه زحل	مقارنه مشتری
صالحیت برای مناظره و می پسندد و شکار	مذموم است برای سفر و حاجات و ابتدات	مختار است برای ضد و حاجت از اثر اف
بسیار است تزویج شاید بجای و می پسندد	چیدست برای بنا بشارکت مشتری	سعدست برای تجارت و ابتدات
صالحیت برای ابتدات تعییم و نقل و گوی کردن	پست و نه نیست	چیدست برای تجارت و شرکت و حجاج و ابتدات
صالحیت برای رسید در باد و شاید سواری	خدا کند از پی سفر و پشتن در گشتی	مختار است برای سفر و امور و خطره و ابتدات
میسج فایده نذار د	میان است برای امور ملکی	مختار است برای عقد لواط و بنا و شهرها و حاجت از دیوان
صالحیت برای مناظره و شکار و علمها و لطیف	باک نیست در بنای مساجد و غیر آن	چیدست برای بنای شهرها و حاجت از اثر اف
باک نیست برای تعییم در شستن حمام	باک نیست در عمارت وزراعت	چیدست برای سفر و تجارت و حاجت از دیوان
صالحیت برای ممالک و دار و خود و دن	صالحیت برای دار و خوردن بشیرکت زمره	مختار است برای عمارت خانهها و کارهای بزرگ
میان است برای تجارت و حاجت و شاید تعییم	پسندیده نیست برای اعمال و حاجات	مختار است برای ابتدات و حجاج
پسندیده نیست	میان است برای عمارت در مسکنها و پدم بنیان	مختار است برای خریدن صنایع و عیید و حاجت
باک نیست برای تعییم	باک نیست بنایها و دن بشرکت مشتری	مختار است برای بنایها دن و زمین خریدن
باک نیست برای سفر و حرکت	چیدست برای بنا صوامع و مساجد	مختار است برای ابتدات و حجاج و حرکت

نوع	مقارنه نرینج	مقارنه پیش	مقارنه مسره
۶	صالحیت برای سبیت وامور مخفی	صالحیت برای کین کردن و کوه جیده و کارها	مختارست برای برده خریدن و حاجت از زمان و شراب خوردن
۱	خدر کند از پیغمبر و ابتداء کارها	خدر کند از نزوح و ابتداء امور	مختارست برای تزویج و نفس تنبیه سویستی و ساختن عطر
-	صالحیت برای حقن اسلحه	شاید مکر و جبهه انهنانی	مختارست برای شرکت و تزویج و ابتدای کارها
۷	خدر کند از سفر و نقل و تحویل	شاید کین کردن و کوه جیتن	مختارست برای صبید آبی و نقل و ابتداء
۵	خدر کند از مسخر و پاک نیت باشن کاری	شاید پیماست و پیرات سری	مختارست برای ساختن تاج و کوه حاجت از خوانین ملوک
۵	خدر کند از شرکت و تزویج	نشاید الا پنهان کردن کارها و مطالعه کتب	صالحیت از برای شرکت و نو پوشیدن و حقن
۶	مسج کار نشاید	شاید عطر آمیختن و نکاح نهانی و کماکاری	صالحیت برای تزویج و نقل و حاجت خواستن
۷	سپتو دینیت سفر و شرب و وا	شاید معا بله کردن در اعضا نهانی و دقت نهانی	مختارست برای دار و خوردن و کمی با خستن
۲	صالحیت برای خریدن پاسبان و عمل اسلحه	شاید دفن کردن مال و معا بله	مختارست برای شرکت و ستان برابره و طلب حاجات
ط	صالحیت برای مخفی و مناظره و کارها مخفی	شاید تدبیر مشایخ نهانی و معا بله پنهانهای سنگ	مختارست برای عمارت برهنه و درخت نشاندن
۷	خدر کند از ابتداء است	شاید دفن اموال و نهادن گنوز	صالحیت برای بنای بناوندن و عمارت مساجد
۸	پاک نیت در حاجت خواستن از ملوک	شاید پنهان کردن اسرار	مختارست برای صبید دریا و طلب جوانان و ابتداء

مفردینه عطار د فصل دوم

۲	مختار است برای تقوی و مناظره و ابتداء امور	در بیان اختیار است بنزد قمر در بروج ایش
۱	صالحیت برای صاعه و تعلیم و تقاضای	و قتی که خالی البیر باشد و اختیارات بر حالت
-	مختار است برای ابتداء تقوی و صید و تزویج	قمر در بروج و حول نشانات را فضالی قمر کوکب
۶	مختار است برای سفر و تجارت و شرکت و ابتداء	دایسته شد شاید که بی قمر از برجی حج کوکب الفضل
۴	مختار است برای طلب حاجت از ملوک	باشد و در آن حالت اختیار ضرورت شود پیش
۵	صالحیت برای شرکت تزویج و دار و خوردن	که این نیز دایسته شود تا در وقت اختیار مضطر نگردد
۷	صالحیت برای معالجه و تقوی موسیقی و تقاضای	و اگر قمر چهار جا در حالت و در هر حالی کاری را اختیار
۳	صالحیت برای دار و خوردن و شکار کردن	آن نیز دایسته است اما بود قمر در بروج جای البیر
۲	صالحیت برای خریدن رخا و شکاری و شرکت	هم حکیم بجزی در باب جد و با آورده و مراتب
ط	صالحیت برای تقوی و طلب حاجت از شیخ و علما	تثنه عشر بعینه همان چه دل ایراد کرده شده و
۷	صالحیت برای تعلیم و شکار کردن با ز	
۸	صالحیت برای شرکت و حرکت و فرود و حرکت	

در علم دایسته

جدول الاختیارات علی کون القمر فی البروج خالیما عن البیر

۲	میان است برای خون برداشتن و حکام رفتن و طلب پاییز کی
۱	صالحیت برای خلوت و فراغت و سکون و لهو و طرب و شرب
-	باک نیست بجهت امور دیوانی و کتابت و اشتغال شرب
۶	میان است برای ابتداء و طلب حاجات و مهات رسولان
۴	صالحیت برای حمام رفتن و خون برداشتن و لطافت و پاکیزگی
۵	صالحیت برای جابه بردن و پوشیدن و شراب خوردن و تعلیم
۷	صالحیت برای طلب فراغت و راحت و عشرت و بازی و شرب
۳	میان است دار و خوردن را دیگر همه کارها بچسب است
۲	صالحیت ریفت چهار پایان و فراغت و باک نیست سواری و قصد و حمام
ط	مزموم است برای ابتداء و طلب کارها و در و سفر و فراغت بهتر
۷	چیدست برای فراغت و سکون و خلوت و شراب خوردن
۸	باک نیست در سواری و حرکت و طلب راحت و آسایش

و آنچه خواهد نصیر الحی و الدین در باب این اختارات نزول فرمود بروج
 آشی عشره وقتی که خالی السیر باشد بصورت نظم فرموده اند اینجا ایراد
 کردن بطریق صواب می نماید که اگر طباع را سخن منظوم میلانی
 باشد و دیگر جهت حفظ سهل است و دیگر برکت انفاش شریفه اکابر
 بسیار است پس این باب را از آن برکت خالی نگذارند
 مناسب نمود و بعد الموصول المقصود و به شتغین و موفیق الحسیر و الجود

الحمل

<p> جرمه در خانه مخ یعنی در حمل جامه پوشیدن جرمه و صیدان بد بود دنیا و کردن خاصه چری کا </p>	<p> هر که بی بدت با سید خدای لم نزل نیک باشد هم سفر هم دیدن می که چه حکایت است ای کار خون بردا </p>
--	---

الثور

تخم افکندن باغ و نانه بنوشتن بدو	ماه جون ثور باشد عقد کردن را نکو
ارجدان کبک خستن در غمی او خستن	خوبتر دیدار خوانان و عطر آستن
فصد کردن بود که ماه رمضان	که بر شایسته کتیب مع پریمی ان چمن

الجوزا

پس ترکان خطابی ده که جون باشد صواب	جون فصد برج جوزا نور جرم مانتا
سم توان باشد نوشتن سم توان انداختن	نم توان خواندن کتاب هم توان بدین
لیک ناخن چیدن و فصد و جمارت خطا	جابه پوشیدن نه باشد سفر کردن

السرطان

جابه پوشیدن سفر کردن در وقت سرد	ماه جون در برج جوزا شایسته نکو باشد
نانه بنوشتن چه گویم از همه بهتر بود	داروی سهل در خوردن عجب خواهد
فصد و زنج و بنای نهنادان	می نبرد که ماه قوس می نبردان

الاسد

نیک باشد بهترین شغل که قوس لیر	ماه آسپه جون جرم افکند در برج
--------------------------------	-------------------------------

فصد کار آتش صاحب زشبان جوان

وز برای اجداران بی تخت ار استن

پس ترکان بی اندر و عین رضاست

یک نو پوشیدن ای غمگرون خطاست

اسپندله

به جواز بریح اسد آید بسوی اسپندله

بر ره نامون بی باید شدن با فاسله

نوبریدن شایده شاید ازین بهتر بود

خاص را تعلیم مسلم دعای میان ارگشت کار

خوب باشد مع ترکان سخن سیما بقصد

بد بود بد زرگری و آنکه علاج فصد و عقد

المیزان

به جو در میزان بود نیکو بود مکر و زو نیم

هم سفر هم عقد هم جو هر فری بی ترس هم

جامها پوشیدن پوشیدن آنکه جام می

خاصه بر بانک سماء جان فرای جنگی

یک سخن بگذرد از سفده و حجه و حج

هر که کاری کرد بی شکاید بدیاری فرج

العقب

ماه جون در عقب آید نیک باشد کبیره

خوردن دارد و در کردن طعام و غده

هم حاجت بست شاید هم سخن ساختن

هم شدن که با به هم بر هم برین سخن

اسب شاید ریاضت دادن ناخن نکنند

یک دیگر کار را در وی نباشد سود

القویس

ماه جون و پس باشد نیک باشد جا کا	اوش تزوج و تعلیم فصد و شکار
هر یک مع جوهر و سیوان کند ناید خجل	جامه نو پوشد ز قاضی رود بند و سحر
توض دوزخ بدترین حکم شستن بر نوبه	گر کسی مسهل خورد بی شک عدد خود بود

الجدی

ماه جون جدی شد کایز کند ای حور	جامه پوشید خوش است و صید کردن شتر
جادی وی و ساسری را بخار بر نپاه	می پسزد خاصه عطار در آن نظر باشد
نیک باشد نیک کرد عذر روز قصد را	بد بود بد دیدن شان و مقصد را

الدلو

ماه جون دلو باشد کرد باید جد و جسد	از برای کشت و کار و بستن شیان و عهد
نیک باشد نیک اگر یاری دهد اقبال و نخت	بند و بند و سریدن ایشان در
حصنها و قلعهها میدد و کردنی	یک نقل و فصد تزویج زن و شتره

الموت

جون قمر در حوت باشد نیک آید بی شکفت	فصد کردن دست را و پای را ناخن گرفت
-------------------------------------	------------------------------------

دعوت خود نکات دیدن شرافت نیز	کوری حسن کنوشیدن از بچار نیز
سم قبا و سم کلاه و سم کمر هم پهن	و آنچه در تن باشد از اجنه بشیدن

الحمل

در حمل ای خوابه سینه کوه دیدار	شاید سفر و تجارت و فصد و شکار
زر سینه ز زن خواه و ز ترکان حاجت	دار و مخور و زن کن و کباب مدار

النور

ماه اندر نور عقد شرکت نیگوست	معانی آنکه تر از میسل بدوست
انگاه ذراعت و عمارت بدست	بد خط مزور و مصافت آید دوست

الجزرا

در جزرا به پیشتری کار دوست	وز اهل تلم حاجت فلان بدوست
رستن سبوی دیوان کتابت بدست	فی الجمله بنا نهادن و قصد خطا

السرطان

در سرطان نشاط در با ما بد	ور نیس سفر کنی مبارک آید
جوهر نسری و جابره پوشی شاید	ز نهار من نه بنا کنی که نماید

الایب

در اسداولی بود آتشکاری	یابی ز ملوک حاجتی کان در ایب
پینا دهنی ترا نکو آید اگر	نود و شتن و معاملات بکداری

الپینه

در پینه ماه راجور قمار بود	کاری که کنی عظیم شمار بود
تعلیم خط و عمارت و زرع نکو است	زن خواستنی کند آتش عار بود

الیزان

در مینران خلوت و غم است یابد	ور نو پوششی وزن خواهی شاید
تعلیم رباب و نقش و تصویر نکو است	رو جنگ کن که خصم غالب آید

العقب

در عقب جوی کنی دار و خور	بردشمن خود مگر کن شجون بر
نشان تو نهال و حرب را کار بسیار	ز نهما رخصد ریب کنی ز تزیج سفر

الفویس

ماه اندر فویس فصد کنی و در بسفر	انگاه بخراشته و اسب و اسپتر
---------------------------------	-----------------------------

در حاجت خواه از قضاة و علما	دارد مخور و جان تک پيامی بر
-----------------------------	-----------------------------

المجدی

ماه اندر جدی از عمارت بگریز	فریب پستور و دره میگویند بر بیز
بس تخم جگر و در زراعت آویز	حاجت بطلب آب رخ غریب مرز

الدلو

ماه اندر دلو نیک باشد تخم	دانه نهادن نباتی عظیم
بنده حر و ملک سازد و متفانی کن	تزیین بچغیر کن شنبه سپیدیم

الموت

ماه اندر حوت پیش مغزوش بخیز	توپوشش تجارت کن دکن علم بر
دارد خرد و پس عرض کن آب بر	از قصد و بنا و کار آتشس کبزر

اما حالات فرآن نیز در جدول نهاده شد و از اعمال آنچه در هر
حال شاید و آنچه نشاید مذکور و مسطور شد و چونها

جدول الاحتمیات علی حالات القمر

شرف	یکست نبای ساجد و مواضع عالی تزویج و مناکحت و مع و عمارت
بسوط	بج کار داشت بدالاهاک دشمن و خرابی امین و دار و خوردن و تنی کردن

سح راس	نیکست دیدار باد و بجا و سفوح و خیرات و صدقات و خراگردن
سح ذنب	سج کارنشاید الا سخن مسومات و مکر و حیل و هلاک اعدا
وختی البیر	نیکست خلوت و زقن و عمارت املاک و عقار
سید الاقبال	نیکست استیجاب و زینت و لطافت و ناخن کردن و نمناش
تحت الشعاع	نیکست دینیه نهادن و کارهای نهانی و مکر و عذر و کین سخن در گفتن
بطی البیر	بدست طلب حاجت و تجارت و نقل و تحویل نیکیت خلوت و سکون
سرع البیر	نیکست تزویج و ضیافت و تماشا و ابتداء کارها و نقل و حرکت و سفر
طریقه مخترق	نشاید خشنه و استیجاب و خلوت و انزاد و قصد دشمن و کرمیج کارنشاید
طریقه یزید	نیکست سفر و نو بریدن و نو پوشیدن و صحبت اکابر و تفریح و تماشا
من السعدین	نیکست دیدار سادات و قضاء و علما و تزویج و اکثر مهمات خیر
من النجین	سج کاررا نشاید الا قتل و حرب و غارت و اطهار عداوت
سح اکبید	فرا غمت و خلوت بهتر

فصل پنجم

در بیان اختیارات محمول تسمره منازل بدانکه ارباب
این صناعت را برین اعتبار اعتماد تمام است و چون فردی یکی از این
منازل است و ششگانه باشد معنی اشاید و کاری را نشاید بسته نبود اکابر
درین باب جدولی نهاده اند و حکیم پسجوی نیردر یکی از کتب خود
آورده و همان مراتب مذکور امری داشته و بدستوری که
ایشان ایراد کرده اند بعینه نقل افتد

جدول الاختصاصات بجلول القمر فی المنازل

صالحه برای سواری فصد و سفر دریا و دار و خوردن
و پستور خریدن و خدر کند از تزویج و شرکت و برده خریدن

چیدست برای عمارت و زراعت و کندن
کاریز و دار و خوردن و خدر کند از تزویج و وصلت

صالحه برای انعام کشیدن و تجارت و صید پیا بان
و خریدن و دواب خدر کند از تزویج و شرکت و فصد و دار و خوردن

صالحه برای زراعت و نو پوشیدن و پیرایه بستن و بنا نهادن
و سفر و خریدن برده و پستور و خدر کند از تزویج و شرکت و فصد و دار و خوردن

صالحه برای تزویج و تعلیم کودکان و معالجه و سفر و خریدن
برده و خدر کند از دار و خوردن و بنا نهادن و سفر کردن

صالحه برای حرب و محاصره و طلب حاجت و سفر دریا
و شرکت و فصد و خدر کند از تزویج و دار و خوردن و نو پوشیدن

صالحه برای تجارت و نو پوشیدن و پیرایه بستن و سفر دریا
و شرکت و خریدن بنده و پستور و خدر کند از خریدن زمین و سایر کارها

البروج

المنار

البروج

المنار

البروج

المنار

البروج

المنار

البروج

المنار

البروج

صالحیت برای دار و خوردن و نو پوشیدن و علی بن سف

بیت

بیت

دیاد حسد کند از خریدن برده و شرکت در بیرون

صالحیت برای اشتغال کشیدن سفر دریا خدرباید کرد و عمارت

زمینها و سفر و شرکت و نو پوشیدن و موی گرفتن و ودیعت نهادن

صالحیت برای عمارت زمینها و زراعت و با و شرکت

خدرباید کرد از ترس و سفر و نو پوشیدن

صالحیت برای تعبیه لشکر و پیرون شدن بحرب که ممت برای

سفر و حرکت و تجارت و موی گرفتن و نو بریدن و نو پوشیدن

صالحیت برای نو پوشیدن و تزویج و درخت نشاندن و سفر

و شرکت و خدرباید کرد از حسد بریدن نمده و نشستن در کشتی

صالحیت برای پیرون شدن لشکر و عمارت و زراعت و تجارت

و خریدن نمبکان بریدن صابون نهادن با خدرباید کرد از قرض و تزویج و ودیعت

صالحیت برای تجارت و تزویج و حسد بریدن نمده و دار و خوردن و در کشتی

نشستن و شرکت خدرباید کرد و عمارت و زراعت و درخت نشاندن و سفر

صالحیت برای تجارت در ده خریدن خدر باید کرد از گزند عمومی

و کاریز و سفر و تزویج و شرکت و خریدن چهار پایان و گرفتار موی

صالحیت برای ساختن بنیاد و نوپوشیدن بنده خریدن خدر باید

کرد از سفر و دار و خوردن تجارت و درخت نشاندن و درخت و عمارت

صالحیت برای نوپوشیدن بنانهان و در خریدن پستوران

و نشستن در کشتی خدر باید کرد از شرکت و خریدن عمارت گزین موی پستوران

صالحیت برای سفر بناحیت مشرق و نشستن در کشتی و نشاندن در

خدر باید کرد از بنا نهادن بنده حسردن و دار و خوردن شرکت موی گزین

صالحیت برای درخت نشاندن خدر باید کرد از تزویج

و خریدن ملوک و شرکت و نشستن در کشتی و وصلت

صالحیت برای خریدن ستور و سواری کردن و فصد میانیه است

سفر و حرکت خدر باید کرد از شرکت

صالحیت برای عمارت زمینها و خریدن ضیاع و دو باب و شرکت

کردن میانیه است برای سفر و حرکت و خریدن برده

صالحیت برای دار و خوردن و فصد و شرکت و بویوشیدن
و سفر حذر باید کرد از تزویج و خریدن بنده و نشستن در کشتی

ب
ن

صالحیت برای دار و خوردن و ودیعت نهادن و سفر و حرکت
و شرکت و دخول در کشتی حذر کند از تزویج و نکاح کردن

ب
ن

صالحیت برای شرب دوا و بیرون رفتن شکر و ممانه است برای
سفر و دخول بنشیند حذر باید کرد از تزویج شدن و زراعت و تزویج و شرکت

ب
ن

صالحیت برای انعام و رسول فرستادن و بنده خریدن و سمانه دادن
و دخول کشتی حذر باید کرد از تزویج و شرکت و وصلت

ب
ن

صالحیت برای ابتدات و طلب کار با نشتان تزویج
و موصلت و شرکت و دار و خوردن

ب
ن

صالحیت برای تجارت و دار و خوردن بیامان است برای هر حرکت
حذر باید کرد از خریدن بنده و اکلند کشتی در آب و در کشتی نشستن

ب
ن

صالحیت برای تزویج و دار و خوردن ممانه است برای
سفر و خریدن مالیک و دخول بنشیند و شرکت کردن

ب
ن

فصل چهارم در بیان اختیارات منازل مجبول استناد
ابوریحان بیرونی بدانکه این اجزیتما منازل بر مذنب حکما روم
و مندست و صیابان نیز برین روند و آنچه ملوک را شاید و لابد باشد
بلکه کافه خلق بدان محتاج باشند بر منازل بنا کرده اند و یک اسم به این اجزیتما
آورده است که در مدت عمر خویش آنچه ازین باب امتحان کرده شد
اکثر موافق قول ایشان آمد و درین باب استناد ابوریحان جدولی ننماده
و آنرا از جهانی روایت می کند از حکما مند در باب منازل و بسنت
مرغزلی بگوید که از کتب سبعه بسیاره و حکم بر هر یکی استناد درستی
درین باب مبالغه بسیار کرده است و مرجه استناد صنعت ابوریحان

گوید کس را بوی خال مناعت و خلایق نباشد و جدول است

یک	دو	سه	چهار	پنج	شش	هفت	هشت	نُه	ده
یازده	بیستم	سی و یک	سی و شش	سی و نه	چهارم	نهم	سی و دو	سی و سه	سی و چهار
سی و پنج	سی و شش	سی و هفت	سی و هشت	سی و نُه	سی و ده	سی و یازده	سی و بیستم	سی و یک	سی و دو
سی و سه	سی و چهار	سی و پنج	سی و شش	سی و هفت	سی و هشت	سی و نُه	سی و ده	سی و یازده	سی و بیستم
سی و یک	سی و دو	سی و سه	سی و چهار	سی و پنج	سی و شش	سی و هفت	سی و هشت	سی و نُه	سی و ده

منازل زحل چون ماه منزلی ازین چهار منزل که منسوبت برحل فرود

آید روانه و بخدمت پادشاه رستن و جاهه نو پوشیدن و خانهای

جد و بدر عمارت کردن از با شرت نیز حدز باید کرد که فرزند نامسرمان

آید و دشمنی و الین بود و چیزی بعبارت بکس نباید داد که با دست نباید

و ترک شکار باید کرد اما اگر چیزی کم کرده باشند چون ه بدین منازل

طلب کنند بزودی از نیابند **منازل مشتری** چون ماه منزلی

از منازل مشتری رسد مختارست خدمت ملوک و طلب جواج

از ایشان و پیستوده است بر سر بر ملک نشستن و درخت نشان

و کشت کردن و ریاضت دادن پستوران و روانه و حوب کردن
وزینت دادن و تهیه کردن طعام در خانه خویش **منازل مرغ**
چون ماه بمنزلی از منازل مرغ رسد مکرده بود خدمت پادشاه
و طلب حاجت از ایشان اما هر چه تعلق سلاح و آرا باب آن دارد
از خسریدن فرودختن ساختن رو با باشد و ستوده بود در جرب
رفتن و قصد تملع کردن و کارهای سخت پیش گرفتن و شبها رسد
و ریاضت پستوران فرمودن و قصد و حجامت و شاید نهال
نشاندن و کشت کردن و جابه بردن پوشیدن و ناخن چیدن
و سر شستن **منازل آفتاب** چون قمر در یکی از منازل آفتاب بود
پسندیده باشد خدمت ملوک و سلاطین و حاجت به اسپتن
از ایشان روان کردن آب در جوها و زراعت کردن و درخت
نشاندن و ناخن چیدن و روانه و بید رفتن و نزارعت کردن
منازل زمره مذموب حکما و سنانند آنست که هر گاه دستم در منزلی از
منازل زمره باشد چون پادشاه بر تخت ملک نشیند آن پادشاه

دوامی و ثباتی باشد و مدتی در آن بماند و بر رعیت خویش
در و انبوه تزویج بریدن و پوشیدن جامه و فرزند را بعلم سپردن
و حذر باید کرد از صید و قتال و علماء ایشان گویند هرگاه که سال
نوشود و ماه در یکی ازین منازل باشد اگر در آن سال خوابت
ظفر مشرکازا باشد و این حکم عجیبست **منازل عطار** در جون ماه در یکی
ازین منازل باشد و او بود خردین و نرسد ختن سلاح و مرتب
کرد ایندن آن و بکار زار رستن و صید کردن و فرزند بختب **زین**
و اگر کسی در حق کسی اقرار خواهد کرد یا دزدی در خاطر دارد که درین
وقت مقصود خویش رسد و حذر باید کرد از بریدن و پوشیدن جامه
و بنا نهادن که گفته اند جون ماه در یکی ازین منازل باشد و کسی نهایی آغاز
کند هرگز در آن بنا نه نشیند و اگر کسی حاجتی دارد بنسب دروغ او را
بمطلوب نرساند و درین وقت اگر کسی با بارت بنشیند مدتی دراز
بماند و کسی او را با ساسی بکند و کرده شود اندر پاسبانند **منازل مشر**
جوماه در منزلی از منازل خویش باشد هیچ کار پستوده نبود و ابو

ریحان میگوید اگر چه ما را تحقیقت آن معلوم نیست که از چه وجه توزیع
این منازل کرده اند ولیکن چون در علم نجوم امثال این بسیار
چون حال حدود و وجوه و نهیرات و اثنی عشریات و ترتیب ارباب
الایام و الساعات و غیر آن و این جمله را اثر ما ظاهرست انکار نمودن
بسیج وجه روی ندارد و آنچه استناد البشر خواهد نصیر الحق والدین
در منازل خمس فرموده است **شعر** از منازل که برین سخن برین درو جان
آنچه سخن است همین است که کتفم حاشا ک
شوله و جنبه و شره و صرزه در آن
بلده و ذابج و اکیس و زبانا و سماک و ازین وادی میساید که بر حقیقت
آن قوفی حاصل نیست **فصل پنجم** در بیان اختیار منازل جهت مستح
قلاع حکما این معنی را استخرج کرده اند و بیشتر تضایف اختیارات
ازین خلیست بدانکه زحل و مریخ و اقناب نسبتی دارند با کمرتن
شهرها و کثرت آن حصارها و قلعا و منازل شهر را قسمتی کرده اند
و بعضی خارج نام نموده و بعضی را داخل چنانچه درین دایره **ح** و **د** بر آن
دلاست میکنند و دایره اینست بر خبان باید که یکی ازین سپ کوکب



که کیفیت یا بیشتر باشد بر باشند بدن منازل داخل و باطل وقت
 حرب کردن برنجی باشد که یکی ازین منازل داخل در وی باشد
 که البته ظفر در جانب لشکر پیرون باشد در اهل قلعه نصرت یا بند
 اما اگر یکی ازین سه کوب ناظر منازل خارج باشند باطل وقت
 حرب کردن برنجی بود که یکی از منازل خارج در وی باشد ولایت
 کند بر آنکه ظفر اهل حصار را باشد و چون این حال مجربست بخنان
 باید که درین باب ملاحظه تمام کرده آید تا مودی بصواب شود و الله
 اعلم **فصل ششم** در بیان نخبه راست **فصل ششم** در بیان نخبه راست
 و غیر هم فرخالدین محمد رازی قدس سره در کتاب سر المکتوم آورده

که این اختیارات منازل از کتاب استو طاس که از جمله موافقت
حکیم مرس است آورده شد و کتاب دیگر درین باب دیدم که آن را
مصحف قر خوانند و میان هر دو کتاب در بعضی احکام منازل اختلاف
مست و کتاب استو طاس را بر ترتیب پیار و بوضع خلاف اشارتی
کند و حکیم پیغمبری در جامع شامی اختیارات منازل را بر دو قول ذکر
کند یکی رای بر آنست که در یکدیگر تو قول دور نیوس حکیم و اسمعیل افغانی
قول رو میان پیار و بعضی ازین اقوال که یاد کردیم ذکر کند
و ما این سخنان را بر ترتیب تمامی پیاریم و آن از اول حمل
تا دوازده درجه و پنجاه و یک دقیقه و سیست و پنج ثانیه و این
مضرب لیسیت ناری مرکب از سعد و خپس حکیم مرس که چو چون قر
در دوم درجه باشد ازین منزل شاید عمل محبت کردن و در مصحف
قر آورده است که طلسم دشمنی شاید ساختن و در سیم درجه جابه
نوبت باید پوشیدن که پشم هلاک باشد و در چهارم درجه خرد کنند
از دیدن ملوک و سلاطین که مخاطره باشند که بقتل انجا بد و در پنجم

درجه شاید تزویج کردن که زن و مرد از یکدیگر برخوردارند و در هشتم
درجه نیک است چهار پایی در برده حسریدن و در نهم درجه شاید
درخت نشاندن و بسیار نیکو بود بنا نهادن و عاقبت محمود باشد
و در ششم درجه شاید عقد محبت بستن و در نهم درجه خذر کند از بخار
و عمل طلسمات و اعمال کیمیاگری و بر برای حکما کنند چون ماه درین منزل
باشد نیکیت در خوردن و پستوران بجا راکردن و سفر را کرده است
در سه یک باقی مانده از زور و زور پس گوید خبر باشد و در زمان شویس
و برده و پستور خریدن و شوکستی و سلاح و درخت نشاندن موسی نزد
و ناخن چیدن و جانه نوبریدن و پوشیدن چون از نخلها پاک باشد
خوشبختی گشت کردن و رو میان گویند خذر کن از خدمت ملوک و طلب
حاجت از نشان چه درین وقت نفرتی در طبع پادشاه پیدا آید و شاید
تزویج کردن اما جانه نو نباید پوشید که البته در آن لباس چرخ احتی
رسد و با کسی دوستی نباید کرد که عاقبت مردودا محمود بود **البطین**
از آن شهر طین است تا پست و بیج درجه و جهل و دو دقیقه و پنجاه و یک ثانیه اول

و این منزلست بعد مر مس کو بد شاید درین منزل عمل محبت کردن بخدمت
ملوک پو پستن و از ایشان طلب حاجت کردن و حذر کند از تزویج
و چیزی خریدن برای تجارت و نو پوشیدن حکما، سندی کونندگیست
کردن و کاریز رجوی کردن و سه باره ساختن فوژ پو پس کو بد شاید
زن خواستن و برده خریدن رو میان کوبند چون تسه درین منزل
بود نیکو باشد خدمت ملوک کردن و از ایشان حاجت خواستن و با آنها
چینش خورد و پستی کردن و مکر دست برده و پستور خریدن هر که
درین روز جاه نو پوشد اگر ماه نهم پس باشد پیم هماری بود **الشریبا**
از بطین است تا شست درجه و بیس و چهار دقیقه و مفده تا سینه
از ثور و این منزلست میانه مخرج سر پس کو بد در دوم درجه ششید
مخرج محبت و در سیم درجه شاید عمل صنعت و دعا کردن و در چهارم درجه
نیکو باشد دیدن اشرف و زیادت و دستمان و در پنجم درجه
نیک است تزویج و چیزی خریدن و بنا نهادن و در دیون کمال
کردن غله و نو پوشیدن حکما، سندی کونندگی است باز کا سینه

کردن و سفر را میانه بود و دور تیو پس گویند خذر باید کرد از روی
و خریدن و آب برده و ریاضت پستور و سفر آب که هم موج باشد
و شکرک و شاید رسید کردن و اعمال آتشی درخت شنان
و کشت کردن و نو پوشیدن رو میان گویند این منزل نزدیک
کلدایان منزل سعادت چون در وی باشد همه کارهای نهر رسیده
است از دست پیستی گرفتن و نزدیک اکابر رفتن و عوایع خویش
عرض کردن و بردن گاه حق غرور علاء کشتن و تضرع کردن زن جوان
برده و پستور خریدن و بنا نهادن و کشت کردن و در دیان و نو بردن
و نو پوشیدن و اسم اعلم **الدبران** از ثریاست تا نیست و کبر
و پیست و تیغ و قیقه و جمل و دو شایسته و این منزلت محسوس
گویند در عمل تفریق و دشمنی شاید کردن و خذر باید کرد از دیدن
اشرف و اکابر و اعمال صنوی و دعا و زراعت و بنا و درخت
نشاندن و مساجت و کیل غلات و تزویج و سفیر و کلاه و سند
گویند نیک است کشت و زرینه ساختن و نو پوشیدن و شهر

بنا کردن و سفر شاید کردن مکر در ثلث اول روز که در آن سفر
مکر دست ذور تنوس کوبید شاید که زن خواستنی که بد فعل بود
و سفر دریا که عیم عشق بود و شاید بنده حسرید که ناصح دین
باشد و ستوران ریاضت کرده خریدن و خدر کند از جوی
و جاه و کاریز کردن و بر تخت نشستن و لو ابستن بر زمین
کویند هیچ کار را شاید **المنصف** از آخر دیر است
تا چهار درجه و مفده و قیمت و بیست و هشت تا نین از جوزا
و این نیز نسبت مرکب از سعد و سپس مرسی کوبید در همه طلسمات
شاید کردن و در مصحف تم کوبید که طلسم و تحریب و عقد الزل را
شاید و نیکو بود دیدار ملوک و اثرات و خریدن برده و مستور
و سفر کردن حکما، مند کوبید شاید زن کردن که منسوزند
بسلامت ماند و بیکن عالم گردد و نیکو بود به دستپان فرستادن
و اگر ماه از خنسا سالم بود پیشتر کردن نیکو بود و زنیو پس کوبید
نیکو بود بنده حسرید که امین و صالح باشد بشرط که خداوند خا

قره برج انشی باشد و شاید بنا و سفر و سرچسپتن و موسی تیزدن و غا
کردن اما شاید شرکت با کسی که مهتر باشد در میان گویند شاید در
روز بخت خصوم ز سر تا آنجتن و طلبهها کردن و نیکو باشد عمارت
وزراعت و تیزویج و سفر المسفه از آخر بقوه است تا مفده درجه
و ششت دقیقه و سی و چهار ثانیه و این منزله است معده هر کس
عمل محبت را نیکوست و شاید خدمت ملوک و اشراف و تیزویج
و بنا و سفر و زرع و نشاندن درخت و برده خریدن و کسب غلات
حکما و هند گویند نیکست لشکر تا فرستادن و حصار گرفتن و کارهای
بد طلب کردن و نشاید سفر و زراعت و امانت نهادن و دوزبوس
که بد که نکست کشتی در آب افکندن را که مقصد برسد اگر چه دیر
در کشد و شاید شرکت کردن جبابه از ناصح و امین بود و رسید که
دن نیکو باشد و خدر باید کرد از دار و خوردن و ریشها را علاج کردن
و نو پوشیدن که هم باشد که هم در اجابه میرد و در میان گویند نیکست
خدمت ملوک و طلب حواجج و دوستی با کبار و ساختن طسما

وسفر و بزج و بنا و خریدن برده و پستور و نزع و نهال نشاندن
و اگر کسی قصد دشمن دارد آغاز قضا این روز باید نهاد اندراع
از آخر منعه است تا اول سرطان این منزلت سود میسپد
شاد و عمل طلسمات و کیمیاگری و در درجه دوم سوپستن نجسیت
ملوک و اشرف مناسبت بود و در درجه پسیم زراعت کردن
و غله درون و درخت نشاندن و بزج و سع و شری و نوپوشیدن
وسفر و در درجه چهارم دعا کردن و شیخ زو جانبات را نگو باشد
حکما سند گویند نیک باشد شرکت و در کشتی شستن زور
نیو پس گوید شاید بگر ما به رفتن و سوی پتورن و نوپوشیدن
و ستور و برده حسریدن و صبح کردن و سفر اما مکرزه باشد
معالجت و دار و خوردن و زمین خریدن اهل روم جمله اعمال اینکو دارند
خصوصا طلب حاجت از اکابر و دوستی گرفتن و دعای خیر
کردن و نکاح و سفر الا در ثلث آخر هر روز و زراعت
کردن و پستور بجز اینستادن **النتبه** از اول سرطانست

تا دوازده

تا و از ده درجه و پنجاه و یک دقیقه و پست پنج ثانیه و این ^{لست} ستر
مربک از سعد و نحس در مصحف قمر آورده است که سعد مطلق است
شاید در عمل طلسمات آب کردن و نشاید تدریس امور صنعت و نویرید
و پوشیدن که هم سوختن جابه و تن باشد هر پس گوید شاید درین
نمزل اعمال عداوت و طلسمات دعا کردن و سفر و اقبال
باشه انت و سعی در حجاج و زرع و حصا و نشاید کسل کردن علمه
و تزویج و برده و پستور فریدن برای تجارت حکما و سندا گویند
شاید دار و خوردن و زینب ساختن و سفر کردن مکر در ثلث
دوم شب که نیکو نباشد و زور تو پس گوید شاید تزویج که میان
مرد و زن بصفت و اینجا مرد و میان گویند برین نمزل نخست ^{لست} عادت
اعمال عداوت و قطعیت را نیکو باشد و مکر دست تجارت
و تزویج و نو پوشیدن و معا بله سپار و هر نیای که نهند مدتی مابند
و هر مملوکی که فرزند پیوده کوی و گریز نیای باشد و گفته اند که چون
قمر درین نمزل باشد در سفر برود و جیب خیزی نبود ^{الطرفه} از

آفرنده است تا پست و بیخ درجه و جهل و دود دقیقه و پنجاه و یک
ثابته و این منزلی محسن است و در مصحف قمر آورده است که سعد
شاید در و طلسم طبر کردن و نشاید معالجه و دعا و نوپوشیدن که
خطر حاجت باشد مگر پس گوید این منزل شالیسته است طلسم
عداوه و قطیعت را اما نشاید خدمت سلاطین و تزویج و خریدن
برده که موافق نباشد و زراعت که نفع نیابد و نه کسل غله که بیم
غارت بود و نه سفر حکماء مند گویند شاید سفر و زرع و امانت
دادن و طلب حاجت و زینت و پس گوید نشاید شرکت که
انباران بر یکدیگر سکا لند و نباید نوپوشیدن که بیم غرق شدن
باشد با آن جا به و خذر کند از موی برداشتن و نشاید جمع کردن
طعام با جنس رزی گوید این منزل در ترکیب نزدیکست به نثره
و اهل روم گویند چسپ است و نند و عرب در نخست این منزل
اتفاق دارند در میان سیج کار آغاز نهند و سیج مهم نهند
و نغز میند الا حرکت و حرب با دشمنی که ظفر باید و حرکت ردا بود

سفر

نسیب بجز عداوت کردن و کفاره کردن از اجناس پس مردمان
خصوصا اکابر و خدز باید کردار نو پوشیدن که پیم باشد که از
سلطان ننگ بستی رسد و بد باشد پیوسته خریدن و در سفر دریاگر نندی
عظیم رسد اما در شرکت سود بود القوا از آخر صفت است تا مفده
درجه و شست و دقیقه و جبل و چهار ثابته و این نمر لبست تمنج از
سعد و خپس شاید در همه اعمال محبت و در مصحف قر سعادست
و نیکو بود برای مصالطه و پیمس گوید شاید زراعت و درودن و نشاند
یکل غله که پیم تلف بود از حکام و خدز باید کرد از حرب و احتلاط با
اعدا امانت باید دیدارد و پستان و مخالطه با اکابر و کج و پوشیدن
جامه های نو و سفر و خریدن بنده و پیوسته حکام رسد گویند ننگست
تجارت و سفر مکر در سیک دوم از روز و پسندیده بود زن خوان
و لشکر تا و پستان و روز تو پیمس گوید مکر و پست خواستین زن
بگو که پیم مفارقت باشد و نیک بود بنده نسردن که ناصح و
ایمن باشد و شاید دار و خوردن و نو بریدن و بنا کردن و در و یک

اکابر و سلاطین شدن و موی پستردن و طلب شادی کردن ^{سنان} روی
کونید درین منزل سعد بر پیش غلبه دارد پستری از کارهای شایسته بود
چون بپوشد بدو پستان حاجت خواستن از ملوک و پستور خریدن
و نو پوشیدن و سفر کردن **السماک** از آخر خواست تا آخر برج سپنبله
و این منزل پسر است در اعمال نفقه و عداوت روا باشد و در مصحف
تمر گوید سعد است در اعمال محبت شاید سرپس گوید ضرکن از ابتدا
و اعمال صنعت درشتن درودن و بنا نهادن و بخدمت سلاطین رفتن
و حب و زینج و سفر و اگر از جمبله اعمال حذر کند بهتر باشد حکما
گویند شاید زمان شب را کجاک کردن و تجارت کردن دارد
خوردن و حذر کند از امانت بکسی سپردن و در تنبوی پس گوید نکست بنده
خریدن که مهربان بود و در کشتی نشستن که بسلامت ماند و شکر کرد
که نفع یابد و میان این منزل را منجوس ازند و در بر اعمال قطعیت
و وحشت نماند **الفقر** از اول درجه میرانست تا دوازده درجه
و پنجاه و یک دقیقه و سیست و پنج ثانیه و این منزل سعد است پستری

از اعمال را شاید در مصحف قر که بیدخس است در عمل ملک روا باشد
هر مس که بیدخسیت سفر کردن و پسا طین و اثرات تو حسی پین
و نکاح و زفاف کردن و برده پستور خریدن و نو پوشیدن و زرع
و حصا و ابتداء اعمال حکما، مند کونید سب که باشد جوی کار کنند
و نقل و تحویل کردن چون دو م و خداوندش نیک حال بود شاید
زن کردن و دوام دادن سفر خشکی و دریا و شرکت کردن موسی سرد
ذو رتیو پس که بید مکر و مست تجارت و سفر که چم بس غارت
باشد و اگر باز آید سینه مقصود باز آید نزدیک اهل روم منزل
مبارکت و در بیشتر از مهمات ستوده است چون عقد مودتین
بیت کردن و حاجت خواستن و مانند آن الزمانا از آخر
غفر است تا پست و پنج درجه و جهل و دانه و پنجاه و یک ذقیقه
و این منزل سعادت آمیزه بخش شایسته است برای اعمال توفیق
و عقد رجال هر پس که بیدخسیت زراعت امانشاید سفر و خدا کند
از نو پوشیدن که پیم صرع باشد یا افتادن از جای بلند و روا بود

ساختن آلات خوب و تدبیران و تزویج و خریدن دو باب و دیدار
 اثرات حکما کنند گویند در او بود زرنه ساختن و پوشیدن
 اما نشاید تجارت و سفر و کشت کردن و نهال نشاندن و زین
 کوید خذر کند از زن خواستن که خطر مردن نباشد و نشاید
 سفر بر وجه و شرکت ساختن که یکدیگر را متمم دارند با خیزی کوید
 نحوست برن منزل غالبست رو میان گویند خدمت ملوک نیکو باشد
 و تزویج پسندیده بود چه زن پارسا باشد و مکر و ده دارند
 برده و پستور خریدن **الاکھیل** از آخر زمان است تا هشت
 درجه و سی چهار دقیقه و مفده تا نیمه از عقب این منزل نخست
 هر پس کوید نشاید در و ابتدا کار کردن چه از اعمال سبک است
 را اینکو نیست مگر شر و تحریب و عداوت را حکما کنند گویند
 بیگست چهار ماهی سریدن و زیور بر خویشن بستن و در شهر شدن
 و زینو پس کوید شاید بنا کردن و بدوستی گرفتن و معاچین
 ساختن و دار و خوردن اما نشاید در کشتی بستن که اهل آنرا ملائکه

زمین
 شرکت
 کشت
 تاج
 کار
 رود
 و تنگ
 خرید
 میان
 بیرون
 مضامین
 و اگر
 آموخت
 سودا

خریدن نیکو باشد و پسر میانه بود و در تنو پس کوید نشاید
 شرکت کردن پستور توسن خریدن رو میان کوید سرکاری
 که شش کیب زند عاقبت آن محمود باشد **البدنه** از آن نعمت
 تا درجه اول جدی این منزل بخش است مرس کوید شایسته است
 کار با بی را که سودی باشد بفساد و مضرت و شاید سفر قریب و زراعت
 و دعای مخالفه با اکابر و خرد کند از نو پوشیدن که خوب ملال
 و تنگدل باشد حکما کنند کوید نیکست بنا ساختن و صنایع و دو آ
 خریدن و میانه بود و بیاعت نوبریدن و سفر دور تنو پس کوید
 میانه باشد برده حسریدن اگر زنی را طلاق دهند یا شوهر او
 بیرون بس از آن شوهر نکند و شرکت شاید اما در میان شرکا
 مضامتی پیدا آید و اگر کسی بر طریق تجارت سفری کند باز نکرده
 و اگر بعمل سلطانی بیرون شود هیچ خرید و زسد و شقاوت زمین
 او شود و رو میان در هیچ کار رواند از آن علی که از ضرر رسد
سعد ذایح از اول جدی است تا دوازده درجه و پنجاه

و یک دقیقه و پست و پنج ثانیه و این منزلت مرکب از سعد و پس
و در مصحف قمر گوید سخن مطلق است هر پس گوید شاید اختلاط
کردن باد و پستان و زراعت و نشاید سفر و نو پوشیدن
که بیم جراحت باشد حکما منبذ گویند نکست زرینه و زبور ساق
و دار و خوردن مکر در ثلث آخر از روز دور تو پس گوید نشاید
تیز و ج که پیش از اجتماع مفارقت افتد و اگر هم آیند مرد پیش از
یک سان میرد یا بر بدترین حال جدا شوند وزن بغسق و
بخور میل کند و حذر کند از بنده خریدن که بر حسد او بدین
و گیر ز پای بود و شاید شرکت کردن و در کشتی نشستن نکست
چه کشتی سلامت ماند اما اهل کشتی را از غیبان برنجی تمام رسد
رو میان گویند سیج کار را نشاید و مخیزر کند از جامه پوشیدن
که البته در آن جامه او را جاستی رسد با خزی گوید مکررات
تجر به افتاده و پیمان واقعت **مع** از آخر ذاجب
تا پست و پنج درجه و جمل و دو دقیقه و پنجاه و یک ثانیه

و این منزل ^{مختار} از ^{سخت} دست و نخست اعمال طبیعت و عداوت
را شاید در مصحف ^{متر} گوید ^{علا} اعمال خیر را بگوید بود هر پس گوید مختار
سفر کردن و بخدمت سلطانین ^{پوستن} و زراعت و پوشیدن
اما نشاید ^{بوج} وسیع و ثمری و حکمای ^{سند} گویند نکیت مناظره کردن
و قصه بسطان برداشتن و محاکمه کردن ^{زبور} پستن اما نشاید
اما نبت سپردن و سفر کردن ^{در} ثلث دوم روز و ^{زبور} پس گوید
بدست ^{تزیج} که زن بر شوهر ^{پستم} کند و زو ^{میان} انبیا ^{جدای}
اقد و نشاید بنده ^{سیر}یدن اما در کشتی ^{نشستن} و شرکت کردن
پستوده است ^{رومیان} گویند ^{یج} کار را نشاید ^{الاسفر} کردن
و ^{لوک} و ^{شراف} را ^{یدن} ^{سعد} ^{السعود} از ^{آخر} ^{بلجست} ^{شست} ^{دژ}
وسی ^{جبار} ^{دقیقه} ^و ^{عش} ^{تابینه} از ^{دلو} و این منزل ^{سعد} ^{سخت} ^{پستری}
کارها را ^{پسندیده} باشد ^{هر} ^{پس} ^{گویند} ^{نکیت} ^{سفر} ^{تزیج} و ^{لنو}
پوشیدن و زراعت حکما ^{سند} ^{گویند} ^{نکیت} ^{سکر} ^{بطایه} ^{فر} ^{پستن}
و دار و خوردن و میان ^{باشد} ^{سفر} ^{کردن} و بدست ^{تجارت} ^{معیبا}

توزیع و جاه نو بریدن و پوشیدن و زور تیو پس گوید نشاید
توزیع و شرکت اما نیکیت بنده خریدن رومیان گویند همه کار
تا را کرده است خون خدمت ملوک و اکابر و بدست آوردن دلها
و بدو پستی گرفتن و سفر بر وجه و زراعت و توزیع سعد لاجبیه
از آفریننده است تا پست و یکدرجه و پست پنج دقیقه و جهل و دو
ماشین و این منزل خیس است هر پس گوید هیچ کار را نشاید الا
عمل خراب و تفرقه و در محفتم گوید شاید مصالحه کردن و اعمال محبت
را نیز نیکیت حکما کنند گویند نیکیت خبک کردن و شهر را حصار
ساختن و رسولان و پستمان و سفر جانب قبله کردن و نشاید
توزیع و زرع و تجارت و زور تیو پس گویند نیکیت بنا نهادن
و بنا نهادن که بسیار پستوده بود و در کشتی شستن و نشاید توزیع
که مفارقت افتد و خد کند از شرکت که زبان رسد و رومیان گویند
منزلی بنامیت نفس است و همه او مذمومت هیچ کار را نشاید
الفرع المقدم از آفریننده است تا چهار درجه و منفه دقیقه و

ثابته از حوت و این منزل سعدیت و در مصحف تم کوید نخست است
عمل عداوت را شاید و بس مرس کوید نیکیت ابتدآت و تدبیرت
و معالجات کلیه و زرع و سفر و تدبیر حرب و نو پوشیدن حکما کنند
کویند شاید کارهای خیر کردن و سفر رفتن مگر در ثلث اول از روز
ونت یید دار و خوردن و در تیر و پس کوید نیکیت بنا نهادن بر و
خریدن و سپردن در یاد بدست تزیج و شرکت رو میان کویند منزل
سعد مبارکت جمله اعمال در دست توده باشد باخرزی کوید حکمای که
در عهد ملک عضدالدوله بودند جز درین سه منزل آفرین اجازت
ندادندی که جائه نوبیدی و پوشیدی **الفرغ الموحس** از آخر
مقدست تا سفده درجه و شست دقیقه و سی و چهار ثانیه و این منزل
سعدست تزیج خچیس و در مصحف تم کوید سعد مطلق است هر پس کوید
سایدوب و دیدار ملوک و سفر و زراعت و نو پوشیدن و شاید
تزیج و سع و شبری و کبیل غلات که پشم تلف بود حکما کنند کویند
شاید تجارت و دار و خوردن و در تقانی و میانه است سفر مگر در ثلث

دوم روز و خذر باید کرد و از ویعت نهادن دوام دادن و سوسرید
ذو رتوس سیج کار را نفرماید درین منزل رو میان اعمال قطیعت
و عداوت رواد ازند و در سفر و نو بریدن و پوشیدن لغت
نمایند **الرشا** از آخر موخرست تا آخر برج و این منزل سعادت
نه پیش کو مد همه اعمال را شنایسته است چون سفر و زراعت
و تزویج و نو پوشیدن و ابتدآت و دیدن اثراف حکما کنند
کویند گشت بازرگانی و تزویج و دار و خوردن و کار و مقایسه
ساختن و میانه است سفر مکر در ملت دوم از روز و نشاید نمانت
نهادن ذو رتوس پس کوید نشاید بنده خریدن که در از زبان وین
و بزرگ منشش بود و شرکت کردن در اول نیک با بنده و در آخر
بتاه بود رو میان کویند منزلی سعادت و مبارک همه کارانیکو
باشد از خدمت ملوک و اثراف و طلب حاجت از ایشان برده
و پستور خریدن و شکار کردن و جوگان زدن و حصار با کشتادن
فصل نهم در بیان اختیارات بر طلوع درجات مخصوصه از

خاتمه الاختبارات على نزول الكواكب في الوجود

نوع		الجدي			الدلو			الحوت		
وجوه	اول	وجوه	وجوه	وجوه	وجوه	وجوه	وجوه	وجوه	وجوه	
وجوه	وجوه	وجوه	وجوه	وجوه	وجوه	وجوه	وجوه	وجوه	وجوه	
نوع	نوع	نوع	نوع	نوع	نوع	نوع	نوع	نوع	نوع	
المشتري	المشتري	المشتري	المشتري	المشتري	المشتري	المشتري	المشتري	المشتري	المشتري	
المريخ	المريخ	المريخ	المريخ	المريخ	المريخ	المريخ	المريخ	المريخ	المريخ	
الزهرة	الزهرة	الزهرة	الزهرة	الزهرة	الزهرة	الزهرة	الزهرة	الزهرة	الزهرة	
عطارد	عطارد	عطارد	عطارد	عطارد	عطارد	عطارد	عطارد	عطارد	عطارد	
القمر	القمر	القمر	القمر	القمر	القمر	القمر	القمر	القمر	القمر	

فصل ششم در اختیارات درجات مخصوصه که ببقوب

قصرانی بر ششم ده است و گفته که چون سود بدن بروج رسند
توت آن درجات در آن اختیارات زیادت شود و چون نحو پس بدان
رسند نسا دزیادت کنند و چون این درجات نحو پس باشند
و از سود دور آن را در اعمال خفیه بکار برند و آن درجات
و اختیارات وی اینست که در جدول نهاده شد و الله اعلم

فصل نهم در اختیارات با بدن	
۱	کواکب در حدود یک دیگر بران حمل
۲	که بگر و شش با بی برون آورده است
۳	و آن وقت باشد که نیک حال و نوی باشند
۴	و اثر اشتهات بود در طالع و ماه
۵	و سهم السعاده و اما جن بد حال نحو پس بود
۶	باید که بر مخرج گذارای که در گزده میشود
۷	و از جمله حدود این اختیارات را بر حدود
۸	مصریان نهاده اند و اکابر در کتب خود
۹	نوشته و جدول ششم
۱۰	و درین فصل همان مراتب اختیارات
۱۱	پیشینزده گانه ملحوظ است
۱۲	

۱۱ اعمال

شاید ابتدا کار را را
شاید زراعت را
شاید کسب خدمت سلطان را
شاید کسب کار بزرگ جوی را
شاید علم و مین را
شاید معالجه بیمار را
شاید تجارت و دوپستی را
شاید خلاف و عیسان و حبس را
شاید سخن را
شاید کاربرد شستن سلطان و اکابر
شاید انان دادن و امید داشتن
شاید طفره چپش بر خصمان

جدول اختیارات بر حلال کواکب در حدود

زحل مشتری مریخ زهره عطارد

شایسته باشد عمل	نشاید ابتدا را	غیر مختار است	پرینه کند از او	حذر کند از زوج
سلطانرا وصحت و صحبت را	ابتداء و تزویج خوردن نزد و	و شرکت و کار	و صحبت کردن	مگر با فقرا و طلب حجت
غیر مختار است	مختار است	بر پرینه و از	چیدست برای زوج	مختار برای علم
ابتداء و تزویج	برای خریدن	و از خوردن	و تجارت و طلب علوم و مطامع	را
غیر مختار است	مگر علم مختار است	برای چیدست برای	اختیار کند	حذر کند از تحصیل
اشخاص کشیدن	مناظره و خصوصیت	کار سلاطین و تزویج و کار	و مناظره کارهای	سلطان و تزویج
مختار برای ابتداء	مختار برای سفر	حذر باید کرد از	چیدست برای	صحت برای
و بناها و طلب مال	و خریدن از یور	سفر و تزیین و مناظره و کار	و کارهای	سلطان و
و مسافرت	از نیست کردن	و تجارت	و مسافرت	سفر کردن
چیدست برای	مختار است برای	حذر باید کرد از	مختار است برای	طلب
خریدن برای و آفرین کردن	ابتداء کارها	ریاست و خریدن تزویج و کارهای	و تزویج و کارهای	حذر کند از
کند از ابتدا	معا بد	و در پیشی کردن	بره و کارهای	حذر کند از
چیدست برای	صالحیت برای	بایستاده	مختار است برای	ابتداء
زن خواست	طلب رمانت	باشد مگر طلب	کارها و کارهای	علمی و مستغنی
و طلب مال	و تزیینت و خدمت	معاش را	خریدن	لطیف و غیره
حذر کند از زن	چیدست برای	از همه کارها	چیدست برای	مختار است برای
خراپست و خدمت	و بنا و غلبه کردن	اختیار از	تزیین و تعلیم	کارهای لطیف
کردن و سفر	و ابتداء	کند	و موسیقی	عالمه

فصل دوم

در اختیارات بکلول کواکب در وجه بیکدیگر و این باب نیز در اختیار استسار عام دارد و چون نیک حال و قوی باشد سعادت زیادت کرداند اما چون بد حال و منحوس بود اخترازا باید کرد در اعمال که در آن باب مذکورست و درین باب جدولی بنموده شد و موصوفه بنماید

مصلی یارده

مصل ایازدهم در اختیارات ایام زریس بدو نوع نوع اول
 آنچه منقولست از امام سابق جعفر بن محمد الصادق علیه و علی آبیایه
 التتمه و الاسلام و این باب بسیار معتبر است و ما جدولی نهادیم و نام
 و صفت هر روزی و آنچه شاید در و واجبست نشاید ثبت کردیم و هو هذا

روز	معانی	صفات الامام	آنچه شاید کرد	و آنچه بجنه نشاید کرد
۱	نام خدای تعالی است	دین روز آدم	تجارت و پستی با بولک و دنیا و عمارت و نوپوشیدن	بدست سخام و قصد و قرض و حربی و مناظره
-	روزیه مبارک است	پشتر کار را راشتید	شکر گفت تجارت و سفر و کجاست و زراعت و نوپوشیدن	بدست فضید و حجامت و حمام
۶	نام فرشته است موکل در شفا و چارن	دین روز آدم حواری از بهشت پرون کردند	خود را نگاه باید داشت و امید درین و آب نیکیت	هر که بسفر رود و پیش برزند و قطع افشند
۷	روزیه نیک است	دین روز باسل از ما در وجود آمد	یکساعت و بنا و صبح و کجاست و تجارت و صید	بدست سفر و نقل و تحمل و موی تراشیدن
۸	روزیه خیر است	دین روز باسل خود را نگاه و دار و اما سخاقت	کودن و دار و خوردن نباید	خدرگند از بدیها و مناظره
۹	نام فرشته است که موکل است بر کوهها	روزیه مبارک است	یکساعت و نوپوشیدن و تعلیم و مناظره و تزیین و سفر	خدرگند از قصد و تعیم و حرب
۱۰	نام فرشته است که موکل است بر حیوانات	روزیه نیک است	بجست باید پوشیدن و پست و دن و تجارت و کجاست و معالی	بدست فضیلت و زراعت و طلاق
۱۱	این است از نامها حق تعالی	روزیه مبارک است	بجست تجارت مع و شری و ضیافت و قصد و حجامت	بدست سفر و صید و مناظره و حمام
ط	این نام فرشته است موکل بر شش	اولش نیکیت و آخرش بسیار بد	شاید دیدن لوگ من جت و سفر و صید و دار و خوردن	ملک خود که زود خراب کرد
۱۲	نام فرشته است موکل در بارها	دین روز نوح از ما در متولد شد	شاید دیدن نگاه و تجارت و کار با بر و سفر و رسول و نوح و اوان و بیستیدن	خدرگند از صید و سفر و معالی و بر بندگی زمین که کم بود

الاعداد	الاسماء	الصفات	الاجتهاد	الاجتهاد
۱	نام فرشته است سوکل برآشفت	درین روز موسی علیه السلام متولد شد	بیگت و بدن ملوک زرع و مضطره و صید و بنا و سحر و خریدن پستور فورده حرمه	بدرست فصد تمام و یکی روزی فورده حرمه
۲	نام فرشته است سوکل برازاق	این روز رازان اطرات کویند	بیگت دارد خوردن صید و حمام و زرع و نقل و تخم میل	بدرست از کز بختن که زاده بدرست اقتد
۳	نام فرشته است سوکل بر کوا سکین	روزی پخش است	شاید با صلح نشستن و بدعا شغول شدن از کما بر	از همه کارها حذر باید کرد و خصوصاً از کما بر
۴	نام فرشته است سوکل بر بهایم	درین روز ابراهیم علیه السلام متولد شد	بیگت و بدن اثرا و تجارت و ثمر گنت و مضطره و فصد و وحی مست کرد	از کارهای بد حذر باید کرد
۵	نام فرشته است سوکل بر هوش	درین روز عیسی علیه السلام متولد شد	شاید تجارت و نکاح و سفر و صید و نو بر میل و پوشیدن	حذر کند از فصد
۶	نام فرشته است سوکل بر دود	روزی پخت پسترت	شاید کما به دسوی تراشیدن	همه کارها بد خاصه سفر را که هم پاک بود
۷	نام فرشته است سوکل بر آتش	روزی میان است	طلب حاجات و جرات را بیگت	از همه کارها باید کرد و جرات مغز
۸	نام حق تعالی است و گفته اند جبرئیل علیه السلام	روزی بیک است	بیگت سفر و تجارت و ثمر گنت و زراعت و نور بدن و فصد	حذر کند از نفس و بخور و کارهای بد
۹	نام ملک الموت علیه السلام	درین روز اسحق علیه السلام متولد شد	بیگت صید و نامه و حمام و رسول و تحمل دیدن اثرا	حذر کند از خون داشستن و سوی تراشیدن
۱۰	نام فرشته است سوکل بر حرمها	روزی میان است	شاید سفر و نکاح و فصد و تنوی ترا شیدن و معالجه	حذر کند از خصوصاً و صید و تعاف و غیر

الموا

اصحاح	روز	المعانی	صفات الایام	آنچه شاید بید کرد	آنچه نشاید کرد
کا	رام	نام فرشته است موسکل بر روح	روزیه چشم است	خدا را یاد کند و روزه وارد و صدقه دهد و توبه و استغفار کارها خدا کند	از گناه خود را نگاه دارد و از همه کارها خدا کند
که	باد	نام فرشته است موسکل بر ایرنا	روزیه مبارک است	بیکست کج و سفر و شایطه و بیع و شری و عمارت و نقد استیجاب	بدست صید و معا بل و استیجاب
ک	دین	نام خدا وند تعالی است	روزیه بیکست	شاید سفر و کج و نصد و حرام و موسی گرفتن	از شوق و غم و خوار و آهسته و آهسته اولی و این
کد	دین	روزیه چشم است	دین روز منه لشد	بیک است فصد را و بس کارها مخصوصا از	خدا کند از نظام و از همه کارها مخصوصا از
که	ارو	نام فرشته است موسکل بر دیوان	دین روز اهل مضرب بلاک شدند	روزیه چشم است در خلوت و فراغت به	خدا کند از کارها خصوصا سفر و این و کج و حرام و صید
کو	اشتیاق	نام فرشته است موسکل بر بر آویخته	دین روز موسی عینه السلام و قوم او از کج شدند	شاید طلب حاجت و درخت نسا ندن و ملک حیدر	خدا کند از کج و سفر و عمارت و فصد و تزویج
ک	اسمان	نام فرشته است موسکل بر بر آسمانها	روزیه بسیار مبارک است	بیکست سفر و کج در حاجت و صدق ظه و کرمه بر تن و خسته بدین برایی	خدا کند از نقد و حاجت و صدق و خسته بدین برایی
ک	زینب	نام فرشته است موسکل بر ز زمینها	روزیه بیک است	بیکست سفر و کج و فروختن و منای ظه و دار و خوردن و حرام	خدا کند از فصد و حرام
کط	واصفند	نام میکا بیست عینه السلام	روزیه بسیار بیک است	بیکست بدین شهر و کج و استیجاب سکر و کسبه	بدست سفر و طلب علا و نو بردن و نو بشدن و در خریدن
ل	ایزان	نام فرشته است موسکل بر جرها	روزیه میانه است	بیکست سفر و کج و نقد و موسی گرفتن و شایطه	دین و در از بدی و حرام از باید کرد

نوع های از اجتهادات ایام فرس نقول ایچکا فارسی این نیز در جدول آورده شد

- ۱ یکست طلب حاجت سفر و کساح و خرید و فروخت و کوک و تنغیر دادن و تخم افکندن
- ۲ یکست دیدار و تفران طلب حاجت سفر و درخت نشاندن و سرکاری که کند یک آید
- ۳ خدر کند از کساح و سفر
- ۴ یکست تزویج و مصامحت و حاجت خواستن نشاید سفر کردن
- ۵ نفس است از همه کارها حذر باید کرد
- ۶ یکست سفر و کساح و تزویج و بیع و شری و بیعت و در بدین سلاطین حاجت
- ۷ یکست سفر و تزویج و بیع و شری اما قرض ندهند که بدست در آید
- ۸ یکست سفر و درخت نشاندن و حاجت خواستن و درخت نشاندن کردن
- ۹ درین روز خویش را از بدبها نگاه باید داشت
- ۱۰ یکست عمل با پیشاه تبسول کردن و تخم افکندن و درخت نشاندن و نیندیشیدن
- ۱۱ روزی یکست اما خوردن از خلوصیت و دعوی نگاه باید داشت
- ۱۲ یکست حاجت خواستن و خریدن و فروختن و طلب کم شده و زود دیده
- ۱۳ روزی یکست است خضر باید کرد از پادشاه و دشمنان
- ۱۴ یکست کشت و زراعت و از نطق نقل دارد و صیغاء و غفار
- ۱۵ یکست که با زمین اما نشاید دعوی بستر و بیع و شری کردن
- ۱۶ نفس است از همه کارها حذر باید کرد خاصه سفر که بیم هلاکت است
- ۱۷ شاید بنا افکندن یعنی گندن و درخت نشاندن
- ۱۸ یکست سفر کردن و طلب حاجت از اشراف
- ۱۹ روزی بدست حذر باید کرد از کجین
- ۲۰ روزی نفس است خضر باید کرد از کجک و دعوی و بیعت و مصامحت
- ۲۱ روزی نفس است از همه کارها حذر باید کرد خاصه از کساح و سفر
- ۲۲ روزی نفس است به زمین و از حرب و سفر
- ۲۳ روزی نفس است درین روز هر کار کند بلا پسند
- ۲۴ خدر کند از کساح که زود جیبای آفتند
- ۲۵ درین روز خلوت و فراغت بهتر باشد
- ۲۶ روزی یکست شاید بکارهای دخیل اشتغال کردن
- ۲۷ یکست سفر و طلب حاجت و مناظره و مصالحه اما نشاید قصد و سبب و کساح
- ۲۸ یکست سفر و خرید و فروختن و مناظره و مصالحه اما نشاید قصد بکار باید
- ۲۹ همه کارها نیکو باشد الا سفر و کساح
- ۳۰ یکست سفر و شرکت و زراعت و کساح و قصد و اخراجات هر چه کند نیکو آید

هفت دوازده

فصل دوازدهم در اجتهاد رات ایام مفت منقول از اسد اللغات

علی بن ابی طالب علیه الصلوٰة والسلام واجبند درین باب
بر زبان مبارک ایشان گذشته است پیت است پیت
پیت ترجمه اینجی شت میگردد و مو پیت

نعم الیوم بوم السبت تحفا	لصیدان اردت بلا اتمرا
مکورد زینت پیشک روز شنبه	ز بهر صید اندر کوه و صحرا
و فی الاحد البیت اولان فینه	بندی آمدی فی الخلق السماء
پیک شنبه نایکن انکه در وی	بنا کرد آسمان ترا حق تعالی
و فی الاثنین ان مسافرت فینه	پست نظرف با نجاح و بالشر
بدو شنبه سفر کردن چو نیکست	رسد مینس روزی در مال مینیا
وان نزد الحی مت فالثکشا	فنی ساعتی مرق الدما
اگر خواهی جماعت در شنبه	که ساعتش در یک رست نیا
وان شرب مرا بوماد و ادر	نفس الیوم اربع
و کردار و خوری در چهار شنبه	بود مینکو در زویای بی با و
و فی ایام الجیمیس نضاد حاج	قیهه آمد یادن بال دعا
طلب حاجت بر روز شنبه	که در وی پستجا با آمد دعا
و فی الجومات نزوح و عیس	ولذات الرجال مع النساء
بر روز جمعه تزویج و عویس	مناسب باشند و ذوق تاشیا
و هذا العلم لا یسئل الا	بیت او و صی الامین
بدن دانش نباشد راه الا	دنی رایا و صی امین سارا

فصل سیزدهم در اجتناب از شرک و بدعت و تحقیق آن بر آنکه حکما و بزرگان اهل قنات و طنج
 شکی تصور کرده اند و از آن شرک ملذذ نام نهاده و گویند چون شرک مستت در سن بزرگ و که
 هر چه رسید بدان اندر کشد و بدین سبب در آنجا از اهل البغور و احوال کتی معین
 کرده اند و ابتدا در او از اجتماع ماه یا قنات گیرند که اول ماه تیرگان باشد
 و هر دو روز یک روز تمام کند و ابتدا از مشرق کشد و بجانب جنوب بگردد تا به مشرق
 رسد بخانه درین باب دایره نموده میشود پس باید که البته در حجب مصاف و سفر
 و خصوصیت و امثال این شیت بروی کشد و نیز باید که دست راست بدان تخته نشاند
 باشد تا نظری را بود و اگر روز سفر و معارضه در طرف مقصد افتاده باشد اول شیت
 بروی کشد و اندکی برود پس متوجه طرف مقصد شود و چون نوبت الارض باشد
 نشاید سواری کردن و اسب ناختن و چون نوبت الارض باشد رو بایستد و بینه نهادن
 و تخم گاشتن و کاریز کردن و بنا نهادن و پنهان شدن و آنچه مانده است باشد و الله اعلم



فصل سیزدهم

فصل چهارم در ایش رات ساعات که بعد از ساعات سبت باشد
 یکواکب پسته نیز آفتاب بدانکه از زمان اجتماع تا دوازده ساعت زمانی تعلق با
 شتاب دارد و بعد از آن دوازده ساعت دیگر نصیب زهره است از آن سبت
 زهره کویند و بعد از آن دوازده ساعت دیگر تعلق عطارد دارد و همچنین تا
 بعد از مقدار دو ساعت با نوبت با قناب رسد و پیش ازین گفته شد که ساعات
 سبت آفتاب بیک غایت بخش است و این چنین ششم گفته می شود و او
 بیسج کار رات یه امان ساعات که تعلق یکواکب پسته باقیه دارد و سبت بود
 بعضی کارها را که آن کوکب دلیلت بر آن جایگزین درین جدول نموده می شود و بعد از
جدول اوقات رات علی ساعات الکوکب مع سبت الشمس

این ساعاتها سخت تنه بود زیرا که چهار ساعت اول دلیل پاکت تر جان باشد	ساعات
و چهار ساعت دیگر دلیل چاره می باشد و چهار ساعت دیگر دلیل سالی مال می شود	الزهره
شش ساعت باقیه که کارها را خاصه تعلق زهره دارد چون پوشیدن کلاه کردن شامی و عسرت و معافی و کارهای رتبه و حسابش بر آید و عطر	عطارد
درین ساعات نیکو بود هر کاری که تعلق عطارد دارد چون عمل دیوانی و تعلیم علوم و کتابت و محاسبه و شرکت تجارت و خوض در کارهای جلیلد زمانه آن	الشمس
این ساعات نیکو بود برای سفر کردن و راه رفتن و نیز دیگر سلطان شدن و خرید و فروخت کردن و به سواد شدن و هر کار با اعمال نوری است و سبب است	زحل
این ساعات شایسته بود زراعت را و جوی گدن و درخت نشاندن و کاشی کردن و این تعلق بر آن دارد و در چهار ساعت اول اعزاز و بنا بر یکسخت چون ماه را بداند شود	الزهره
این ساعات یکسخت کارهای سلطانی را و شرکت تجارت و طلب حاجت از وزرا و اهل عیال و آنچه تعلق بیشتری دارد از اعمال خیر	الشمس
چهار ساعت اول شایسته است برای سواری و سلاح پوشیدن و چون در چهار ساعت دوم نیکو بود تجارت چهار ساعت بیسج کارها را نیز پوشیدن ساعات سبت	الزهره

فصل پانزدهم در اختیارات ساعات از

قول حکیم ابو معشر علی رحمت اید در بعضی از کتب

آورده اند که سلطان سید شهید پیرام شاه

انار اسد بر نامه حکیم ابو معشر علی زان سرمود که

از برای من روزنامه پیاپی از خاکمه نفهم نزدیک بود

و تجویل سالها و اشتغال آنها منسوخ نگردد حکیم درین معنی

تفکری قام بجای آورد و این جدول اختیارات ساعات را که

منسوبست بکواکب پس بجهت تألیف کرد و در جدول نهاد

و صلاح هر ساعت که از روز و شب نمی شود باز نمود تا در آن

ساعت معلوم کرد که بکدام کار اشتغال توان نمود و این

جدول نزدیک حکما اعتبار تمام دارد

و جدول در صفحه آیه صورت ثبت پذیرفت و الله اعلم

جدول

فصل شانزدهم در بیان اختیارات مأمونی و این جدولی است که حکم ابو معشر حجت
 مأمون حلیفه بنیاد است تا چون خواهد که در امر خطیر شروع نماید و نخواهد که مخم
 و غیره بر آن اطلاع یابد بر طریق کلی درین جدول تامل کند اگر نیک یا حلیفه
 در آن کار شروع کند و الا ترک کند و اگر چه این نوع خود یک است بمقال
 چون اگر در کتب آهسته بسیار ذکر کرده اند متبع ایشان نسبت بر طریق معرفت
 این جدول خبان است که پسند ما از روز نوروز سلطانی تا بروز می که اندیشه
 آن کار میکند جند رفته است از آنجمله سی و شش و سی و شش طرح کند تا شش
 یا کمتر از آن مانند آن عدد در این جدول یا بطلبید اگر در جدول ایام سعد
 بود آن کار نیک آید و اگر در جدول ایام و سبط یا بد میانه بود
 و اگر در جدول ایام خپس بود بد باشد و کردن آن کار را
 نشاید و جدول مأمون اینست و الله اعلم

۶		۳		۵		۲		۴		۱	
۱۲		۹		۱۱		۸		۱۰		۷	
۱۸		۱۵		۱۷		۱۴		۱۶		۱۳	
۲۴		۲۱		۲۳		۲۰		۲۲		۱۹	
۳۰		۲۷		۲۹		۲۶		۲۸		۲۵	
۳۶		۳۳		۳۵		۳۲		۳۴		۳۱	

فصل نوزدهم در ایشماران بکر جوکنی و این تاب نرود منداصل تمام دارد و جهان باید که هر ایشاری که گنند و هر مویی که پیش آید چون سفر و حرکت و تقاضای ملوک و سلاطین و آغاز کار تا این بکر جوکنی را بر دست جب از دیدن پشت پاپوشه عزیز و مکرّم باشد و در همه کارها منظر آید و غالب باشد و این بکر جوکنی هر مندا و از اجناس باشد که شکر بید و زعفران و گز و بکر جوکنی با تخمها و منود قومی باشند که هر روزی در جنتی از جبهات عالم ظاهر گردند و در هر ساعتی مخصوص از آن روز سوار شوند پس در آن روز خصوصا در آن ساعت بهمی که اقدام نماید ایشان را بر بس پشت یادستیب می باید داشت و ما جدلی آوردیم و حسرات ایشان را در هر روزی از ماه عرب و بؤذن در جنتی را بنی پس اگر دیدیم ساعت سوار می ایشان شبت ساعتی و در اول اینست **فصل**

میان جنوب و مشرق	۱	۲	۳	۴	میان شمال و مشرق
۱	۲	۳	۴	۵	۶
۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸
۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶
۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲
۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸
۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴
۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶
۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲
۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸
۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴
۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰
۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶
۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰		
میان مغرب و جنوب	۱	۲	۳	۴	میان شمال و مغرب

ساعتی از هر روز
 در چه شهر و مکان کف و صفا را کند

فایده
 در چه روز و ساعت
 در چه شهر و مکان

فصل سیم

فصل سیم در حکمت عیبه و امر از عیبه در باب اختیارات در این فصل
 محسوبست بر فواید لایحیی مشتکل چهارده نکته **نکته اول** روایتست از موسی کلیم که روزی
 خدمت از ماهها در میان که هر که در آن روز بصفاف رود بقل آید و هر که نشسته
 بمقصود رسد و هر که زفاف کند بر خور دار نشود و آن بیست و چهار روز است
 در هر ماهی دو روز خجانه درین جدول باز نموده میسند

تشریح اول	تشریح اول	تشریح اول	تشریح اول
ک	ا	ط	د

تشریح اول	تشریح اول	تشریح اول	تشریح اول
د	و	ک	ه

نکته ششم روایتست از امام زکی چس نبلی اسپکری علیه و علی
 آباء یه ایخته و ایسلام که از ماهها ۶۰ بی در هر ماهی یک روز منخوس است
 خجانه در تمام سال دوازده روز باشد و آن روزها بیسج کار رات باشد
 مگر طاعت و عبادت را و در آن روز با خلوت و روزه مناسب تر باشد
 و اگر کسی بر این نوع صورتها معلوم نیست اما چون بر زبان آکا بر گذارند
 نقیصه آن از لوازم است و ایام اینست

تشریح اول	تشریح اول	تشریح اول	تشریح اول	تشریح اول	تشریح اول	تشریح اول	تشریح اول
۸	۲۸	۲	۲۴	۲۶	۲۲	۱۲	۲۶

مکته ثالثه چون حکم محقق باشد الله المصی عننت منو آخرت مصمم فرمود طوطی رو حسن
 که شاه با زرافاض حقائق بود از نفس آب و کل غلاصی روی نمود و در خزانه کعب او
 صندوقی بود چون سر کشاوند در وی قدری حیر بر سینه بود این فصل بر وی نوشته معبارتی
 که مخلص اینست هر که عملی کند و ماه در عقب باشد یا سینه از آن عمل شیمان شود
 و هر که جامه پوشد و قدر رسد بود مضبوط بین الخین در آن جامه میرد و هر که سفر
 کند و قدر طریقه مقرر باشد باز نکند و لا یخرج و نخی و بیشتر آن باشد که با وطن نیاید
 و هر که ترویج کند و قدر منزل سعد ذیح باشد در حاق قبل از اجتماع متفرق شوند و اگر
 در یازن مجتمع شود در آن سال میرد یا صورت تعارفت بر وجهی که اقیع از آن باشد
 دست دهد هر که کج کند و قدر منزل زبانا باشد در حاق زن میرد و کله دونه دیگر است
 در احکام موالید که ایراد آن درین موضع مناسبی ندارد **مکته رابعه** صاحب امر
 انجوم آورده است که چون اینها، خصوصت کنی و قمر نحوس باشد غلبه تر بود و همو
 گوید که ستمکن در حاتی که یکی ازین برین در طالع باشد که باز نکندی یا بار شوی و هر گاه که
 طالع نحس باشد در وقت سفر و صاحب طالع مسعود بود و دلالت کند بر صحت بدن هر گاه که
 طالع سعد بود و صاحب طالع نحس بود دلیل بود بر هر که مغایر بود چون قمر در قوس بود
 ستمکن که موجب تعویق امور بود و ترویج مشغول شود که در وقتی که در سرطان باشد که درین
 هیچ خیر نمود و موسی لب با زن و ماخن بکسر و قمر متصل بود بعطارد یا مشتری یا
 در خانه ایشان باشد و هر گاه که قمر با یط باشد در جنوب نیامده که در وسط طبع شود و چیزی
 منویس وقتی که قمر در طالع باشد که سندیه بیوز و چون قمر خالی الیر بود نیکت صید
 و سواری و فراغت و خلوت و شراب خوردن و ضیافت را چون قمر با راس بود
 نیکت بدنت سلاطین و حکام رفق و ازشان حاجت خواستن **مکته خامسه**
 چون قمر در حد کوبی اقدار سعد و نحس حکم قمر در آن حد چون حکم اتصال او باشد بدان گوید
 و هیچ کوب و دیگر را این خاصیت نیست و عطارد چون در حد کوبی اقدار طبع او چون طبع
 آن کوب شود مخاچه در اتصال کبواکب ج عطارد بهر کوبی که پیوند طبع او کبیر
مکته سادسه چون قمر در حقیق شوی در اخبارات با کله قمر در شرف باشد و آن صورت اتعاق

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

صاحب کفایت التعلیم گوید اگر نحس مثنوی در وقت افتد چون حرت
در ثلث یا تسدیس طالع افتد باکی نیست بلکه مختار است چون آن
نحس قوی حال بود **نکته شامیه** صاحب سر السرا را آورده اسپت
که مرگه که نحو پس شرقی باشند و در حادی شر و ایشان را
در طالع نصیبی باشد حکم سعود دارند و از ایشان نفع رسد و مرگ
سعود راجع باشند و از طالع ساقط و در سیر ناقص حکم نحو پس دارند
و از ایشان ضرر رسد **نکته آسمیه** یکی از اکابر گوید آنچه منجان در
ایشارات بر می شمرند از روزهای محمود و نامحود فصد کرد
و مسهل خوردن مثلا در قلب تموز و اول با جو و میان زپستان
با این فن هیچ نسبت ندارد و در آن فصول نوعی از فصول
منجم را سخن گفتن چه در ایامی که از فصد تجز کرده اند اگر کسی را
خفاتی گیرد و دموی یا سرسای دموی رواند که در فصد تمانیر کند
تا ماسی و منفست و دیگر و این نظر بر نحس و نجوبی نیست **نکته عاشره**
و در بعضی از کتب حکمت آورده اند که از اول اردی بهشت ماه قدیم

پنجاه روز را اصحاب قوس که در خوانند و گویند و ما قین آمد
که درین ایام هیچ کاه عمارت و زراعت نکنند و اگر ناچار بود
عمارت و زراعت در روز ناهفت کنند چون دوم چهارم
نهم و این صورت بحسب **نکته** **خایدی عشر** یکی از حکما آورده است
که طالع بیت الحوائت و او منزله بدست خداوند طالع را
و خداوند طالع منزله رحمت در آن بدن و چهار و پنجون چهار رکن
بدن بس اول چیزی در اجتهادات اصلاح طالع است و خداوند
طالع و او تا در بعه از بهر آنکه خون طالع منحوس بود و المی تن رسید
و چون صاحب طالع منحوس بود خلل بجانب راه یابد و اگر خسی در
و تدی افتد خلل در آن رکن افتد که بدان **نکته** **نمی عشر**
چیکم کمیاب کوشیار گوید هر کاری که او را نوبتی بود که هر روزی کند یا هر هفته یا هر ماه
از اجتناب بختیار کردن نباشد و بعضی از فضلا گویند یعنی این سخن بکنند زیرا که
بکر ما به زقن هر هفته اتفاق افتد غالباً و حال آنکه هم یکم در اجتهادات محل
همه اجتهادات که ما به قین را شرح داده است متقی آنست که هر کاری را که از

و نیز ترسند و مکرر مکرر کرد و اثر اختیار در وی ظاهر تر بود و قول صاحب کفایه
 مؤید اینست که میگوید هر کاری که بر تنقه کرده شود او را اختیار نباشد بدان
 سبب که عادت شدت و عادت طبیعت ثابتهست و کار با طبیعت را
 اختیار با اختیار نیست **مکته نالت عشره** در امر العیون آمده است که اگر در اختیاری
 ملاحظه خانه غرض و کوبک غرض کنند که اسنان از اسبند آراسته دارند و از
 نخوس دور سازند کفایه باشد چه اصلاح خانه غرض از اصلاح طالع اولی
 باشد و سعادت کوبک العرض از سعادت صاحب طالع النب و این سخن
 پس **مکته رابع عشره** حکایت آنکه آثار را خیار است در حق سلاطین
 و اکابر نیک ظاهر شود زیرا که اختیارات استند لالت بدلیلها عام و
 بدلیلها عام را اثر جز در حق کسی است که افعال اسنان عام بود ظاهر نشود
 و آن ناشد الا باستانان و بعد از اسنان از باب مراتب هر یکی را بحسب
 مرتبه اسنان اثری بود و هر چند مرتبه اعلی و اقل باشد اثر اختیار در حق وی
 اتم و اشتمل بود و الله جامع الشمل و متمم التوهم و الیه نضبه الامور

تم الکتاب بعون الملک العالی

1783/4/15

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

الذين هم خير الامم
احد

الذين هم خير الامم
احد

الذين هم خير الامم
احد

الذين هم خير الامم
احد

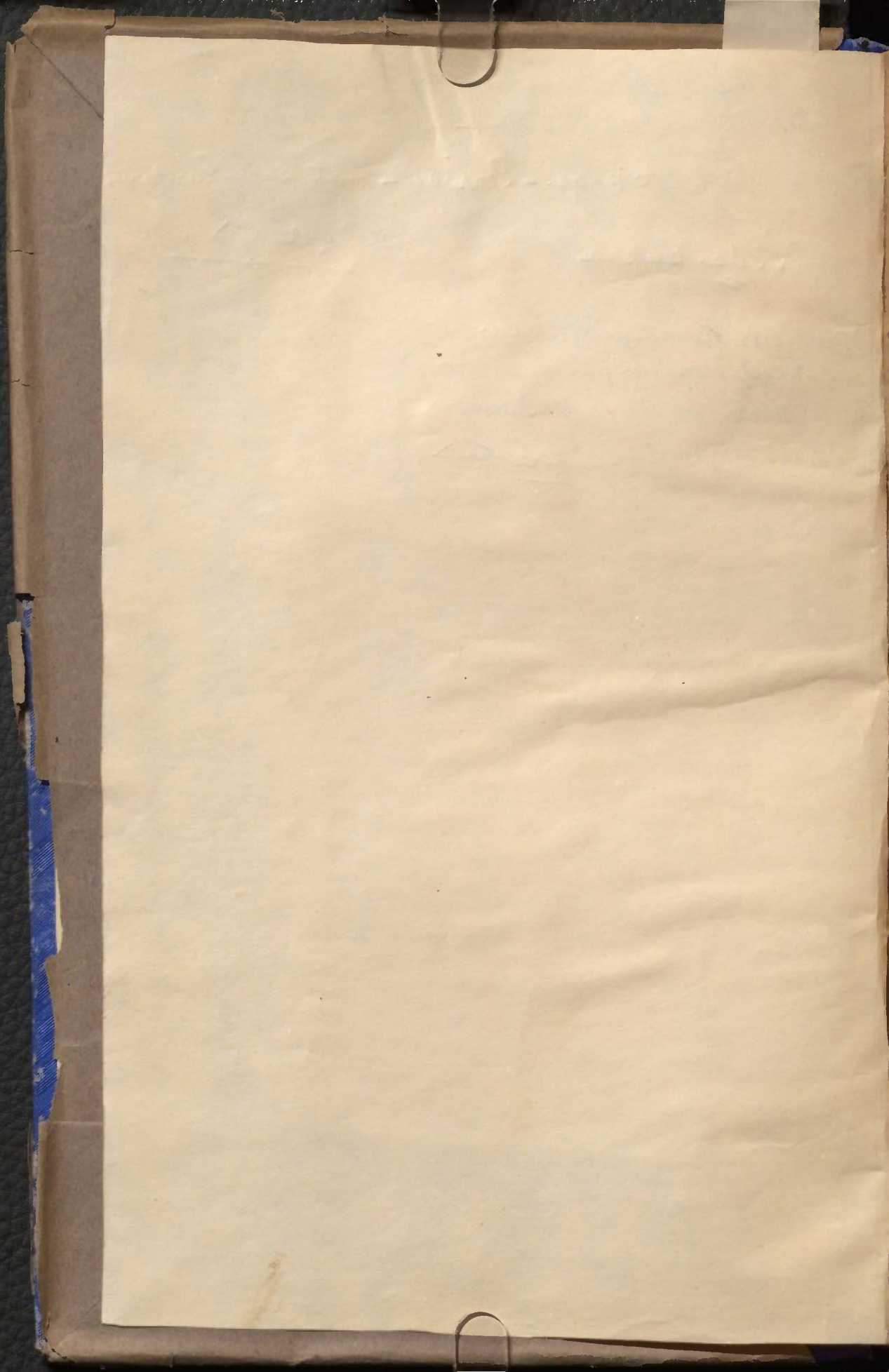
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
السلام

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
السلام

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
السلام

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
السلام

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
السلام



W6

Don't know the Arabic collection in the wood
of Ornithology -

This is the last page - Persian - first page European.

supra

C. A. W.

DR. CASEY WOOD
AMERICAN EXPRESS CO.
ROME, ITALY

no vignette - page ① mounded:
mostly textually: purchased for
me in North India by W. Joanow.

See page [1] Persian. C. A. W.



176

